



خاستگاه اصلی هویت شغنانی ها: غلچه ای یا پامیری

پژوهش و نگارش: نوروز علی ثابتی

اپریل 2017 / حمل 1386

فیض آباد، بدخشان



فهرست مطالب

Contents

..... 1	1
..... 4	4
..... 5	5
..... 5	5
..... 5	5
..... 7	7
..... 8	8
..... 8	8
..... 8	8
..... 9	9
..... 9	9
..... 10	10
..... 11	11
..... 13	13
..... 14	14
..... 20	20
..... 21	21
..... 25	25
..... 25	25
..... 26	26
..... 30	30
..... 32	32
..... 32	32
..... 33	33
..... 34	34
..... 40	40
..... 42	42
..... 43	43
..... 48	48
..... 48	48

..... نظریات دیگر در مورد واژه های تات، سارت، گرچه و مفاهیم آنها	50
..... فرضیه های مختلف تاریخی و جدید در باره ریشه شناسی کلمه تاجیک	53
..... تعاریف مختلف از زبان پارسی، دری، و تاجیکی	57
..... زبان هخامنشیان و ساسانیان	60
..... مسئله ناسیونالیستی در آسیای میانه: هویت تاجیک در مقابل ترک	62
..... واژه دهقان به معنای شهر نشین و ایرانی است	65
..... غلچه و یا گرچه کیست؟	68
..... قرن بیستم و سیاست بازی های ازبک سازی و تاجیک سازی در آسیای میانه	69
..... گزارشگر (اسفند یار آدینه):	71
..... نتیجه گیری بخش سوم	72
..... بخش چهارم	74
..... شغنانی ها: غلچه ای یا پامیری؟	74
..... واژه غلچه ای از کجا به میان آمده است؟	75
..... ریشه واژه غلچه در کجاست؟	79
..... نتیجه گیری بخش چهارم:	84
..... بخش پنجم	86
..... جمع بندی و نتیجه گیری کلی	86
..... منابع و مأخذ:	94
..... References from English sources	96

پیشگفتار

بحث هویت قومی بعد از تدوین و تصویب قانون اساسی فعلی دولت جمهوری اسلامی افغانستان از هر گاهی مطرح می شود و توجه رسانه ها را بخود جلب نموده است. این بحث در میان برادران و خواهران شغنان غربی هم خیلی اوج گرفته است. بعضی از آنها خود را تاجیک، برخی پامیری، برخی شغنانی، و عده ای هم هویت خود را افغان می گویند. وقتی که یک قوم، تعریف واحد و مشخص از هویت قومی خود نداشته باشد، به آن «بحران هویت» (identity dilemma) می گویند. نگارنده این سطور، در اکتوبر سال 2012، یک سری از مقالات را از طریق تارنمای وزین سیمای شغنان به نشر رساندم، ولی شاید بیشتر دوستان فرصت نیافتند تا همه آنها را مرور کنند. موضوع «قوم پامیری» ((اصلاً زبان پامیری) برای اولین بار بتاريخ 14 جدی سال 1382 (04 جنوری 2004) در زمان زمام داری حامد کرزی رئیس جمهوری انتقالی دولت جمهوری اسلامی افغانستان همان دوره، درج قانون اساسی و از طرف لویه جرگه به تصویب رسید، و بعداً در سرود ملی افغانستان هم درج گردید. این موضوع با پا در میانی نمایندگان ولسوالی های شغنان و اشکاشم در لویه جرگه درج قانون اساسی افغانستان گردید. از آن زمان به بعد، این اصطلاح (بنام «قوم پامیری» و یا «پامیری ها») در بین مردم جنجال آفریده و در ولسوالی های مرزی بدخشان، جاذبه و دافعه خود را دارد. یعنی، بعضی ها خوشبین و برخی ها بد بین با این نام و نشان هویتی هستند. بنابراین، دوباره بر آن شدم، تا چکیده آن مقالات را با کمی جرح و تعدیل، برای عزیزان پیشکش نمایم، تا کاری کرده باشیم که ما جوانان خود را از این پرتگاه مخوف بحران هویت، بسوی ساحل مقصود برسانیم.

در این مقاله، کوشش شده است که موضوعات آتی را بطور غیر جانبدارانه که در خور و شایسته محیط اکادمیک باشد، بطور شاید و باید تا جایی که ممکن بود، از منابع دست داشته در این مورد، کار گرفته شد. موضوعات زیر در محراق توجه این جزوه می باشند.

- هویت چیست و بحران هویت چگونه شکل می پذیرد؟
- خاستگاه شغنانی ها در بستر سیال تاریخ.
- تصورات و برداشت ها در مورد واژه تاجیک.
- شغنانی ها: غلچه ای یا پامیری؟
- جمع بندی و نتیجه گیری کلی از این بحث.

بخش اول

هویت چیست و بحران هویت چگونه شکل می‌گیرد؟

What is identity and how does the dilemma of identity formulate?

قبل از اینکه به اصل موضوع بپردازم، لازم می‌دانم تا بر موضوع چیستی هویت، و تعاریف مختلف آن در زمینه‌های متفاوت، مکتبی کوتاه داشته باشم تا یک فهم جامع از هویت و معانی مختلفه آن داشته باشیم، و بعد به سر اصل موضوع می‌رویم.

تعریف هویت:

هویت در بخش‌های مختلف (جامعه‌شناسی، روانشناسی، و فلسفه) بطور نا همگون تعریف شده است. هویت در لغت عبارت است از: آنچه که موجب شناسایی شخص باشد. در اصطلاح فلسفه، هویت عبارت از حقیقت جزئی است یعنی هرگاه ماهیت با تشخص لحاظ و اعتبار شود، آنرا هویت گویند (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین).

فرهنگ فارسی عمید¹، واژه هویت را چنین معنی کرده است.

هویت اسم است و مأخوذ از واژه عربی «هویة» می‌باشد.

1. آنچه از نام، نام خانوادگی، نام پدر و ویژگی‌های دیگر که شخص بدان‌ها شناخته می‌شود؛

2. حقیقت شیء یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد؛ شخصیت؛ ذات؛

3. هستی؛ وجود.

همچنان، هویت به معنای، شناسایی، شناسایی شخصیت است که واژه‌های مترادف آن در زبان انگلیسی «Authentication» و «Identification» می‌باشند (لغت نامه علامه دهخدا، زیر مدخل هویت)².

در زبان انگلیسی، (Identification) به معنای:

(1) شناسایی، تعیین هویت، تشخیص؛

(2) اوراق هویت، کارت شناسایی؛

(3) یکی سازی؛ هم ذات پنداری، احساس یگانگی؛ خود را یکی دانستن است.

واژه انگلیسی (Identification) و یا (Identity) بیشتر به شکل مخفف (ID) نوشته می‌شود و معنای، اوراق هویت، کارت شناسایی، و شناسنامه [تذکره] است (فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی – فارسی).

¹ حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید

² لغتنامه دهخدا

مجتبی معینی یوسفی در مقاله زیر عنوان «هویت ملی و هویت قومی» (یوسفی، 1392) می گوید: از تمام تعاریفی که برای هویت بیان شده، فقط دو عنصر مهم و مشترک را می توان به روشنی ملاحظه کرد:

یکی مسئله همانندی افراد است، بدین معنا که هویت باعث می شود که افراد بر اساس یک سلسله ویژگی ها و شرایط خاص، خود را نزدیک به هم بیابند و در واقع نوعی احساس همدلی و وحدت داشته باشند. دوم واژه تمایز به این معنا که هر هویتی با تمایز از سایر هویت ها است که شناخته می شود و تنها به افراد خاصی که در درون حوزه آن قرار دارند اطلاق می شود و به عبارتی مانع ورود اغیار می شود.

اما پس از شناخت مفهوم هویت لازم است تا کمی با مؤلفه ها و عناصر مؤثر در تکوین آن نیز آشنا شویم.

برخی از عناصر هویت ساز به طور کلی عبارتند از: سرزمین، زبان و ادبیات، دین، آئین و مناسک، دولت و ...

اما اگر بخواهیم تعریف جامع تری از آن ارائه کنیم باید بگوییم که:

«مؤلفه های هویت از دو بخش، شناختی (ذهنی) و روانشناختی (روحی و روانی) تشکیل می شوند. بخش ذهنی (باورها) شامل مجموعه ارزش ها، اعتقادات، هنجارها، نمادها و طرز تلقی است، و بخش روانی (احساسی) نیز مجموعه احساسات، محبت و نفرت، تمایل و بی رغبتی، تعلق، تعهد و تکلیف را در بر می گیرد. وجود این مؤلفه ها و آگاهی نسبت به آنها موجب شکل گیری نوعی «خود» در یک فرد و یا یک اجتماع (دسته، گروه، جامعه) می گردد.» (ابوالحسنی، 1388: ص. 25)

به این مناسبت، اول هویت فردی تثبیت می گردد که کیست؟ از کجا است؟ چه کاره است؟ موقف اش چیست؟ و غیره سوال های دیگر که هویت را تشخیص می دهند.

هویت دو گونه بر یک شخص، گروه، و یا اجتماع بر چسپ زده می شود. اول: یک فرد، یک گروه، و یا یک اجتماع، چند مؤلفه را بر می شمرد و آنها را اساس هویت خویش قلمداد می کند؛

دوم: یک فرد، یک گروه، و یا یک اجتماع، توسط فرد دیگر، گروه دیگر و جامعه انسانی دیگر، چند مؤلفه را اساس هویت آنها قرار می دهند.

برخی ها صرفاً، هویت را اساس فرد می دانند، و این مربوط به علم روانشناسی می گردد. ولی، بعضی ها پا را فرا تر گذاشته و مؤلفه هایی چون هویت ملی، هویت قومی، هویت فرهنگی، هویت مذهبی، هویت زبانی و غیره را شامل تمام ارزش های یک فرد، گروه و یا جامعه می دانند که موضوع مورد بحث در علم جامعه شناسی است.

از نقطه نظر علم روانشناسی، کسی که از هویت خود انکار می ورزد، و یا در مقابل آن بی تفاوت باشد، برایش می گویند، که «از خود بیگانه» شده است. خود بیگانگی را در زبان انگلیسی بنام «Alienation» و در فرانسوی بنام «الیناسیون» یاد می کنند.³ ریشه این

³ دریا باری، فرزانه (ربابه)، بحران هویت چیست و چرا بوجود می آید، 1391.

اصطلاح کلمه لاتینی «*alius*» به معنای «دیگر» است. پسوند (-en) در زبان لاتینی صفت ساز است. بنابراین، «*alien*» به معنای منسوب به دیگری است. از صفت (*alien*) فعل (*alienate*) ساخته شده است، به معنای «از آن شخص دیگر کردن» یا به عبارت واضح تر، «انتقال به غیر» است. سپس از این کلمه، اسم فعل (*alienation*) به معنای «انتقال به غیر» (الیناسیون) ساخته شده است. مورد استعمال اصلی این واژه در مسایل حقوقی است و به معنای «سلب حقی از یک شخص و انتقال آن به شخصی دیگر» است. اما با گذشت زمان، مفهوم آن توسعه پیدا کرده و در جامعه شناسی، روان شناسی، فلسفه و حتی روان پزشکی کاربرد دارد. در روان شناسی و روان پزشکی، الیناسیون عبارت است از حالت ناشی از اختلال روانی یا به اصطلاح، «روانی» بودن است. البته این معنا نیز با مفهوم حقوقی کلمه ارتباط دارد؛ زیرا از یک سو بیمار روانی، شخصی است که سلامت عقل خود را از دست داده است (عقل از او سلب شده است)، و از سوی دیگر، قانون پاره ای از حقوق چنین شخصی را سلب می کند و به ولی یا وارث او انتقال می دهد.⁴

مسئله «خود» و «دیگر» و یا (*selfness*) و (*otherness*) از قرن هجدهم به این طرف در کشور های غربی بطور وسیع استفاده می شود که از خود، چه شناسی دارند، و دیگران را چگونه می شناسند. و یا مسلمانان «خود» را چگونه می شناسند و خود را به «دیگران» چگونه می شناسند، و «دیگران» آنها را چگونه می شناسند. همه این بر می گردد به شناس «خود» و شناس «غیر» که در بالا تذکر داده شد که فرد و یا جامعه خاصی از خود چه ارزش هایی دارند، و دیگران در مورد آنها چه فکر می کنند، همه اینها بر می گردد به مسئله «هویت». چنانکه مولانا جلال الدین محمد بلخی در کتاب مثنوی گفته است:

ایکه در پیکار «خود» را باخته «دیگران» را تو ز «خود» نشناخته

در این نوشته کوشش بعمل آمده تا تمام جوانب «هویت» را بطور فشرده بررسی نموده و ببینیم که کدام عوامل سبب «از خود بیگانگی» و یا سبب «بحران هویت» می گردند.

هویت فردی از نقطه نظر روانشناسی:

کسانی که به خود باور ندارند و ارزش های شان را نشناخته اند و نمی دانند که: کیستند؟ کجایند؟ و چه می کنند؟ به «بحران هویت» مبتلا میشوند.⁵

این افراد میخواهند تصمیمی بگیرند، اما چون معیارهای مورد قبول خود را روشن نکرده اند، برای اتخاذ کوچک ترین تصمیمی، ناتوان اند و اضطراب، سرپای وجود شان را فرا می گیرد. آنان در وادی تردید زندگی میکنند و به نا امیدی و افسردگی دچار می شوند.

⁴ دریا باری، همانجا.

⁵ دریا باری، همانجا.

هویت از نقطه نظر جامعه شناسی:

هویت اجتماعی انسان بر پایه پنج مؤلفه تأثیرگذار، شکل می گیرد (فرهاد عرفانی، 2011):⁶

- 1- عوامل جغرافیایی - اقلیمی،
 - 2- عوامل سیاسی و تاریخی،
 - 3- عوامل اقتصادی و معیشتی،
 - 4- عوامل فرهنگی (زبان و ادبیات و هنر، میراث اساطیری، سنن و آداب، اعتقادات و آیین ها و رسوم)
 - 5- و مؤلفه های تربیتی.
- در زیر هر کدام اینها بطور فشرده معرفی می شوند:

الف) عوامل جغرافیایی - اقلیمی:

به مجموعه عواملی گفته میشود که برگرفته از ویژگی های مربوط به اقلیم، طبیعت و آب و هوا است، که در قرون و هزاره ها، میتواند بر نوع رفتار زیست محیطی افراد تأثیر گذاشته و هویتی اجتماعی خاص، یا احساس تعلق به خصوص را در یک گروه انسانی، از گذر زندگی تاریخی، ایجاد کند؛ بنابراین، باید ریشه بخشی از احساسات مربوط به تعلق سرزمینی را در این عامل، جستجو کرد.

ب) عوامل سیاسی و تاریخی:

به مجموعه عواملی گفته میشود که متأثر از سرنوشت سیاسی و تاریخی مشترک یک گروه خاص از انسان ها است. دقت شود که وقتی میگوییم: «یک گروه خاص از انسان ها»، منظورمان همزمان، آن گروهی از انسانها هستند که میتوانند در میان خود، شامل گروه ها و دسته های متعدد انسانی در حوزه های گوناگون جغرافیایی باشند. یاد مانده های تاریخی، شادی ها، غم ها و نبردها و شکست ها و پیروزی های مشترک، از جمله عواملی هستند که از منظر تحمّل نوع نظام های سیاسی خاص و رخداد های مشابه، می توانند تأثیرات ماندگاری را بر احساس هویت مشترک بگذارند.

ج) عوامل اقتصادی:

عوامل اقتصادی در احراز هویت مشترک عبارتند از: شیوه تولید اقتصادی، روابط تولید، سطح و نوع تولید، ابزار خاص تولید و امکانات تولیدی یک گروه به خصوص از انسان ها که در یک اقلیم مشخص تاریخی، زندگی کرده و میکنند. بسته به اینکه این گروه انسانی

⁶ هویت یعنی چه؟ نوشته فرهاد عرفانی، موجود در [تارنمای اینترنتی تابناک](#).

مفروض، از گذر یک جریان (روند) تاریخی، در هر یک از عوامل نامبرده، متأثر از چگونگی نظامی بوده اند، دارای ویژگی های مشترکی می شوند، که این ویژگی ها، نوعی خاص از احساس مشترک و تعلق تاریخی را ایجاد میکنند.

د) عوامل فرهنگی:

عوامل فرهنگی، عواملی هستند که از گذر زندگی مشترک اجتماعی و تحت تأثیر نوع روابط انسانی حاکم بر جوامع و متأثر از همه عوامل اقلیمی، سیاسی، تاریخی و اقتصادی، ایجاد میشوند. این تأثیرات در صورت تداوم تاریخی، زمینه های پیدایش نوعی خاص از جهان بینی، اعتقادات، زبان مشترک، هنر و سنن و آداب و آیین های اجتماعی منحصر بفرد را فراهم می آورند. این عوامل، به دلیل اینکه در زمانی نسبتاً طولانی ایجاد میشوند، به همان نسبت ماندگارتر و مستحکم تر از عوامل دیگر هستند و بخش اصلی از هویت اجتماعی انسان را شکل می دهند.

عوامل فرهنگی به مرور زمان تغییر شکل میدهند و ممکن است تضعیف و یا تقویت شوند، اما ریشه های تاریخی آنها، کمتر دچار تحولات آنی و دوره ای میشوند.

بسته به اینکه انسان، در هنگام تولد در کدام حوزه فرهنگی قرار میگیرد، طبیعتاً احساس هویت اجتماعی او دارای مشخصه های منحصر بفرد همان حوزه در آینده میشود. این مشخصه ها، با انسان و رشد اجتماعی ی او، از طرف محیط زندگی، محیط آموزش، محیط کار و مجموعه روابط اجتماعی، به وی، خود آگاه و یا ناخود آگاه، تزریق میشوند.

همچنین اراده انسان بالغ، کمتر میتواند در این ماندگارهای ریشه دار، تغییر ایجاد کند، بلکه حد اکثر، سمت و سوی رفتار اجتماعی را میتواند تا اندازه ای تحت تأثیر قرار دهد؛ بنابراین، هویت فرهنگی، امری نیست که از کسی گرفته شود یا بتوان به زور به وی تحمیل گردد.

ه) عوامل تربیتی:

آخرین عامل تأثیرگذار در شکل گیری هویت اجتماعی انسان، عامل تربیتی است. این عامل، خود برگرفته از عواملی همچون، نوع روابط اخلاقی - فرهنگی و رفتاری حاکم بر خانواده، آموزش و پرورش و همچنین جامعه است.

هر یک از این سه حوزه، بخشی از حوزه نفوذ تربیت انسان را شکل می دهند، ولی بسته به

اینکه هر یک از عوامل نامبرده، چقدر گسترده تر عمل کنند و انسان مورد نظر را تحت پوشش آموزه های خود قرار میدهند؛ تربیت انسانی را میتوانند در حوزه نفوذ خود بگیرند.

امروزه، آموزش و پرورش و جامعه - به ویژه بخش مربوط به رسانه ها - سهم عمده تری نسبت به عامل خانواده، بر عهده گرفته اند و شاید به همین دلیل نیز باشد که تشابه بیشتری در میان گروه های انسانی، دیده میشود.

زبان و ایدیولوژی و پارادکس (تناقض) هویت:

انسان (چه یک فرد باشد، چه یک گروه، و یا یک اجتماع) می تواند زیر نفوذ و تأثیر دو گونه بر چسب هویت در آید، که یکی هویت اصلی و دیگری هویت کاذب است، که از طرف معاندین بر پیشانی همان فرد، گروه، و یا اجتماع تاپه (مُهر) زده می شود. توماس ساس (Thomas Szaas) روانشناس مجارستانی - آمریکایی، هویت انسانی را چنین تعریف نموده است:⁷

در اقلیم سلطانی جانوران، روال بر چنین قاعده ایست: بخور و یا خورده شو. اما در ملک سلطانی بشر: یا «تعریف کن» و یا «تعریف شو».

این بدان معنی است، که هویت خود را (یعنی خود را) معرفی کن که کیستی، و یا دیگران ترا به معرفی می گیرند شاید تعریفی که مغایر تمام مؤلفه های سازنده هویت شما باشد. طور مثال: معاندان، این گونه هویت را برای اسماعیلیان تراشیده اند: رافضی، ملاحده، قرامطه، و یا «چراغ کش» و اینگونه شناسنامه (هویت) را بر اسماعیلیان برچسب زده اند، تا با این اسامی هویت آنها را برای دیگران بشناسانند. در حالی که خود شان، خود را با این نام و نشان ها برای دیگران به معرفی نگرفته اند. و حتی واژه اسماعیلیه را دیگران بر آنها اطلاق نموده اند. هیچ گاه، ناصر خسرو، حمید الدین کرمانی، المؤید فی الدین شیرازی و یا ابو یعقوب سجستانی خود را اسماعیلی نگفته اند. این اسم را دیگران بر آنها اطلاق نموده اند که یعنی پیروان امام اسماعیل (ع) پسر امام جعفر صادق (ع). بر عکس، ناصر خسرو و دیگران خود را «اهل حق»، «شیعت آل محمد»، و گاهی هم «فاطمی» هویت طریقه مذهبی خود را معرفی نموده اند.

فاطمیم، فاطمیم، فاطمی تا تو بدری ز غم ای ناصبی (دیوان ناصر خسرو)
از اینکه، شیعت به فرقه های متعدد تقسیم شده اند، و بخاطر اینکه در میان این فرقه ها، هویت هر کدام مشخص باشد، اسماعیلیان پیرو آقا خان چهارم، خود شان را چنین معرفی نموده اند: شیعه امامی اسماعیلی نزاری، و با این مشخصه، از گروه شیعه اسماعیلی مستعلوی تفکیک می کردند. این بود مثال ساده از مقوله «تعریف کن و یا تعریف شو».

⁷ سلطانزاده، هدایت، زبان، ایدیولوژی و هویت ملی، 2005.

پس لازم است که قبل از اینکه کسی ما را تعریف کند و برای ما یک هویت کاذب بتراشد، خودمان، خود را معرفی کنیم که کیستیم تا از جعل هویت، و هویت زدایی مصنوعی بمانیم. بعضی از برادران ما در قسمت هویت، بی تفاوت هستند، و می گویند که در تذکره تابعیت ما، بگذار که «شلغم» نوشته کنند، ما همه یک هویت جامع داریم که عبارت از «انسانیت» است، بعضی ها می گویند، که ما تاجیک هستیم، بعضی میگویند که ما پامیری هستیم، و برخی خود را «شغنایی» به شمار می آورند. داشتن هویت خاص، به معنای متفاوت بودن با دیگر هویت هاست، ولی هویت ها می توانند، در بعضی موارد مشترک هم باشند. تعریف جامعی که در مورد هویت، متفاوت بودن (diversity) و کثرت گرایی (pluralism) را در یک سخنرانی خود، والا حضرت آقا خان چهارم، پیشوای طریقه اسماعیلیان نزاری، خوب به تصویر کشیده است.

هویت: چالش ها و فرصت ها در یک جامعه کثرت گرا از نظر والا حضرت آقا خان چهارم:

والا حضرت آقا خان در مراسم افتتاح «جایزه ادرین کلارکسن برای شهر وندی جهانی» در تالار کوئرر (Koerner Hall) در 21 سپتمبر 2016، در شهر تورنتو، کانادا بخاطر نامزدی برای اخذ آن جایزه، سخنانی را بیان فرمودند. فقط منتخبی از آن سخنرانی در مورد هویت، تنوع فرهنگی و زبانی، اخلاق شهروندی جهانی، و کثرت گرایی در اینجا آورده میشود.⁸

«... آنچه که مرا نگران می سازد، اینست که، وقتی بعضی این پیام را به این معنی می گیرند که تفاوت های ما، بی اهمیت هستند، آنها باید نا دیده گرفته شوند، و یا در نهایت زوده شوند. و این توصیه خوب نیست. در حقیقت، این غیر ممکن است. بلی، فهم ما و انسانیت درونی ما، باید تلاش ما را برای یک محیط کثرت گرای سالم بر انگیزاند. اما اینگونه تلاش هم باید بر یک پاسخ دلسوزانه (همدلی) برای تفاوت های مهم ما استوار گردد...»
و انمود کردن اینکه تفاوت های ما بی اهمیت هستند، بیشتر مردم را ترغیب نخواهد کرد تا بینش های کثرت گرایی را بپذیرند. در حقیقت، این شاید آنها را می گریزاند. مردم میدانند که تفاوت ها می توانند چالش برانگیز باشند، این مخالفت اجتناب ناپذیر است، که هموعان ما می توانند بعضی اوقات با آن نا سازگار باشند. قسمی که خانم کلارکسن خیلی عالی گفته است و من گفته او را در اینجا نقل قول می کنم: «راز هماهنگی اجتماعی اینست که زندگی کردن با مردمی که ممکن است آنها را بطور خاص دوست نمی دارید».
من از این بیم دارم که حرف زدن محض در مورد انسانی بودن مشترک ما ممکن است به نظر رسد که هویت های مجزای مردم تهدید شوند. و در اینصورت چالش کثرت گرایی را می توان پیچیده تر کرد.

⁸ متن انگلیسی این سخنرانی در در تارنمای AKDN موجود است.

من کیستم؟ من چه کسی هستم؟ ما همه باید این سوال را مطرح کنیم. پاسخ‌ها از وابستگی‌های خانوادگی، عقیده، جامعه، و زبان نشئت می‌گیرند که آن یک احساس سالم مصنونیت⁹ و ارزش¹⁰ را ارائه می‌دهند. اما، اگر به نظر رسد که فراخوانی برای کثرت‌گرایی، همان وابستگی‌های پیشین را تضعیف می‌کند، پس فراخوانی جدید ممکن است که مؤثر نباشد. پذیرفتن ارزش‌های شهروندی جهانی نباید به معنای کنار آمدن با پیوند‌های شهروندی محلی و یا ملی باشد. فراخوان کثرت‌گرایی باید از ما بپرسد تا به تفاوت‌های مان احترام قایل شویم، و اما [نباید] آنها را نادیده بگیریم، تنوع را انسجام بخشیم، و نه [باید] آنرا بی ارزش بشماریم.

فراخوانی به جهان- وطنی، فراخوانی به همگون کردن نیست. این به معنای تصریح کردن همبستگی اجتماعی، بدون تحمیل نمودن همانندی (انطباق) اجتماعی است. هویت کسی ضرورت ندارد که در یک دنیای کثرت‌گرا تضعیف شود، بلکه تا اندازه‌ای، بمانند یک نخ روشن در یک تکه رنگارنگ تحقق یابد.

دو سال پیش، زمانی که ادرین کلارکسن سخنرانی مسی¹¹ (Massey) را در شبکه اس بی سی¹² (CBC) ایراد کرد، وی یک عبارتی را کار برد که [پسانتر] عنوان کتاب او شد: «تعلق، پارادکس شهروندی». واژه «پارادکس» (تناقض) بطور فشرده چالشی را توصیف می‌کند که من آنرا به بحث گرفته‌ام.

شاید کلیدی برای حل پارادکس شهروندی این باشد تا در مورد لایه‌های بالا هم¹³ هویت فکر کنیم. با وجود این، یکی می‌تواند به وابستگی‌های گوناگون افتخار کند – به عقیده‌ای، به قومی، به زبانی، به ملّتی، به شهری، به حرفه‌ای، به مکتبی، و حتی به یک تیم ورزشی! یکی می‌تواند بعضی از این هویت‌ها را با بعضی مردم بطور مشترک داشته باشد، و هویت‌های دیگر را با بقیه [بطور مشترک داشته باشند].

جامعه دینی خود من، با قرائت ویژه‌ما از عقیده و تاریخ اسلامی، با افتخار بنام مسلمانان اسماعیلی شناخته می‌شوند. اما، ما هم یک حس وابستگی با تمام جهان اسلام داریم، آنچه که ما بنام «امت» می‌گوییم. در میان امت، گوناگونی هویت‌ها بسیار زیاد است – بیشتر از آنچه که اکثر مردم می‌دانند – تفاوت‌ها بر مبنای زبان، بر مبنای تاریخ، بر مبنای ملیت، قوم و دیگر نسبت‌های گوناگون محلی. ولی، در عین زمان، من یک احساس رو به رشد پیوند جهانی معنی دار را در میان امت مشاهده می‌کنم.

زمانی که پرسش هویت انسانی در این زمینه (پس منظر) دیده شود، پس تنوع خودش [در ذات خود] می‌تواند به عنوان یک «نعمت» دیده شود. تنوع دلیل نمی‌شود که ما دیوارها را

⁹ security

¹⁰ worth

¹¹ لکچرها و یا خطابه‌های مسی، یک سلسله از لکچرها پنج بخشی سالانه هستند در مورد موضوعات سیاسی، فرهنگی و یا فلسفی در کانادا توسط یک دانشمند نام نهاد ارائه می‌گردند. این خطابه‌ها توسط وینسنت مسی (Vincent Massey)، فرماندار کل کانادا در سال 1961 اساس گذاری شد.

¹² CBC = Canadian Broadcasting Corporation News Network (شبکه خبر رسانی جهانی) بنگاه نشراتی کانادا

¹³ overlapping layers

بر افزایش، بلکه بجای آن پنجره ها را باز کنیم. این یک بار دوش نیست، [بلکه] یک برکت است. در آخر این جریان، ما باید بدانیم که زندگی کردن همراهی تنوع یک روند چالش برانگیز است. ما در اشتباه هستیم اگر فکر کنیم این آسان خواهد بود. کار کثرت گرایی همیشه کاری بسوی ترقی می باشد».

نقش زبان در تعیین هویت فردی و اجتماعی:

کالدرون د لا بارکا (Caldron de la Barca) شاعر اسپانیایی، سروده است: ¹⁴

چه بی پروا و شجاعی ای اسپانیایی،
دلیر و نرم سخن،
که با زبان و با شمشیر خویش فتح می کنی.

از سروده فوق استنباط می گردد که زبان نه تنها وسیله ای برای کنش و واکنش بین افراد یک جامعه، و یا وسیله ای برای ارتباطات اجتماعی و یا برای اداره دستگاه دولتی (چه دولت های مدرن و چه دولت های دنیای قدیم) می باشد، بلکه زبان منحیث یک ابزار قدرت و ارزش سمبولیک در جامعه نیز شمرده می شود (با زبان و شمشیر خویش فتح می کنی!). با اتخاذ زبانی معین، یک گروه جمعیتی و یا ملیتی معینی در جامعه می خواهد هویت خود را به عالم و آدم اعلام کند، و همچنان هویت کل جامعه را فقط با هویت خود مشخص می نماید. منطق آنهایی که زبان خود را تنها زبان حاکم در جامعه اعلام می کنند، در واقعیت امر بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، ضرورت و حکم نابودی زبان های دیگر را در جامعه اعلام کرده اند. تا آنجایی که زبان به عنوان یک واسطه ارتباطی صرف در بین انسانها مورد استفاده قرار می گیرد، شاید بتوان گفت که هیچ زبانی «نیت بدی» را بیان نمی کند و یک واسطه ارتباطی بی طرف است.

زبان نیز ضمن اینکه یک واسطه اجتماعی است، دارای ارزش های متفاوت سمبولیک نیز هست. زمانی که یک گروه جمعیتی، زبان خود را زبان کل جامعه اعلام کند، از آن بعنوان یک موتور (ماشین، وسیله) آیدیولوژیک و یک موتور سیاسی، از جنبه ارتباطی زبان استفاده می کند (مثلاً زبان پشتو در افغانستان و یا پارسی در ایران، و یا ازبکی در ازبکستان). با این وصف، استفاده از زبان، با نیت معینی همراه است که در درون این واسطه ارتباطی قرار گرفته است و جزء لاینفک آنست. اعلام اینکه، یک زبان، زبان رسمی و زبان ارتباطی کل جامعه است، بمعنای اعلام ارزش سمبولیک سلطه جویانه بی نه فقط آن زبان، بلکه هویت برتر آن گروه جمعیتی و یا ملی است که زبان آن، زبان رسمی کشور بیان شده است. از اینرو، زبان بصورت واسطه تبعیض و تمایز خود از دیگر ملیت ها عمل می کند و گویی

¹⁴ . سلطانزاده، هدایت، زبان، آیدیولوژی و هویت ملی، 2005.

مرز تشخیص خود از بیگانه است. این یک حقیقت است که وقتی یک زبان، زبان رسمی کشوری اعلام می شود، بقیه زبان های متداول در بین ملیت های دیگر، در همان کشور نیز، زبان بیگانه شمرده می شوند.¹⁵

از نظر تاریخی، هویت، یعنی توانایی ذهنی انسان در متمایز کردن خود از دیگران، نخستین محرکه در توسعه انسان بوده و زبان عامل عمده ای در این تمایز گروه های انسانی از هم بوده است. یعنی هویت فرد تا آنجا رشد می یابد که تصور قابل اتکایی از « خود » در برابر « دیگران » ارائه می دهد.

قومیت، ابتدایی ترین بُعد هویت در ساختن جامعه بشری بوده است، که در آن، زبان نقش و وسیله اولیه و صیقل یافته ترین واسطه در کنش و واکنش میان افراد در پی ریزی هویت قومی را بر عهده می گیرد. در عین حال، زبان، شاخص ترین عامل تمایز یک قوم و ملیت از دیگری است.¹⁶

بهترین دلیل بر اینکه زبان مؤلفه اساسی در ساختن هویت قومیت ها بوده است، مفهوم « بربر » در دنیای باستان بوده است. این واژه را یونانیان برای حفظ و بالا شمردن موقعیت فرهنگی خود، در مقابل غیر یونانیان، ابداع نموده بودند. معیار تشخیص (هویت) یونانیان از دیگر اقوام، **زبان** آنها بود. واژه بربری (Barbaros) (به معنای کسی که زبان یونانی را بطور فصیح صحبت کرده نتواند)، برای همه اقوام و فرهنگ های اطراف یونان اطلاق می شد. اعراب هم کسانی که بزبان عربی بطور فصیح صحبت کرده نمی توانست¹⁷ او را بنام « عجم » یاد می کردند که به معنای کج زبان و یا گنگ یاد نموده اند. در حالی که خود عرب ها هم عجمی گنگ هستند، و آنها هم آوا های (پ، چ، ژ، گ) را ادا کرده نمی توانند. و عجم بمعنای غیر عرب بکار میرفت جهت سلطه جویی و برتریت طلبی اعراب بر دیگر اقوام. هردر (Herder) فیلسوف و روشنفکر آلمانی میگوید:

« آیا ملت، چیزی گرمی تر و عزیز تر از سخن پدران خویش دارد؟ در کلام آن تمامی اقلیم اندیشه، سنت ها، تاریخ، مذهب و شالوده های زندگی، و تمامی قلب و روح آن قرار دارد. محروم کردن یک ملت از سخن از زبانش، به معنای محروم کردن وی از جاودانه ترین صفت اوست. **قلب هر مردمی با زبان او آفریده می شود.**»¹⁸

تلقی کردن همگون سازی زبان بر مبنای یک ملت و یک دولت:

بعضی اشخاص، گروه ها، و یا ملیت ها، ملت و دولت را یکی تلقی می کنند (یک زبان و یک دولت). در حالی که این دو مقوله، کاملاً از هم جدا هستند.

¹⁵ همانجا.

¹⁶ همانجا.

¹⁷ (مثلن آوا های « ط، ظ، ث، ذ، ح، ص، ض، ع » را چنانکه عرب ها آنها را ادا می کنند، اگر ادا کرده نمی توانست، او را عجمی، یعنی گنگ می گفتند).

¹⁸ سلطانزاده، هدایت، زبان، ایدئولوژی و هویت ملی، 2005.

دکتور لعل زاد می نویسد¹⁹: دولت را باید اساساً متمایز از ملت دانست، زیرا که دولت عبارت از یک سازمان سیاسی است که از لحاظ بیرونی دارای قدرت مستقل بوده و از لحاظ درونی دارای قدرت حفظ و نگهداری استقلال و اقتدار کشور خویش می باشد. نباید این دو را با یکدیگر به اشتباه گرفت.

تجربه اتحاد جماهیر شوروی نشان دهنده اینست که دولت‌ها، هر قدر هم نیرومند باشند، نمیتوانند پدید آورنده ی ملتها باشند. تجربه کاتالونیا ما را به تأمل درباره شرایطی وا میدارد که در آن، ملت‌هایی وجود دارند، بدون اینکه صاحب ملت- دولت و یا در صدد استقرار آن باشند. همانطور که رهبر ملی و رئیس فعلی کاتالونیا میگوید:²⁰

کاتالونیا ملتی است بدون دولت، ما به دولت اسپانیا تعلق داریم و هیچگونه تمایلی به جدایی طلبی نداریم، ما زبان و فرهنگ خود را داریم. اکثریت کاتالونیایی‌ها اندیشه جدایی طلبی را رد کرده و میگویند که فقط نیازمند نهادهای هستند که به آنها اجازه دهد به عنوان یک ملت زندگی کنند نه اینکه به یک ملت- دولت مستقل تبدیل شوند. هویت کاتالونیایی‌ها تا حد زیادی **هویت فرهنگی و زبانی است. آنها هیچوقت ادعای ویژگی دینی و یا قومی نداشته، بر قلمرو اصرار نورزیده و بر هویت سیاسی نیز تأکیدی نداشته اند.** این نشان میدهد که با وجودیکه هویت‌ها اجزا و عناصر زیادی دارند **زبان و فرهنگ ستون فقرات** آنرا میسازد. هرگاه اسپانیا بتواند مشخصه چند هویتی خود را بپذیرد میتواند پذیرای یک اروپای دموکراتیک و متحمل نیز باشد. برای اینکه چنین اتفاقی بیافتد، قبل از همه، کاتالونیایی‌ها باید در داخل مرزهای دولت اسپانیا، حس کنند که در خانه خودشان هستند و قادر اند به زبان خود صحبت نمایند و اجتماع خاص خود را داشته باشند.

با وجود اینهمه، حتی کشور های بزرگ که دم از دیموکراسی (مردم سالاری) و حقوق بشر، و حقوق اقلیت‌ها می زنند، در داخل کشور های شان حقوق اقلیت چه که اعاده نشده، بلکه حقوق حقه شان را پایمال هم نموده اند. از جمله کشور ایالات متحده امریکا را میتوان نام برد، که امریکائیان بومی (سرخ پوستان) را در زمره امریکایی حساب نمی کنند. در حالی که اجداد سرخ پوستان امریکایی، امریکایی بوده اند و سایر ملت‌ها از 500 سال به این طرف در آن قاره نفوذ نموده اند.

راسل مینز (Russell Means)، هنر پیشه و فعال حقوق سرخپوستان «سو» و یکی از سومین چهره مشهور سرخپوستان «لاکوتای سو» است. مصاحبه ای را که در 23 فبروری 2012 با صفحه 2 بی بی سی فارسی انجام داده، گفته است:

من در شکم هیولا زندگی می کنم که هیولا را بطور کنایه آمیز، امریکا را گفته است. قوم سرخپوست ایالت داکوتای جنوبی از هر حیث متفاوت هستند: نژاد، زبان، و فرهنگ، ولی همیشه سرکوب شده اند. آنها اجازه ندارند، بزبان خود (زبان لاکوتا) بنویسند و یا آموزش ببینند. (برای معلومات بیشتر در مورد وضعیت سرخپوستان ایالت داکوتای جنوبی به لینک

¹⁹ لعل زاد، هویت، ملت، و ناسیونالیسم در عصر حاضر، دسمبر 2006، لندن.

²⁰ لعل زاد، همان.

زیر در پاورقی مراجعه شود. واقعن جالب و در عین حال تکان دهنده است زمانی که بیانات راسل مینز را می خوانید) 21

اینچنین جریانات در دیگر کشورها هم جریان دارد: مثلاً در ازبکستان، سایر اقوام ساکن ازبکستان را ازبک، و در تاجیکستان، سایر اقوام ساکن تاجیکستان را تاجیک، و در افغانستان سایر اقوام نا همگون کشور را «افغان» می گویند.

گفتگویی که اسفند یار آدینه، گزارشگر فارسی بی بی سی با اکادمیسن محمد جان شکوری محقق و دانشمند فقید تاجیک انجام داده، خیلی جالب و تعجب آور است. این مصاحبه زیر عنوان «زبان فارسی آسیای میانه ضربه های سختی دیده است» نشر شده است و در این نوشته، شمه ای از آنرا در اینجا نقل می کنم.²²

چون گویش مردم بخارا یک کمی تفاوت دارد، برای فهم اصل مطلب، جایی که لازم باشد، آنرا در میان گروه [...] با گویش دری می نویسم تا برای خوانندگان آسانتر شود.

گزارشگر (اسفند یار آدینه): استاد، قبل از سال 1925، پیش از آن که جمهوری تاجیکستان بنیاد شود، مردم آسیای میانه، بویژه [در] شهرهای سمرقند و بخارا، آیا خود را تاجیک می گفتند؟

شکوری: به طور رسمی «تاجیک» می گفتند، لیکن در بین ضیائیان [اهل سواد]، تاجیک گفتن بسیار رواج نداشت. من در کتاب «خراسان است اینجا» حکایت کردم یک واقعه را که خودم دیده بودم. در سال 1939 در کشور شوروی سرشماری اهالی [جمعیت] برگزار شد. همان وقت من بچه [خورد] بودم، در بخارا بودم.

چون آنهایی که رویخط [احصائیه گیری] می کردند اهالی را، به خانه ما آمدند، من با عمه ام هر دو در یک حویلی بودیم، زندگی میکردیم، عمه ام پیرسال بود، لیکن با سواد و از دنیا اندک خبردار. وقتی که سوال کردند که «ملت شما چیست؟»، عمه ام گفت، که «فارس». بعد به او گفتند که «آه، شما فارس هستید، پس ایرانی هستید مگر؟ پس شیعه هستید مگر؟ آه، فارس، این ایرانی و شیعه است».

بعد عمه ام گفت که: «نی، نی خدا نگاه دارد، بچیم [بچه ام]، من ایرانی نی، من شیعه نی». «خیر، این طور که باشد، فارس نی- دیه. که شما، ملت تان چیه؟». بعد گفتند که: «خیر، بچه ام، تاجیک نویسید».

بعد آنها گفتند: «ایه! آه، شما فلغری و مسچاهی می؟ روید، نباشد مسچاه- به. چرا در این جاها گشتید؟»

21 برای معلومات بیشتر به لینک زیر مراجعه شود. اینجا و همچنان، وب سایت شخصی راسل مینز، در لینک قابل دسترس است:

22 متن کامل گفتگوی اکادمیسن محمد جان شکوری تحت عنوان: «زبان فارسی آسیای میانه ضربه های سختی دیده است»

[یعنی این خود را که تاجیک می گویند شما از فلغر و یا مسچاه که (شهر های در تاجیکستان کنونی هستند) هستید؟ اگر اینطور است پس به مسچاه بروید. چرا اینجا اقامت دارید؟ یعنی اینجا از بکستان است نه تاجیکستان که شما ملت خود را تاجیک می گویند.]

عمه ام گفتند: «ای نه، بچه ام، من کجا میرم این پیری- به؟ من مسچایی نی.»

[بین بچیم، من در این پیری کجا بروم؟ من مسچاهی نیستم.]

آنها گفتند: «خیر، نباشد تاجیک نی. آه، کی شما؟ من چه نویسم شما را؟»

[پس شما که تاجیک نیستید، ملت شما چیست؟ هویت شما را چه بنویسم؟]

بعد عمه ام گفتند که: «خیر، اکنون نویسد، هرچه که خواهید.»

بعد یکیش گفت: «شما از بیچکا! (از بک زن، به زبان روسی) و افزود که: «فراموش نکنید! من شومایه «از بیچکا» می نویسم.»

[بعد یکی از آنها گفت که شما یک «زن از بک» هستید، و افزود که فراموش نکنید که من

شما را از بیچکا (زن از بک) می نویسم.]

همین طور، اول «فارس» گفت عمه ام خودش را، فارس قبول نشد که بعد «تاجیک» گفت. تاجیک هم قبول نشد که بعد «از بیک» نگفت خود را و به وی گفتند که «شما از بیک هستید!»

گزارشگر: شاید سرنوشت هزاران نفر دیگر هم همین طور رقم خورد؟

شکوری: آری، همین طور، البته! این یک تصادف نی، این گپ هایی که عمه ام گفت، بسیار کسان به سرشان این روز آمده بود، به این گونه سؤاها جواب می کافتند.

گزارشگر: شما آن وقت کودک چندساله بودید؟

شکوری: یگان چهارده ساله بودم.

گزارشگر: آیا شما خودتان در آن زمان تا چه اندازه در باره ملت یا قوم تان می دانستید؟

شکوری: ها، من بعد از آن که عمه ام را «از بیچکا» نوشتند، از من پرسیدند که «تویه ملت چه؟» [ملت شما چیست؟] من گفتم که «من تاجیک هستم.» بعد گفتند که: «آه، تویه

مادرکلانت از بیک بوده است و تو تاجیک- می؟» [از تو مادر کلان ات از بیک است تو چطور تاجیک شده می توانی؟] من گفتم که: «این کس، مادرکلان من نی، این عمه من

است.»

من گفتم که: «من تاجیک، این کس هر چه که باشد.» بعد گفت: «نی، فکر کن، چی به

[چرا] تو تاجیک؟» من گفتم: «همین طور، تاجیک.» بسیار اصرار کردند که «تاجیک

نیستی تو هم»، من گفتم، «نی، مرا تاجیک نویسد.» بعد «خیر» گفت و چیزی نوشت به

دفترش که من اکنون میدانم که وی چه نوشت. «تاجیک» نوشت، یا مرا هم «از بیک»

نوشت. هیچ ممکن نیست که مرا «تاجیک» نوشته باشد.

پیش از همان سر شماری اهالی در شهر بسیار آوازه و شوشو [سر و صدا] پیدا شد که «باز

هم رویخط می کنند، باز چه گپ باشد؟». مردم ترسیده بود، می گفتند که مقصد از رویخط

کردن ما چه؟ بعضیها می گویند که «شما خودتان را از بیک گویند»، بعضی می گویند که «

تاجیک گویند.»

همین طور، به معلم های ما نیز سفارش شده بود. چند روز معلم های ما، که به درس درآمدند، اول می‌گفتند که «همین طور رویخط اهالی می‌شود و فلان خیل [گونه] سؤالها پرسان میشوند و بعد یکی از سؤالها این که ملت تان را می‌پرسند. همین وقت شما باید گویند که ما ازبک. رفته، به پدر و مادرتان، پیر و کمپیرها [پیر زن ها] گویند که آنها هم خودشان را ازبک گویند. این جا ازبکستان، ما در همین ازبکستان زندگی داریم، پس ما هم ازبک هستیم.»

یک معلم خلاف این گپ زد: رشیدی که معلم زبان و ادبیات بود. گفت که «نی، ما ازبیک نه، شما در صنف تاجیکی، مکتب تاجیکی خوانده ایستاده‌اید، زیانتان تاجیکی، خانه- به [در خانه] تاجیکی گپ میزنید، شما تاجیک هستید. در ازبکستان زندگی کردن ما چنین معنی ندارد که ما هم ازبیک هستیم. در ازبکستان ازبیک هست، تاتار هست، قزاق است، ترکمن است، روسها هستند، تاجیکها هم هستند. در ازبکستان زندگی می‌کنیم، لیکن تاجیک [هستیم]. رفته، پدر و مادرتان بگویند که شما را «تاجیک» نویسند.» این حرفها را همان معلم مان، داملا رشیدی، گفته بود. یک نفر! خیلی با ما صحبت کردند، ما را آماده کرده بودند. لیکن شاید همین گپ های معلم به من تأثیر کرد که من، روزی که برای رویخط آمده بودند، سخت ایستادم، که من تاجیکم.

گزارشگر: اما بعداً که بزرگتر شدید و پاسپورت یا شناسنامه گرفتید، آنجا چه نوشته شده بود؟
شکوری: در شناسنامه من «تاجیک» نوشته شده بود از همان اول، چون که من اینجا (در دوشنبه) آمده، شناسنامه [تذکره] را اینجا گرفتم. اما برادرم که در بخارا بود و شناسنامه آن جا را گرفته بود، ازبیک شد.

گزارشگر: آیا تا همین حالا در شناسنامه اش «ازبیک» نوشته شده است؟
شکوری: وفات کردند برادرم، با همان (شناسنامه) ازبیکی، حالا نبیره هایش [نواسه هایش] بکلی تاجیکی را نمیدانند. نبیره های برادرم، چند نبیره دارد، از همانها یکیش تاجیکی می‌داند، دیگرشان فقط به ازبکی صحبت میکنند.

(متن کامل گفتگوی اکادمیسن محمد جان شکوری را در لینکی که در پاورقی است، قابل دسترس است) 23

ببینید، شکوری هویت خود را «تاجیک» می‌گوید، و مامور آمار و احصائیه می‌گوید که نی اگر تاجیک هم باشی، من در شناسنامه (تذکره) تان، شما را «ازبیک» می‌نویسم. این مسائل سیاسی است و با این روش هویت اصلی افراد و اجتماع را تحت الشعاع قرار می‌دهند.

در افغانستان هم، حالا در تذکره تابعیت همه اقوام ساکن در کشور «افغان» نوشته می‌شود.

اکنون، ما در کشور نوبنیاد سیاسی ای بنام افغانستان زندگی می کنیم، اینکه در افغانستان زندگی می کنیم، به این معنا نیست که هویت تاریخی، قومی، و زبانی ما، تحت نام «افغان» استحاله شود.

بنابراین، اوغان (یا افغان) به معنای عام و خاص اش، «پشتون» است و چون کشور ما حالا بنام افغانستان مسمی گشته، پس هویت ملی ما هم «افغانستانی» باشد نه «افغان». عرب ها یک قوم هستند، و ملت شان «عرب» است، ولی آنها ملت شان را از دولت شان تفکیک می دهند. از نقطه نظر قومیت (ملت)، خود را «عرب»، و از نقطه نظر مرز بندی سیاسی (دولت)، خود را عراقی، سوری، فلسطینی، سعودی، یمنی، کویتی، مصری، و غیره می گویند.

بنابراین، اقوام غیر عرب ساکن در این کشور ها، هم خود را عراقی، سوری، و می گویند، ولی ملت خود را عرب نمی گویند. دولت شان مشترک است، ولی ملت شان مختلف. اقوام غیر پشتون هم در افغانستان، کشور شانرا «افغانستان»، تابعیت سیاسی مربوط به کشوری با مرز بندی سیاسی «افغانستان»، و خود را «افغانستانی» می گویند نه «افغان» که نام یک قوم است.

ببینید، هویت سازی و هویت زدایی را که ازبیک ها در ازبکستان، و پشتون ها آنرا در افغانستان در پیش گرفته اند. در روسیه، اقوام مختلفی چون تاتار ها، چچین ها، ازبک ها، گجر ها، قزاق ها، زندگی می کنند. اینکه در کشوری بنام روسیه زندگی می کنند، قومیت آنها را نمی توان بنام «روس» ثبت و ضبط کرد. نمی شود که یک ازبک را بگویی که تو روس هستی، ولی در تذکره تابعیت اش نوشته می شود، شهروند کشور فدراتیف روسیه. پس اگر ما شناسنامه (تذکره) را ملاک و معیار هویت قرار دهیم، آن دیگر هویت کاذب می تواند باشد. قسمی که به زور بالای باشندگان تاجیک سمرقند و بخارا قبولانده اند که ملت آنها باید ازبیک باشد.

در افغانستان هم تا چندی پیش، هویت مردم «پشه ای» هم جزو پشتون ها به حساب میرفت، در حالی که پشه ای ها، زبان و فرهنگ متفاوتی دارند. شغنانی ها، واخانی ها، و منجانی ها هم چون در یک اقلیت قومی بوده اند، جزو تاجیک ها به شمار آمده اند. حالا اگر کسی بگوید که تذکره پدر تان را ببیند که هویت شما آشکار شود، این دیگر ملاک شده نمی تواند. استاد ایلچی بیک حرکت، یک تن از افراد خبره در امور مسایل سیاسی از ولسوالی شغنان است، در جوابی به این سوال (comment) در فیس بوک نظریه خوبی ارائه کرده است که باز گویی اش در اینجا بی منفعت نیست.

« بجای اینکه به تذکره پدرمان نظر اندازی کنیم، آیا بهتر نیست که به زبان مادر جان خود گوش فرا دهیم، زیرا با ملاحظه تذکره، اثر ظلم هویدا می گردد، و از گوش دادن به زبان مادر جان، هویت اصلی هویدا می گردد.»

همه ما میدانیم که تعداد اقوام اهل هنود «هندو و سیک» ساکن در افغانستان، فعلاً 220 فامیل مانده است.²⁴ آیا تعداد ما از شهروندان اهل هنود ما در افغانستان کمتر است؟ آخر چرا از هویت اصلی خود می شرمیم؟

ملت، زبان ملی، و پیامد های آن:

اعلام اینکه، یک زبان، زبان رسمی و زبان ارتباطی کل جامعه است، به معنای اعلام ارزش سمبولیک بر تر نه فقط آن زبان، بلکه هویت آن گروه جمعیتی و یا ملتی است که زبان آن، زبان رسمی کشور بیان شده است. از اینرو، زبان بصورت واسطه تبعیض و تمایز خود از دیگر ملیت ها عمل می کند و گویی مرز تشخیص « خود » از « بیگانه » است. تصادفی نیست که وقتی یک زبان، زبان رسمی کشور اعلام شود، بقیه زبان های متداول در بین ملیت های دیگر در همان کشور نیز، زبان بیگانه شمرده می شود. از نظر تاریخی، هویت یعنی توانایی ذهنی انسان در متمایز کردن « خود » از « دیگران »، نخستین محرکه در توسعه انسان بوده و زبان عامل عمده ای در این تمایز گروه های انسانی از هم بوده است. یعنی، هویت فرد تا آنجا رشد می یابد که تصویر قابل اتکایی از « خود » در برابر « دیگری » ارائه دهد. قومیت، ابتدائی ترین بعد هویت در ساختن جامعه بشری بوده است که در آن، زبان نقش و وسیله اولیه و صیقل یافته ترین واسطه در کنش و واکنش میان افراد در پی ریزی « هویت قومی » را بر عهده می گیرد. در عین حال، زبان شاخص ترین عامل تمایز یک قوم و ملیت از دیگری است.²⁵

ملت، در گذشته و در اسناد دینی و ادبی به معنای « دین » و « فرقه دینی » بکار رفته است که در متن قرآن کریم هم به همین معنا آمده است. مثلاً: ملت ابراهیم. یعنی دین و آیین ابراهیم. در زبان پارسی، واژه « ملت »، معادل واژه « ملت » در عربی نیست، بلکه این معادل واژه های « ناسیون » فرانسوی و « نیشن = nation) انگلیسی است. واژه « ناسیون » از دیدگاه ریشه شناسی از فعل « زاییده شدن = naitre) فرانسوی مشتق گردیده است. تا قرن شانزدهم میلادی، واژه « ناسیون » کار برد محدود داشته، و به معنای « برخاسته از خانواده » یا « برخاسته از تبار » از آن کار می گرفتند. در قرن سیزدهم میلادی (همزمان با پایان جنگ های صلیبی) این واژه به معنای « جماعتی که در یک سر زمین می زیستند » بکار می رفت. زیرا که فعل naitre در اصل از واژه لاتین « nature » بر گرفته شده و « ناتور » (در انگلیسی نیچر)، و در پارسی معادل آن « طبیعت » است. بنا بر این، مفهوم « ناسیون = مردم » با « ناتور = طبیعت » در هم تنیده شده است. در زبان اسپانیایی (که به زبان لاتین نزدیک

²⁴ بر گرفته شده از تارنمای انترنتی تلویزیون فارسی دویچه وله،

²⁵ سلطانزاده، همانجا.

تر است)، امروزه بجای « ملیت » از واژه (naturaleza) را بکار می‌برند که بمعنای « طبیعت » نیز است.²⁶

فرق میان هویت قومی و هویت ملی:

مسئله قومیت و گروه‌های قومی عموماً از زمان فروپاشی کمونیزم در اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد با جدیت و گرمی مورد بحث قرار گرفته است. هم اکنون مسئله تنوعات قومی و گروهی در بسیاری از کشورهای جهان وجود دارد و این امر یک پدیده طبیعی به شمار می‌رود.

دکتر ناصر فکوهی در مورد هویت قومی می‌گوید: معمولاً اجماع بر سر این است که زمانی که زبانی داریم که با زبان ملی متفاوت است و مجموعه‌ای از سنت‌های فرهنگی، پیشینه فرهنگی و پهنه سرزمینی داشته باشیم، این مجموعه را می‌توان یک قومیت دانست.²⁷ و در تعریف دیگری از قومیت آمده است که: « قوم عبارت از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجداد مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت است».²⁸

در تعریف هویت ملی باید گفت که یکی از مفاهیم اساسی آن، مسئله هم‌دلی بین اعضای جامعه نسبت به **واحد سیاسی** موجود است. در تعریف هویت ملی نکته اصلی این است که فرد خودش را عضو چه واحد سیاسی‌ای می‌داند و تا چه اندازه با واحد سیاسی احساس یگانگی می‌کند؛ به عبارت دیگر مسئله این است که آیا افرادی که از لحاظ فیزیکی در یک جغرافیای سیاسی خاص و نظام حکومتی خاص قرار دارند، خود را از لحاظ روانی هم عضو این نظام سیاسی می‌دانند یا خیر؟ (قیصری، 1377: ص. 50)

پس هویت ملی نوعی احساس یگانگی و همراهی و هم‌دلی با نظام سیاسی حاکم است که این همراهی فقط در ظاهر کافی نیست، بلکه باید پذیرش قلبی افراد و اطاعت محض آنها را در پی داشته باشد.

تعریف فوق تنها بُعد سیاسی هویت ملی را مد نظر داشته و از جنبه‌های دیگر آن غافل شده است. باید در کنار آن به ابعاد دیگر قضیه نیز نگاه کرد.

دکتر احمدی مسئله مرزهای ملی را در این زمینه بسیار مهم می‌داند و می‌گوید: امروزه مرزهای ملی اهمیت تعیین‌کننده‌ای در مقوله هویت‌های ملی دارند و معمولاً در هر کشوری یک هویت ملی بیشتر وجود ندارد. اما این هویت ملی دارای زیرمجموعه‌هایی چون هویت‌های اجتماعی، صنفی، آموزشی، دینی و قومی است.²⁹

²⁶ گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی، پژوهش‌نامه شماره 19، هویت، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع مصلحت نظام، زیر نظر دکتر سید رضا صالحی امیری

²⁷ مجتبی معینی یوسفی، هویت ملی و هویت قومی، 1392

²⁸ همانجا.

²⁹ همانجا.

هم چنین در تعریف دیگری می خوانیم: « هویت ملی را به معنای عبور از هویت‌های سنتی همچون مذهب ، قوم و قبیله به هویت های فراگیرتر می دانند. بر این اساس هویت ملی هویتی است که افراد به جای اینکه خود را بر اساس تعلقات قومی- قبیله ای بشناسند ، بر مبنای تعلق به ملتی خاص با جغرافیایی مشخص و نظام حکومتی معین شناسایی می کنند. هویت ملی باید آنچنان فراگیر باشد که تعارضی بین هویت اولیه (یعنی هویت فردی- قومی) و هویت فراگیر (ملی) ایجاد نکند. بر این اساس می توان وجود ملت خاص، جغرافیا و نظام حکومتی معین را ویژگی های اصلی هویت ملی دانست» (بهمنی قاجار، 1387 : 72)

یک نکته اساسی که اینجا ضروری به نظر می رسد این است که باید بین دو واژه «دولت ملی» و «هویت ملی» تمایز قائل شد. ممکن است در کشوری دولت ملی شکل بگیرد اما هویت ملی در آن موجود نباشد. مثلا اگر ساختار حکومتی عراق را بررسی کنیم می بینیم که در عین حال که دولت ملی در این کشور به وجود آمده است ولی ساختار آن کاملا قومی است و هنوز در انتخابات عراق و یا حتی لبنان سهمیه های قومی رعایت می شود، و در افغانستان هم همچنان.

نکته بعدی اینکه برای ایجاد ملت و دولت ملی ، انسجام فرهنگی لازم است و مسئله مهم در اینجا ایجاد سازش بین فرهنگ ملی و فرهنگ محلی و قومی است که اگر این قضیه به شکل مناسبی مدیریت شود می تواند تبدیل به یک فرصت شود و باعث تقویت وحدت ملی شود. هویت دادن اجباری، یک قوم در زیر لوای « ملت واحد » و یا « وحدت ملی »، و اعلام نمودن « هویت ملی »، و « زبان ملی » باعث نا دیده گرفتن و انحلال « هویت تاریخی، فرهنگی، و زبانی » یک ملت کوچک است که واژه های « ملت » و « ملی » مؤلفه هایی هستند که بار سیاسی دارند.

قوم شغنانی که از نقطه نظر تاریخی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی از خود هویت منحصر بفرد دارد، ولی این قوم اکنون تابعیت سه کشور را دارند – افغانستان، تاجیکستان، و چین. ولی، فقط تابعیت هویت ملی آنها تحت اثر مؤلفه سیاسی « هویت ملی و دولت » آنها را از هم جدا کرده و دیگر مشترکات شان هنوز یکی است. پس مؤلفه سیاسی هویت ملی، تنها یگانه مؤلفه است که آنها را از هم جدا کرده است، ولی آنها پنج تا شش مؤلفه مشترک دیگری دارند که هویت فرهنگی، قومی، زبانی، و عقیدتی که با سایر ساکنین این سه کشور بعضی شاخصه های هویت مشترک و بعضی شاخصه های هویت متمایزی دارند.

قسمی که پشتون ها میگویند: «**پښتانه په کابل کې او په پښاور کې یو دی**» مصداق این ادعاست.

در شعر زیر که توسط عروج خان (یک پشتو زبان پاکستانی) سروده شده است، مسئله فوق را خوبتر بیان می کند.

زړه می سوزی چي اوگورم زه پښتون د پاکستان
نه خورور د پنجابي شوم، ښه یی گني ټول افغان
اے پښتونه نگیالیه پښتونخوا په تانازیري

وفادار دخیل وطن شه، پرواه مه کړه د جهان ولې هر غدار سړي په ناموس د ستا حملې کړي سترگې ټیټې به شي پا تی چی خپل اوگوري گریوان پښتونخوا د غیرت خاوري زیرولي باتوران دي هر دښمن سره په جنگ دي ددی زمکی فرزندان یو تاریخ یوه شجره ده پېښو که د کابل ده که پښتون دی که افغان دی د یو ځانگي دوه گلان غیرتمنه پښتنه یم، عروج خانه په نامه یم خپل وطن په مینه مړه یم، خور وطن زما جانان³⁰

اگر پښتون ها در هر جای دنیا، قوم خود را بیگانه نمی شمارند و خود را با عبارت « **دیو ځانگي دوه گلان** » تعریف می کنند، پس چرا بین فارسی زبانان فرق می گذارند و زبان آنها را به سه بخش تقسیم می کنند – فارسی (ایرانی)، دری، و تاجیکی – در صورتی که اینها هم یک قوم هستند و یک هویت فرهنگی دارند؟ اگر چنین ادعا درست باشد، پس: پارسی وان هم په کابل کې، په تهران کې، او په دوشنبه کې یو دی.

و دسگه خرنونې مس تر چین ات، تاجیکستان، ات افغانستان بیوټ (همدارنگه شغنی په چین کې، په تاجیکستان کې، او په افغانستان کې یو دی. همینگونه شغنی هم در چین و در تاجیکستان و در افغانستان یکی است.

پس اگر چنین است، آیا ساختن هویت « افغان »، « تاجیک »، و « ختای = چینیایی »، برای شغنی ها، خود یک هویت زدایی نیست؟ آیا این قوم با یک بحران هویت رو برو نمی باشد؟ عجیب است که قوم شغنی با تمام مشترکاتی که دارد، در کشور های مختلف بنام های مختلف یاد می گردند که صرف یک وجه باعث گردیده که هویت این قوم در سه کشور از هم مجزا گردد. وجهی که سبب تمایز این قوم در سه کشور گردیده است عبارت از «ملت» و «هویت ملی» است که بار سیاسی دارد. این بار سیاسی بطور قهر آمیز سبب شده تا هویت اصلی قوم شغنی در سه کشور استحاله شود و دلیل آن هم آشکار است. مسئله ملی، و ملت سازی یک مسئله سیاسی است و مسئله زبان ملی، مؤلفه های دیگر را (قومی، فرهنگی، زبانی، و اجتماعی) را بغرنج تر ساخته است.

مسئله پښتونیزه کردن اقوام دیگر در سرحدات شمالی افغانستان، و جدایی اقوام همخون، هم فرهنگ، و همزبان به این روش یکی از اهداف محمد گل مهمند بود که با اسکان دادن پښتون ها در مرز های شمالی افغانستان می خواست که ترکمن ها، ازبیک ها، تاجیک ها، شغنی ها، و دیگر اقوام ساکن بخش شمالی افغانستان، با اقوام هم پیوند خود در تماس نباشند تا سبب

³⁰ پښتون فورمز (Pashtun Forums)

اغتشاش قومی نشوند و با این شیوه باید اقوام ساکن دو کرانه رود آمو را از هم دور نگهدارند.

رسمیت بخشیدن زبان پشتو در ولسوالی شغنان و تدریس تمام مضامین نصاب تعلیمی بعد از سال 1349 به بهانه اینکه زبان پشتو با زبان شغنانی نزدیک است، خود یک مسئله سیاسی بود تا با این شیوه شغنانی های مقیم افغانستان با زبان و فرهنگ شغنانی های مقیم تاجیکستان بیگانه شوند. در حالی که شغنانی ها با زبان پارسی دری از هر نگاه نزدیکی دارند اول اینکه زبان پارسی، زبان دوم جهان اسلام بعد از زبان عربی است. تمام کتب مذهبی، از جمله تألیفات ناصر خسرو، به زبان پارسی است. با پشتونیزه کردن اهالی شغنان، محروم کردن آنها از هویت مذهبی، زبانی، فرهنگی و اجتماعی بود، که خوش بختانه تا دیر نپایید. مسئله شوونیزم (chauvinism)، پشتون ها در افغانستان، سبب تحریک قوم گرایی دیگر اقوام در افغانستان گردید و این مسئله بعد از بمیان آمدن کشور های ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرغیزستان، قزاقستان، ارمنستان، گرجستان، و آذربایجان بیشتر شعله شوونیزم را در بین اقوام در آسیای میانه گردید و تأثیرات خود را بالای اقوام ساکن در افغانستان هم گذاشت.

مسئله ملت سازی و اعلان زبان ملی در ایران، سبب تحرک اقوام دیگر در ایران گردید. در ایران بلوچ ها، کرد ها، لُر ها، آذری ها، عرب ها و ... اقوام زندگی می کنند. زمانی که مسئله ملت به میان می آید، آیا تنها پارسی زبانان ملت هستند؟ آیا آذری ها (ترک های مقیم ایران) ملت نیستند؟ زمانی که مذهب جعفری در ایران مذهب رسمی و زبان پارسی زبان رسمی اعلان گردد، آیا اقوام دیگر ساکن در ایران از هویت مذهبی، هویت زبانی، و هویت اجتماعی خود محروم نماندند؟

این مسئله بود که اصطلاح « ستم ملی » در ایران بوجود آمد که گویا کُرد ها، بلوچ ها، آذری ها، خود یک ملت هستند که مذهب شان سنت و جماعت، و زبان شان هم از فارسی متفاوت است با تحمیل نمودن ملت سازی و هویت ملی، و زبان ملی، هویت آنها تحت الشعاع قرار گرفته و آنها در واکنش به آن با مسئله « ستم ملی » نا رضایتی خود را ابراز داشتند و هنوز هم در این زمینه تقلا می کنند.

یک مسئله دیگر را اینجا قابل تذکر میدانم که زمانی که ما از شوونیزم و از فاشیزم سخن میزنیم، آیا تنها هدف ما از برادران پشتون است، و یا کسانی دیگری هم هستند، که می خواهند برخی از اقوام را در پهلوی خود قرار دهند و هویت خود را بر آنها تحمیل کنند؟ و یا افرادی هستند که نا خود آگاه، هویت خود را به این و یا آن نسبت می دهند. حتی بعضی ها از فاش نمودن هویت خود در هراس هستند و یا برای خود ننگ می دانند. بعضی ها فکر می کنند که مولفه های هویت آنها (که عبارتند از مولفه عقیدتی، فرهنگی، و زبانی) سبب عقب ماندگی ذهنی و رشد انکشاف فکری خود شان و یا فرزندان شان می شود، و می خواهند با دوری از این مولفه ها، هویت جدیدی را برای خود بترانند؟

بلی، ننگ و عار نمودن صحبت کردن به زبان مادری (شغنانی) در خانه، کوچه و بازار، نشان دهنده بیزاری از هویت اصلی خود است که الیناسیون بد تر از این چه باید باشد!

بخش دوم

خاستگاه هویت شغنائی ها و جریان سیال آن در بستر تاریخ

در بخش اول، تعریف جامعی در مورد «هویت قومی» بحث گردید که اجتماعی که دارای زبان مشترک، فرهنگ مشترک، سرزمین مشترک داشته باشد، بنام یک «قوم» یاد می شود. هر کدام از این مؤلفه ها، در مباحث گسترده تر، که شامل اتنوگرافی، انثرو پولوژی، نژاد شناسی، زبان شناسی، جغرافیا، تاریخ، وضع اجتماعی و معیشتی، و مؤلفه های دیگر چون فرهنگ، زبان، و مذهب را می توان نام برد که با در نظر گرفتن این مؤلفه ها، وجوه تشابه و تمایز یک قوم با سایر اقوام همجوار و ساکن در منطقه مشخص می گردد.

در مورد چپستی هویت، هدایت سلطانزاده، آنرا چنین تعریف کرده است: «قومیت، ابتدایی ترین بُعد هویت در ساختن جامعه بشری بوده است، که در آن، زبان نقش و وسیله اولیه و صیقل یافته ترین واسطه در کنش و واکنش میان افراد در پی ریزی هویت قومی را بر عهده می گیرد. در عین حال، زبان، شاخص ترین عامل تمایز یک قوم و ملیت از دیگری است.»³¹

بنابر تعریف فوق، اولین چیزی که برای انسان هویت می بخشد، زبان است، و بعد سایر مؤلفه های دیگر در تعیین هویت نقش بسزایی ایفا می کنند که در برگیرنده تاریخ مشترک، جغرافیای مشترک، و فرهنگ است. به تاسی به تعریف فوق، شغنائی ها یک قوم و یا یک ملیت کاملاً مجزا از سایر اقوام ساکن در افغانستان هستند. در این مقاله کوشش بعمل می آید تا در مورد قوم شغنی (شغنائی) مطالعاتی که تا کنون صورت گرفته، حتی المقدور بطور فشرده، به نگارش گرفته می شود، تا وقت زیاد خوانندگان را در بر نگیرد.

مطالعاتی که در حیطه اکادمیک در مورد شغنان، شغنائیان، پامیری ها، نوشته شده است، بیشتر شان به زبان های روسی و دیگر زبان نوشته شده اند، که چون نگارنده به این زبان ها دسترسی ندارد، یک محدودیت در این تحقیق فشرده به وجود می آورد.

در این نوشته، بیشتر از سه مأخذ استفاده شده است که در محیط اکادمیک توسط دانشجویان دوره مقطع کارشناسی ارشد (ماستری) و دکتورا در پایان نامه های تحصیلی (dissertation) و یا تیز (thesis) نوشته و از آن دفاع نموده اند.

مطالعه مبسوطی که در مورد تبار شناسی شغنائی ها صورت گرفته، توسط دکتر خوش نظر دولت نظر (پامیر زاد) صورت گرفته که رساله دکترای خود را زیر عنوان «تاریخ شغنان باستان» نوشته است، و در سال 1998 آنرا به انستیتوت تاریخ و اتنوگرافی، اکادمی علوم تاجیکستان، پیشکش نموده است.

³¹ سلطانزاده، هدایت، زبان، ایدنولوژی و هویت ملی، 2005.

سهراب شاه دولت شاه اف، رساله پایان نامه تحصیلی خود در مقطع کارشناسی ارشد زیر عنوان: تشکیل و تحکیم هویت قوم پامیری در تاجیکستان³² که در سال 2006 به مکتب فارغ التحصیلی علوم اجتماعی، دانشگاه تخنیکي خاور میانه در ترکیه، پیشکش نموده است.

دیوید ستراب (David Straub) رساله پایان نامه تحصیلی وی زیر عنوان: اسماعیلی ها و قرغیز [ها]ی دریای آموی علیا و پامیر ها در افغانستان: یک تاریخ مختصر تقسیمات مرز های بین المللی³³ که در سال 2013 به دیپارتمنت مطالعات یوریشیای مرکزی، دانشگاه اندینا، در ایالات متحده، پیشکش گردیده است.

این سه رساله به منابع و مأخذ مورد نیاز شان دسترسی داشته اند، و یک مأخذ خوبی به شمار میروند. منابع و مأخذی که در این رساله به آنها اشاره شده است، در خور اهمیت هستند، زیرا که در افغانستان برای اولین بار این پژوهش صورت گرفته است. صرف نظر از بعضی از نوشته هایی که در آن دیدگاه شخصی پامیر زاد آمده اند. این رساله راهگشای تحقیقات گسترده تر در این زمینه است.

پامیرزاد، خاستگاه و نیاکان شغنانی های فعلی را در اوستا و دیگر منابع از جمله کتاب پروفیسور بابا جان غفور اف، تاریخ نگار فقید تاجیک (در اثری بنام تاجیکان "در تاریخ") مشخص نموده است. وی می گوید که در اوستا قومی بنام «خیآانه» آمده است که بعداً این نام در منابع دیگر بنام «خیونیان» آمده است. با تلفظی که با واژه کنونی «خُرنونے یِبِن» دارد، نتیجه گیری می کند، که خیونیان همین خُرنونے یِبِن (شغنانی های) فعلی هستند.

تاریخ باستان و میانه:

در دانشنامه آنلاین ایرانیکا زیر مدخل واژه Chionites چنین نوشته شده است: در کتاب اوستایی وندیداد (Vendidad) نام سیزده امین ملت (قوم) را بنام چخرم (Chakhrem) یاد می شود که بنام کخره (Kakhra) هم یاد می شود. محل سکونت این قوم ذکر نشده، مگر در وندیداد این قوم را شجاع و صادق (surem ashavanem) تعریف می کند، و قومی که مرده های خود را می سوزانده اند. فلکس³⁴ (Felix) می گوید که در اوستا در یشت ها در بند های 30 و 31 و یشت 19 بند 87 خُقیآن (Khvyaon) مشخصاً دشمنان شاه ویشتاسپ [گشتاسپ]، پادشاه حمایت کننده زرتشت بوده است. بعداً در سنت پهلوی

³² به انگلیسی:

The Formation and Consolidation of Pamiri Ethnic Identity in Tajikistan

³³ به انگلیسی:

The Ismailis and Kirghiz of the upper Amu Darya and Pamirs in Afghanistan: A micro-history of delineating international borders

³⁴ Wolfgang Felix, Originally Published: December 15, 1991; Last Updated: October 18, 2011. This article is available in print. Vol. V, Fasc. 5, pp. 485-487

(Pahlavi)، خَیّان در جمله دشمنان پیروز (454 تا 484 میلادی) در نبرد او با هفتالیّت ها (یفتلی) در اخیر قرن پنجم میلادی بوده است.³⁵

در زیر قطعه ی کوتاه از حماسه پیکار ویشتاسپ (گشتاسب) و ارژاسپ (ارجاسپ) ذکر شده است.

ارجاسب، سردار لشکر خیونیان بوده است.

« آنگاه ارژاسپ (ارجاسب) سرور خیونان از فراز تپه ای نظر افگند و گفت: آن بچه ده ساله ای که بدانسوی است، کیست؟ که مرکب جنگاوران دارد و سلاح جنگاوران دارد و متهورانه همانند زیر سپهسالار ایرانی می جنگد.»³⁶

نظر به نوشته وُلَف گانگ فیلکس (Wolfgang Felix) که خیونی ها (Chionites) بیشتر در کتاب ها اینگونه نام شان آمده است: Hyon، Xiiaona، Chionitae، Xionites، در اینجا حرف “X” مأخوذ از یونانی بوده، و /خ/ تلفظ می گردد.³⁷

خیونی ها را بنام هون های سرخ هم می گویند. چون در بعضی زبان ها آوای /خ/ وجود ندارد، به عوض آن آوای /ه/ و یا /ح/ را استفاده نموده اند. فیلکس می نویسد که خیونی ها یک قبیله بوده اند که اصلیت و نژاد ایرانی (آریایی) داشته اند و احتمالاً در باکتریا (بخدی/بلخ) و ترانساکسیانا (پار دریا، ماوراء النهر)، سر زمینی که در مسیر دریای آمو قرار دارد. منبع نام آنها از زبان پارسی میانه (زبان پهلوی) خَیّان / هَیّان (Khvyon/Hvyon) مشتق گردیده است. (وارنر، صص. 529-525، بپلی، 1990، 32a، ص. 945) و در اوستا بنام خَیّاآنه/هَیّاآنه Khvyaona/Hvyaona آمده است.³⁸

فلیکس به یک منبعی استناد می کند که برای اولین بار از خیونان در تاریخ در قرن چهارم میلادی از آن یاد شده است. او به یک تاریخ نویس رومی – یونانی بنام آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) (باب 16، فصل 9، بند 4) در ارتباط به جنگ شاپور دوم (309 – 379 میلادی) پادشاه ساسانی با رومی ها نوشته است. شاپور دوم در زمستان سال 356 – 357 با خیونی ها و کوسنی (کوشانی ها) (= ایرانشهر) (مارکوارت، ص. 36 شماره 5)، یکی جنگی را بر علیه لشکر روم ساخته است.

در سال 358 میلادی، خیویانی و گیلانی (یک قبیله که نام گیلان در جنوب شرق بحیره خزر از آن مشتق شده) در ارتش شاپور خدمت کرده اند (امیانوس، باب 17، فصل 7، بند 1) می گوید که خیونی ها و کوشانی ها (Cuseni = Kushans) باج گذار و خراج پرداز به ساسانی ها بوده اند. در آن نبرد، خیونی ها و کوشانی ها یک قشون اصلی را ساخته بودند (

³⁵ (بیلی “Bailey”، 1954، ص. 20؛ کلیمه “Klima”، صص. 119-120، 122-123 ذکر شده در دانشنامه آنلاین ایرانیکا زیر مدخل chionites).

³⁶ یار شاطر، احسان، میراث ایران، تألیف سیزده تن از خاور شناسان، مجموعه ایران شناسی، جلد هشتم، فصل هفتم، زبان فارسی، نوشته هارولد والتر بیلی، ترجمه دکتر محمد معین، صص. 219 – 222، 1336، تهران

³⁷ [Edujlee, \(n.d.\), Zoroastrian Heritage](#)

³⁸ Ibid، همانجا

در صفوف دیگر قشون البانی ها، گیلانی ها، و ساکا ها بوده اند). در سال 359 که شهر آمیده (Amida) (دیار بکر کنونی در جنوب شرقی ترکیه) محاصره شده بود (امیانوس، 19.2.3؛ گوبل، II، ص. 287). شهر آمیده بعداً توسط امپراتور روم، کاستنتینوس دوم (317-361) محافظت شد و قشون شاپور، دروازه شرقی شهر را محاصره کرد. در یک نبردی که میان آنها در گرفت، پسر گرومباتس (Grumbates) پادشاه خیونان، کشته شد. امیانوس از مراسم جنازه ویژه و سوختاندن میت آن بر رسم ویژه بطور واضح گزارش داده است.

نوشته امیانوس در مورد خیونان و کوشانیان، کاملاً مطابق به متن شاهنامه فردوسی است. در شاهنامه فردوسی در ابیات مختلف، نام قوم شگنی (= شغنی) و شگنان (= شغنان) در پهلوی کوشانی ها و هفتالیته ها (= یفتلی ها) آمده است که مجموعه اینها را بنام تورانیان خوانده است.

فردوسی با این ابیات، نبرد رستم را با تورانیان (کوشانی ها، شغنانی ها و دیگر اقوام مسکون تخارستان، سغد و پار دریا (ماوراء النهر)) را خوب به تصویر کشیده است. بیت زیر در شاهنامه فردوسی، شخصی بنام کاموس کوشانی، سردار فرمانده عمومی کوشانی ها و شغنانی ها به دست رستم کشته شده است.

کشانی و شگنی و گزدان بلخ ز کاموس شان تیره شد روز و تلخ

قسمی که امیانوس گفته است که قشون شاپور دوم در جنگ آمیده با رومی ها، متشکل از اقوام مختلف بوده که زیادترین سهم را در آن کوشانی ها، خیونی ها، آلبانی ها، و گیلانی ها تشکیل داده اند، در ابیات زیر هم در شاهنامه همین استنباط می گردد.

قوم کشانی (کوشانی)، قوم سقلاب (اسلاو)، قوم شگنی (شغنی)، قوم وهری (وهرکان، گرگانی)، چینی و هندی، قوم پهلوی، قوم چغانی (فعالاً بنام سُرخان دریا از تبعات ازبکستان در نزدیکی ترمذ)، قوم خُتلی (ختلان = کولاب)، رومی (آلبانی).

کشانی و سقلاب و شگنی و هند از این مرز تا پیش دریای سند
ز چینی و شگنی و ز هندوی ز سقلاب و وهری و از پهلوی

کشانی و شگنی و وهری نماند که منشور شمشیر رستم نخواند
شمیران شگنی و شنگل ز هند ز سقلاب چون کُندر و شاه سند

اینکه تاریخ نویسان گفته اند که هون ها (خیونیان) سه طایفه بوده اند که یکی هون های سفید (یفتلی ها)، هون های سرخ (شغنانی ها)، و هون های سیاه (شاید یکی از اقوام دیگر باشد). اینها را بخاطر لباس جنگی و زره (جوشن) سرخ، و پرچم سرخ آنها را هون های سرخ گفته اند.³⁹ زبان آنها که متفاوت بوده، در ابیات فردوسی بطور واضح بیان شده است.

کشانی و شگنی و وهری سپاه	دگر گونه جوشن دگرگون کلاه
جهانی شده سرخ و زرد و سیاه	دگر گونه جوشن دگرگون کلاه
زبان دگرگون به هر گوشه ای	درفش نو آیین و نو توشه ای
شمیران شگنی سرافراز دهر	پراکنده بر نیزه و تیغ زهر

دوکتور صاحب نظر مرادی (ص. 208) به نقل از دکتر خوش نظر پامیر زاد (ص. 28) نوشته است که: «در برخی از منابع تاریخی آریایی زردشتی و پهلوی، از یفتلی ها، بنام «هون ها»، یا «خیونیان»، «خیآآنه»، «خز(گ) نانه»، در مأخذ سریانی بنام «هپتال»، در یونانی «آبدل» و یا «هفتالیت» و یا «اِپتالیتو»، و در منابع بیزانسی ها «هئن – هونهای سفید» می گفتند. در منابع ارمنی «هپتال» یا «هدیل»، و «تیتال»، و در پارسی «یفتال» و «یفتل»، و در عربی «هپتال»، در منابع چینی «ایده» و «ایدین»، در منابع ختایی «آش اِپتیت، و تلفظ قدیمی اش ائپ – تیت)، و در منابع هندی «هونا = خونا» نام نهاده اند.»

دکتر صاحب نظر مرادی ادامه داده است که:

«اگر یکی از نام های این دودمان یا یکی از قبایل مشمول جامعه یفتلی را «خُگنانه» و یا «خزَنانه» [خزَنونے] قبول نماییم، این قبیل از تبار مردم شغنان خواهد بود که وطن خود را «خزَنان» [خزَنون] و خود را «خزَنانی» [خزَنونے] می گفته اند. خزَنانی ها از قدیم تا کنون در دو طرف رود آمو در بدخشان زندگی می نمایند و بزبان شغنانی، که از شاخه های زبانهای آریایی قدیم میباشد، تکلم می کنند.»

مرادی و پامیر زاد گفته اند که هون ها طایفه ای از یفتلی ها هستند، ولی این نظریه به آسانی رد می گردد، چون خیونیان در حکومت کنفدراسیونی با کوشانی ها قرار داشته اند، بعداً این خیونیان به سه گروه سفید (یفتلی)، سرخ (شغنانی)، و سیاه (شاید سغدی باشد؟) تقسیم شده اند. در این صورت، یفتلی ها، شاخه ای از خیونیان (هون ها) هستند و می توانند دو برادر بر خاسته از یک دودمان حساب شوند. فعلاً هم این دو قوم در همسایگی یکدیگر در بدخشان زندگی می کنند فقط در این اواخر ولسوالی نو تشکیل ارغنج خواه این دو ولسوالی یفتل و شغنان را از هم جدا نموده است. در حالی که تا پیش از حکومت کرزی، مرز بین این دو ولسوالی را کوتل کَلوج و تاقرچه بود.

³⁹ انگلیس ها در زبان خود آوای /خ/ را ندارند، و آنها نام هایی در آن آوای /خ/ وجود دارد، آنرا به شکل /ه/ و /ح/ تلفظ می کنند. مثلاً «واخان» را «واهان» و صبح بخیر را «صبح بهیر» تلفظ می کنند. این بر مبنای تجربه نویسنده است که یک همکار مجارستانی داشتیم، وی همیشه می گفت: صبح بهیر. به این دلیل، خیون ها را به هون ها تلفظ نموده اند.

وقتی که ما نام از شغنان و یا قوم شغنی میبریم، دیگران فکر می کنند که ما متعصب هستیم و در مورد یک قوم خورد فکر می کنیم. وقتی که می گوئیم «قوم شغنان»، در نظر دیگران فقط یک ولسوالی کنونی شغنان جلوه می کند. این جبر تاریخ بوده که شغنانی ها از شهر ها رانده شدند و به کوه ها پناه برده اند، و با وجود آنهم شاهان شغنان از خان آباد قندز در افغانستان گرفته تا شهر اوش در قرغیزستان، چترال و هونزا در پاکستان و تا سریقول در چین برای شاهان شغنان در قلعه بر پنجه باج و خراج می پرداخته اند. لاجورد بدخشان در تصرف آنها بوده و آنرا به شهر های کاشغر و ختن در چین به فروش میرسانیدند.

تاریخ از قرن هجده به این طرف:

نظر به نوشته میرزا سنگ محمد بدخشی، مؤلف تاریخ بدخشان، شاه ونجی خان، یکی از شاهان شغنان بود که بغیر از چاه آب، بر تمام ساحات بدخشان، تخار و کندز (تا خان آباد) حاکمیت داشته است و معادن لعل و لاجورد بدخشان در تصرف وی بوده است. نویسنده تاریخ بدخشان نگاشته است که:

«... در زمان حکومت شاه ونجی خان لاجورد در مملکت ختای [چین] بهای تمام یافت که یک سیر سنگ بدخشان [لاجورد] به هزار و پانصد روپیه رسید و در این باب چنان قدغن تمام فرمود که ریزه سنگی از آن بدست احدی از اکابر و اصاغر [بزرگان و خوردان] نمی افتار و هم براین لاجورد، خزینه ای معمور از نقود یامبوی نقره ای و اجناس و امتعه و اقمشه از هر جنس بهم رسانید.» (سنگ محمد، تاریخ بدخشان، ص. 57).

نی الیاس (Ney Ilias) مامور هند برتانوی که در سال 1883 از پامیر گذشته و از طریق سریز (در آن زمان هنوز جهیل سریز تشکیل نشده بود) به برتنگ و در قلعه و امر [قومار] در روشن که پایتخت زمستانی شه یوسف علی خان (آخرین شاه شغنان) بوده، از آنجا دیدن نموده است. در عرض راه متوجه شده که قرغیز هایی که در پامیر رنگ کول رمه خود را می چرانده اند به حاکم شغنان تارتق (باج و خراج) پرداخت می نموده اند (الیاس، ص. 26). در زمان میران شغنان، قرغیز هایی که طرف ساحل چپ دریای مرغاب اقامت داشتند، برای میران شغنان باج و خراج می پرداختند، و بعد از اینکه افغان ها یوسف علی خان را در سال 1883 خلع قدرت کردند، آنها از تمام جاهایی که برای شاهان شغنان باج و خراج میدادند، خراج مطالبه کردند. اما در سوم اکتوبر سال (1886) زمانی که الیاس در چمگان (نام محلی در پامیر) بوده، شنیده است که چینی ها از کنار راست دریای مرغاب تمام قرغیز ها را احضار کرده بودند و از آنها درخواست باج (مالیه) می کردند. قرغیز ها از شاهان شغنان همیشه در هراس بوده و احساس امنیت نمی کردند، و این مسئله بعد از اینکه یوسف علی خان، آخرین شاه شغنان یکی از خواهرانش را در سال 1870 در عقد نکاح یعقوب بیگ، میر کاشغر در آورد، شدت پیدا کرد. بخاطری که این رشته داری شاهان شغنان را قوی تر ساخت و روابط آنها و رفت و آمد آنها به طرف کاشغر زیاد شد و در عرض راه اموال و اجناس قرغیز ها زیاد تر به چپاول میرفت.

دگروال جان وود (John Wood)، مامور هند برتانوی، در جنوری سال 1838 از واخان باز دید نموده، شب در خندود مهمان شاه تورای (شاه خندود) بوده، و بعد فردای آن روز که به طرف واخان بالا حرکت می کند، در عرض راه نزدیک خندود، خرگاه های قرغیزها را می بیند. به تعداد 100 خانواده با 2000 غژگاو، 4000 گوسفند، 1000 رأس شتر دو کوهانه در آنجا وجود داشته اند. آنها گفته اند که فقط یک سال شده که آنجا را اقامت گاه زمستانی برای خود ساخته اند. این محل از طرف مراد بیگ ازبک که در آن زمان میر قطغن (کنندز) بوده، به سبب که قرغیزها همخون وی بوده اند، بعد از اینکه واخان را تسخیر کرده، جاهای مشخصی را برای آنها انعام بخشیده است. (وود، صص. 324 - 325).

وود ساکنین فیض آباد و جرم را تاجیک گفته، حکمرانان قطغن را ازبک، و واخانی ها را وخی گفته است، که این هم تمایز این اقوام را نشان میدهد. وی افزوده است: «... در روشن و شغنان، اهالی آن شیعه هستند، لباس آنها مشابه به لباس واخانی هاست، و خانه های مسکونی آنها عین شکل را دارند. در شغنان فعلاً 300 خانوار زندگی می کنند که قبلاً توسط مراد بیگ قندزی چور و چپاول شد. [وود اینرا از قول عبد الرحیم خان، شاه قلعه پنجه در واخان بیان نموده است]. نفوس روشن بیشتر است و هنوز عین خانواده ها را دارد. این هر دو ولسوالی، باج و خراج مشترک را سالانه به [میر] قندز می پردازند که 15 غلام (برده) است و در مقابل آن انعام می گیرند. زبان آنها خاص است. دروازی ها تاجیک هستند و به پارسی صحبت می کنند.» (وود، ص. 379).

وود ادامه می دهد که بعد از سال 1830، بدخشان و ساحاتی که توسط مراد بیگ چور و چپاول شده بودند، و یا زیر سلطه او بودند، در ساحل شمالی دریای آمو، نفوس شان کم شد و بیشتر مردان آنها گرفتار و در دشت های قندز و امام صاحب در زمین و جنگل و باتلاق ها، ازبک ها کار شاقه را بالای شان می کردند. تراکم این بیگانه ها و کار در مزرعه و جنگل، در آن باتلاق و مرداب غیر صحتی، از آن زمان تا کنون 25000 خانواده و یا در حدود 100000 نفر بوده و از آن میان 6000 نفر تا سال 1838 زنده مانده بودند. در وقت بسیار کم (در حدود 8 سال)، تعداد تلفات آنقدر زیاد بوده که این به یک ضرب المثل تبدیل شد: اگر مرگ می خواهی، قندز برو. وود می گوید: در زمان توقف ما در امام صاحب تعداد کثیری از کولابی ها در آنجا آورده شدند.

یک ضرب المثل هنوز در میان مردم شغنان و بدخشان است که از خرابی ایکه لشکر ازبک های قطغن به این محل وارد کرده اند، باز گو کننده آن دوره است.

هر جا که رسد سُم اسپ قطغن نی زنده وطن یابد و نی مرده کفن.

ائتلاف میران فیض آباد و شغنان بر علیه قشون افغانی:

میر فیض آباد بنام میر عالم، خواهر زاده شاه شغنان، شه یوسف علی خان بوده است. زمانی که میر عالم در فیض آباد از طرف قشون افغان شکست می خورد، به طرف زیباک می گریزد و از امامای خود، شه یوسف علی خان کمک می خواهد. لشکر فیض آباد و لشکر شغنان یک ائتلاف بر ضد افغان ها تشکیل داده، در قریه تنگ رباط بالا (رباط کنونی در زیباک) پیکار را آغاز می کنند. لشکر شغنان و فیض آباد تاب مقاومت در مقابل قشون افغان نیاورده، فرار کرده اند. میر عالم به طرف درواز گریخت، و شه شغنان با آقسقالان (ریش سفیدان) شغنان مصلحت کرده که تمام اعضای خانواده اش را از طریق روشن به برتنگ، و از آنجا به راشارف انتقال داده شوند. زمانی که آنها به راشارف برسند، شاه شغنان هم همراهی لشکر خود از طریق خاروق و وادی غند رفته و در پامیر با خانواده اش پیوسته، و به قرا کول منزل گزینند. و بعد از آنجا بطرف اوش رفته با روس ها ارتباط تأمین کرده، و به کمک روس ها، افغان ها را در شغنان شکست دهند.⁴⁰

این نوشته هم مبین اینست که قراکول از تبعات شغنان بوده، که شاه شغنان میخواست در آنجا پناه ببرد، و مرز حکومت شغنان به مرز حکومت تزار روسیه در شهر اوش قرغزستان منتهی شده است.

قرن 19، قرن تبر تقسیم ملکیت شغنانی ها توسط روس ها، انگلیسی ها، و چینی ها

شرایط سیاسی قرن نوزدهم و قدرت طلبی امپراتوران و استعمار طلبانی چون امپراتوری تزار روسیه، امپراتوری بریتانیای کبیر، و امپراتوری توسعه طلبانه چین، سیلی جانانه ای را بر اقوام ساکن در منطقه پامیر زد. قوم شغنانی هم، که در دو طرف ساحل رود پنج سکنه گزین بوده اند، از این پدیده شوم سیاسی در امان نماندند. جنرال کافمان روسی و جنرال گولد سمیث انگلیسی، به نمایندگی از دو امپراتور ابر قدرت (تزار روس و بریتانیای کبیر)، دریای پنج را منحیت مرز میان دو قلمرو (مزر میان دو قدرت سیاسی بزرگ، نه منحیت مرز میان افغانستان و تاجیکستان فعلی) قلمداد نموده و طی معاهده آنرا به امضا رسانیدند، و بیشتر اقوام پامیری بشمول قوم شغنان را از هم متلاشی نمودند و طور دلخواه سرزمین شانرا به دو امیر نشین سیاسی (امارت افغانستان و امارت بخارا) تقسیم نمودند. با این روش، قوم متجانس پامیری را از هم «در حقیقت با شمشیر» جدا نموده و بر هویت اقوام آن حوزه، در افغانستان «افغان» و در تاجیکستان «تاجیک» بر چسپ زدند.

⁴⁰ بر گرفته از تاریخ بدخشان، نوشته قربان محمد زاده، آخوند سلیمان، و سید شاه فطور.

خود آگاهی هویت طلبی در بین شغنائی ها:

شغنائی ها، چندین وجه متشابه و متمایز با سایر اقوام ساکن در بدخشان (بدخشان افغانستان، بدخشان تاجیکستان، بدخشان پاکستان، و بدخشان چین) دارند. در منابع تاریخی و در سفر نامه ها و یاد داشت های جهانگردان، تاجیک به کسانی می گفتند که به زبان پارسی تکلم می کردند. مثلاً در شغنائی کسانی که به زبان پارسی سخن بگویند، آنها را به نام «پارسی بون» می شناسند و آنها هم خود را «فارسی وان» یعنی «پارسی زبان» می گویند. این اصطلاح تاجیک، در قرن بیستم ظهور کرد و به اوج خود رسید، بویژه بعد از تشکیل جمهوریت نو بنیاد بنام «جمهوری سوسیالیستی شوروی تاجیکستان» در اتحاد جماهیر شوروی وقت. و وقتی که پرسان شود که تاجیکی چیست و به کدام زبان گپ می زند؟ جواب اش خیلی کوتاه و آنست. تاجیکی یکی از لهجه های زبان پارسی است. تاجیکستان، به معنی سرزمین تاجیک است، و احتمالاً یک قبیله از دوره پیش از اسلامی (قبل از قرن هفتم میلادی) باشد. نظر به کتابخانه کانگرس 1997 مطالعه کشور تاجیکستان، بسیار مشکل است که خاستگاه کلمه تاجیک را بطور شاید و باید تعریف کرد، بخاطری که این اصطلاح در قرن بیستم ساخته شد بخاطر مناقشه بر سر اینکه آیا ترک تباران و یا آریایی تباران ساکنین اصلی آسیای میانه بوده اند.⁴¹

برای اولین بار در دوران شوروی، در سال 1924، «جمهوری سوسیالیستی شوروی خود مختار تاجیک»

(Tajik Autonomous Soviet Socialist Republic) زیر اداره ازبکستان تشکیل شد، چون این ها رعیت امیر بخارا بودند، اما در سال 1929، «جمهوری سوسیالیستی شوروی خود مختار تاجیک» (Tajik Soviet Socialist Republic) و یا (Tajik SSR) بطور مستقل تشکیل شد، ولی تاجیکان اصلی سمرقند و بخارا زیر سلطه جمهوری سوسیالیستی شوروی ازبکستان (Uzbek SSR) ماندند.

⁴¹ Kazakstan, Kyrgyzstan, Tajikistan, Turkmenistan, and Uzbekistan : country studies / Federal Research Division, Library of Congress ; edited by Glenn E. Curtis. Edition (1st ed.); Published/Created: Washington, D.C. : Federal Research Division, Library of Congress : For sale by the Supt. of Docs., U.S. G.P.O., [1997]

تلاش های شیرین شاه شاه تیمور (Шириншо Шотемур) در استرداد استقلال تاجیکستان از ازبکستان.

شیرین شاه شاه تیمور، در اول دسمبر 1899 در دهکده پارشنیف ناحیه شغنان ولایت خود مختار بدخشان کوهی، جمهوری تاجیکستان تولد شد. وی در سال 1918 در یک فابریکه در تاشکند کار کرد. در سال 1921 در حلقه سیاسی در آمد و به عنوان عضو تیم سیاسی - نظامی به پامیرها فرستاده شد. شیرین شاه در سال 1925 برای اولین بار با قشون سرخ شوروی وارد خارغ شد. از سال 1923 تا 1924 به صفت استاد در شعبه اقلیت های قومی در کمیته مرکزی حزب کمونست کار کرد و در عین زمان رهبر حزب کمونست بود. او یکی از چهره های بارز آغازگر استقلال طلبی جمهوری خود مختار سوسیالیستی شوروی تاجیکستان از جمهوری سوسیالیستی شوروی ترکستان در سال 1924 بود. در سال 1927 وی نماینده Tajik ASSR در Tukistan SSR بود. در سال 1929، وی اصرار ورزید و موفق شد تا ولایت سغد را به Tajik ASSR ضمیمه کند. در همان سال، وی تلاش کرد تا Tajik ASSR را از اداره Uzbek SSR خارج نماید و جمهوری مستقلی بنام جمهوری سوسیالیستی شوروی تاجیکستان را تأسیس نماید. بیشتر از تاریخ نویسان را عقیده بر اینست که اقدام وی بخاطر جدایی و استقلال طلبی Tajik ASSR از Uzbek SSR سبب شد تا

رقبایش علیه او اتهام ببندند که گویا با سازمان ناسیونالیستی ضد شوروی دست دارد و بنابر این اتهام در مسکو توقیف شد، و بعداً توسط دادگاه عالی (ستره محکمه) نظامی اتحاد جماهیر شوروی (USSR) محکوم به شدیدترین جزا شد. وی در 27 اکتوبر 1937 اعدام گردید.⁴²



اصلاً، بعد از اینکه شیرین شاه استقلال تاجیک ها را از ازبکستان گرفت، در تاجیکستان هم میخواست که اقلیت ها (زبانی و مذهبی) از حقوق حقه خود بر خوردار باشند، و بدین خاطر بود که ولایت خود مختار بدخشان کوهی را بنیاد نهادند. وی می خواست که شغنان غربی را با شغنان شرقی یکجا سازد، و شاید همین عوامل بودند که محرم بیک روشانی، در 02 اپریل 1928 (برابر با روز یکشنبه، 30 حمل 1304 هجری خورشیدی و 26 رمضان المبارک 1343 هجری قمری) با 800 نفر بالای قلعه بر پنجه در شغنان قیام کرد (ولادیمیر بایکو،

⁴² بر گرفته از دانشنامه آزاد ویکی پدیا.

43. (2002) بیشتر صاحب نظران را نظر بر اینست که شیرین شاه را بخاطر دو موضوع اعدام کردند. او را به عنوان یک «ناسیونالیست قوم گرا» و «خرده هویت طلب» که می خواست برای زبان شغنانی در اتحاد شوروی رسمیت ببخشد. وی گفته است که کشورش تاجیکستان است، ولی زبان مادری اش شغنانی است. و برای وی بسیار با اهمیت است تا برای زبان مادری اش هم خدمت کند. دوم، قیام محرم بیک را (که در شغنان بنام محرم بلوا) یاد می شود، را به وی نسبت دادند. چون نامه های مردم شغنان غربی را وی به حزب کمونست رسانده است که فعلاً در آرشیف موجود هستند. در این زمینه، قربان علم شاه، گزارشگر بخش فارسی بی بی سی در تاجیکستان تحقیقات گسترده ای انجام داده و حتی به مسکو سفر کرد و تمام آرشیف ملی دوران کمونست را زیر و رو کرد و در سال (2009) کتابی را به عنوان «شیرین شاه شاه تیمور: قهرمان تاجیکستان» تألیف کرده است. در سر شماری شوروی در سال های 1926 و 1937، روشانی، شغنی و وخی ملیت های جداگانه و متمایز به شمار میرفتند. این بعد از مرگ شیرین شاه، در سال 1937 بود که این گروه های ملیتی مجبور شدند تا به عنوان «تاجیک» ثبت و راجستر شوند.⁴⁴

در سال ها 1980، مناقشه در تاجیکستان در مورد حالت رسمی زبان های پامیری بوقوع پیوست. بعد از استقرار استقلالیت تاجیکستان در سال 1991، ملیت گرایی پامیری اوج گرفت و حزب سیاسی ناسیونالیست پامیری بنام «لعل بدخشان» در ولایت خود مختار بدخشان کوهی قدرت را در دست گرفت. تظاهرات ضد دولت در مرکز ولایت در شهر خاروق برگزار شد، و در سال 1992، آنها خود را یک کشور مستقل اعلام کردند، ولی بعداً آنرا ملغی قرار دادند. در بین سالهای 1992 تا 1997، در جنگ داخلی تاجیکستان، پامیری ها از «اتحادیه اپوزیسیون تاجیک» حمایت می کردند، ولی در دوشنبه و قرغان تپه بطور دسته جمعی نسل کشی شدند.⁴⁵

وخی ها خود را «بنیک» می گویند و زبان خود را «بنیک وار، ویا بنیک زیک» می گویند، شغنانی ها خود را «خُرنونے» و زبان خود را هم «خُرنونے» می گویند. اُلفسین، در سال 1898-1899 از واخان، اشکاشم و غاران دیدن کرده (الفسن، صص. 59 - 60)، و در مورد این قوم چنین گفته است:

«.... واخانی ها خود را واخانی، اهالی اشکاشم خود را اشکاشمی، و غارانی ها خود را غارانی می گویند. در قومیت (انتوگرافی) آنها در بین غلچه ها طبقه بندی می شوند، و از

43 Boyko, Vladimir. On The Margins of Amanullah Era in Afghanistan: The Shughnan Rebellion of 1925 - International journal of Central Asian Studies (Seoul, 2002), v. 7

44 Suny, Ronald Grigor (2006). "History and Foreign Policy: From Constructed Identities to "Ancient Hatreds" East of the Caspian". In Shaffer, Brenda. *The Limits of Culture: Islam and Foreign Policy*. MIT Press. pp. 100–110. ISBN 0-262-69321-6.

45 Suhrobsho Davlatshoev (2006). "[The Formation and Consolidation of Pamiri Ethnic Identity in Tajikistan. Dissertation](#)" (PDF). School of Social Sciences of Middle East Technical University, Turkey (M.S. thesis). Retrieved 2006-08-25.

تبار آریایی ها و یا تاجیک هستند – و یا بعبارت دیگر، آنها مانند تاجیکان بخارا و ترکستان از یک تبار بوده، بناءً، شاید درست ترین مشخصه آنها «تاجیکان کوهی» می باشد. زبان اصلی در تمام دره پنج، شغنی است که یکی از زبان های پارسی (ایرانی قدیم) است که توسط شغنانی ها، در شغنان، غارانی، اشکاشمی و وخی تکلم می گردد. اما تمام این ناحیه ها یک لهجه خاص شغنانی دارد که تفاوت بین آنها کم بوده و مردم می توانند به آسانی گپ یکدیگر را بفهمند. در واخان یک زبان قدیمی دیگر ایرانی مانند شغنان وجود دارد که تنها بعضی از مردمان بلند رتبه تر (از نگاه موقف اجتماعی) به آن صحبت می کنند. این زبان کهن ایرانی واخانی ها، دوباره منحیث یک لهجه محلی پدید آمده است. تمام مردم واخان با این زبان صحبت می کنند، و مطابق به قاعده، اطفال کدام زبان دیگری را نمی دانند و احتمالاً با همسایگان شان در دیگر ناحیه ها داد و معامله دارند، زبان شغنانی را بعداً یاد می گیرند. و از اینکه در واخان شرقی آنها در نزدیکی قرغیز ها زندگی می کنند، می توانند زبان ترکی (قرغیزی) را یاد داشته باشند.»⁴⁶

نظر به نقل قول از مردم واخان، دریاچه موتز (Mutz) و بعد از مسافت 25 میل و در نزدیکی تاج (سلسله کوه بطرف شمال) بالا می شود که در آنجا مرز را بین واخان و شغنان می سازد (گوردن، ص. 154).

استقرار قرغیز ها در پامیر:

هیون تسانگ [بنیون خُنگ = شوان خُنگ] (Hwin Tsang = Xuanzang) یک زایر و مبلغ بودایی چینی که در قرن هفتم میلادی (بین سال های 629 – 645) بخاطر بازدید از مزار ها و معابد بودایی به هند سفر نموده بود، در سال 644⁴⁷ میلادی از بدخشان و پامیر گذشته است، در سفرنامه خود بنام سی-یو-کی (خاطرات جهان غرب)⁴⁸ که توسط ساموئل بیل (Samuel Beal) به انگلیسی بر گردان شده است، چنین نوشته است.

«... در سمت شمال شرقی این کشور، بعد از دور زدن کوه ها و گذشتن از میان دره ها در امتداد راه های سرشیب و خطرناک بعد از طی مسافت 700 لی و یا چیزی در این حدود، ما به وادی پُ-می-لُ (Po-mi-lo) [پامیر] رسیدیم. مساحت این وادی از شرق به غرب 1000 لی و از شمال تا جنوب 100 لی می باشد. علاوه بر این، این وادی در میان کوه های تسونگ-لینگ [خونگ-لینگ] (Tsung-Ling) موقعیت دارد، بنا برین، در آنجا توفان باد و برف در فصل های بهار و تابستان از اینسو به آنسو بطور مداوم می وزد. زمین آن همیشه یخ زده بوده، سبزه و علف در آنجا بسیار کمیاب است، و تخمی که در آنجا کاشته می شود، به ثمر نمی رسد. تمام این منطقه صحرا بوده، و هیچ کسی در آنجا اقامت ندارد.»

⁴⁶ Olufsen, O (1904), Through the Unknown Pamirs (Wakhan and Garan), 1988-1989, The 2nd Danish Pamir Expedition, London, William Heinemann.

⁴⁷ 1372 سال پیش از امروز (2016). و یا 23 سال بعد از هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه، در زمان آخرین سال خلافت حضرت عمر (رض).

⁴⁸ ترجمه کتاب به انگلیسی توسط بیل طبع لندن 1884 میلادی

مارکو پولو، سیاح وینسی (ایتالیایی) که در قرن سیزده میلادی (سال 1274 میلادی)⁴⁹ از ناحیه پامیر دیدن نموده و در فصل بیست و نهم در سفر نامه اش از پامیر چنین یاد آورده:

«... آن جلگه مرتفع را که بنام پامِر [پامیر] مسمی گردیده است، در مدت دوازده روز راه می توان پیمود، و در تمام این مدت شما هیچ باشنده ای را در آنجا نمی بینید، و لازم است که در آغاز سفر توشه و آذوقه راه را با خود بر گیرید. ارتفاع کوه ها به قدری بلند است که هیچ پرنده ای در نزدیکی قله کوه ها دیده نمی شود، و چقدر مبالغه (شاید) فکر شود که اگر تصدیق کنم که از گزندگی سردی هوای آنجا، آتش را که روشن می کنید، عین گرمی ایرا که در سطح پایین تر می تواند داشته باشد، ندارد، و نه عین اثر را در پختن غذا تولید می کند. بعد از انجام همین سفر دوازده روزه، به سمتی که در حرکت هستید، هنوز هم چهل روز دیگر از بالای کوه ها و از میان دره ها - گذشتن از بالای دریا ها و پهنای صحرا، بدون اینکه کسی از باشندگان آنجا را و یا جلوه ای از گیاهان سبز را در آنجا به مشاهده نشینید، بطور دوامدار راه پیمایی می کنید. بدین خاطر، تمام مواد خوار و بار را باید همراهی خود بر گیرید.»

از نوشته های هیوان تسونگ و مارکو پولو استنتاج می گردد که تا قرن سیزدهم، کسی در پامیر اقامت نداشته است.

در زمان تقسیم بندی و تعیین مرز سیاسی میان انگلیس ها و روس ها در سال 1895، در پامیر خورد و پامیر کلان هیچ قرغیزی در این حیطه سکنه گزین نبوده است. در سال های پسانتر قرغیز ها، نظر به محیط سیاسی در ترکستان شرقی و پامیر های زیر سلطه روس ها، قرغیز ها بدانجا مهاجرت کردند. در بین سال ها 1930 و 1940، اتحاد شوروی از قدرت نظامی کار گرفت و مرز را بروی قرغیز ها بست و حتی بالای مردم قرغیز در پامیر های متعلق افغانستان یورش برد. با پیروزی حزب کمونست در چین، در ترکستان شرقی در سال 1949 مرز کوتل و اخجیر به روی مهاجرین و تبادل کالا بین افغانستان و چین بسته شد. در نیمه قرن بیستم تجارت آزاد و مهاجرت در پامیر بین شوروی، افغانستان، و چین کاملاً قطع گردید.

نظر به نوشته ن. الیاس (Ney Elyas) که در سال 1885 و 1886 (132 سال پیش از نوشتن این جزوه) گفته است که قرغیز هایی که در پامیر رنگ کول سکونت دارند، خود را از رعیت شاه شغنان دانسته و مربوط علاقه (ناحیه) روشن بوده اند. وی همچنان خاطر نشان ساخت که مردم شغنی و قرغیز در مجاورت یکدیگر زندگی کرده و ارتباطات فرهنگی دارند. در یک محلی که بنام «پالیز» [پالپخ] نام دارد، اهالی آن بیشتر شان شغنی بودند، ولی با معاملاتی که با همسایگان قرغیز خود دارند، به زبان ترکی [قرغیزی] هم صحبت می کنند. قرغیز ها در پیکار ها در صفوف شغنانی سهم می گرفته اند. در حمله ای که شغنانی ها

⁴⁹ 743 سال پیش از امروز (یعنی از 2017).

در سال 1830 بالای سریقول در چین حمله کردند، زنان سریقولی را اختطاف نموده اند. (ن. الیاس، ص. 26، 42-43؛ نیوبی، ص. 203).

سِر اُورل استاین (Sir Aurel Stein)، در 18 سپتمبر سال 1928، از طرف پامیر به شاخدره فرود آمده، در این مورد چنین نگاشته است: پس از عبور از جلگه های وسیع به یک دهکده کوچک رسیدیم که توسط مهاجرین روشانی اشغال شده بود، بعد از پیمودن 11 میل ما به یک سرزمین پامیر- مانند رسیدیم که سرشار از علف بود که آنرا بنام جوشن گاز می گویند [گاز در شغنی چمن و یا مرغزار را گویند، در لهجه دری بدخشی «مغزار» گفته می شود]. در آنجا ما 10 نفر از افراد قرغیز را دیدیم که در آنجا جو دو سر [کُل جو، جو پوش دار = oat] کشت می کردند، اما هنوز در خیمه های نمدی خود (خرگاه) زندگی می کردند. آنها بدانجا در این اواخر و به تازگی آمده اند. از توران بیگ یکی از محاسن سفیدان شاخ دره پرسیدم که وی گفت زمانی در اینجا 3000 خانوار شغنی زندگی میکردند، این یک کمی مبالغه گونه است، ولی بدون شک، محتمل به نظر میرسد. از اینجا تا ساسیق کول [جهیل بوگین] در پامیر علی چور دو روز منزل است. جوشن گاز زمانی توقف گاه [کاروان ها] و مرکز ذخیره مهم برای بازرگانان بوده که از طریق شغنان پامیر، و از پامیر به شغنان عبور نموده اند. یک قلعه ویرانه در آنجا دیده شد که زمانی چهل سال پیش توسط شغنی ها اشغال شده بود. از جوشن گاز به طرف وادی غند، از طریق مسیر دوزخ دره راه دارد و ما این را پیموده به وادی غند رسیدیم. (اُورل استاین (Sir Aurel Stein)، ص. 882).

اما، پامیر خورد و پامیر کلان از تبعات میر و اخان بوده و برای مدت طولانی از سکنه خالی بوده اند (یعنی کسی در آنجا زندگی نکرده است). (تراثر، ص. 43). گوردن نوشته است که ملکیت میر و اخان، تاغ دُمباش غربی، از طرف مسیر دریا، پامیر های خورد و کلان، پامیر علی چور، و وادی یِ آفتاش در طرف غرب است. وی همچنان دریافته است که در معنی پامیر علی چور به و اخان تعلق دارد، اما نفوذ میر و اخان در آنجا توسط قرغیز های تابعیت شغنان، کمرنگ شده که آنها طبق معمول عادت داشتند تا به اختیار خود آن سر زمین را بدون کدام مسئله اشغال کنند. (الکسی، صص. 72-79).

در سال 1876، دولت تزار روسیه، بالای خان نشین قوقند حمله کرد و ناحیه فرغانه را به قلمرو خود اضافه نمود، و بعد به توسعه قلمرو خود به پامیر شروع کرد. در سال 1886، زمانی که گوردن از پامیر می گذرد در وادی قزل آرت، 1000 نفر را از خانواده های ترکان قبچاق و قرغیز می بیند که آنها 7 سال پیش با مهتر خود بنام عبد الرحمان، بدانجا مهاجرت کرده اند. (گوردن، 1873، ص. 119).

نی الیاس (ص. 52) نفوس علاقه زیباک را بر شمرده که شامل زیباک، اشکاشم و غاران می شود.

محل سکونت	خانوار	نفوس
غاران	40	200
اشکاشم	110 (20 خانوار قرغیز)	550 (100 نفر قرغیز)
زیباک	400	2000
جمله	550 خانوار	2750 نفر

اگر در سال 1883، تعداد قرغیز ها در اشکاشم 20 خانه بوده، پس آنها چه شدند؟ آیا توسط عبد الرحمان خان در آنجا اسکان داده شده بودند، و پس رفتند. دیگر در این زمینه توضیح نداده است.

در سال 1889، اکبر شاه، یکی از بازماندگان آخرین شاه شغنان (شاه یوسف علی خان)، بر علیه افغان ها قیام کرد، اما شکست خورد و در اثر شکست وی به تعداد بیشتر از 2000 خانواده شغنی به طرف پامیر و سریقول در چین فرار کردند، مگر توسط حکومت امپراتوری چینگ تعقیب می شدند و به افغان ها باز گردانده می شدند که با آنها خیلی ظالمانه بد رفتاری می کردند. گرومب چفسکی، وقتی که او در پامیر سفر نمود وی خودش مرده ها و زخمی های شغنانی ها را در پامیر دیده است. در عین زمان، همتای انگلیس اش بنام فرانسس یانگ هزبند در سال 1891 در سریقول پناهندگان شغنانی را دیده است.

در سال 1883، امیر عبد الرحمان خان، یک نفر قرغز را بنام غفار خان قرغیز، بحیث حاکم (ولسوال) و اخان تعیین کرد و قرغیز ها را در پامیر خورد و پامیر کلان جابجا کرد. در دوران حکومت داری عبد الرحمان خان، به تعداد 6000 وخی از خانه خود به چترال، هونزا، و سریقول تبعید شدند، و میر و اخان بنام علی مردان به مهتر چترال، بنام امان الملک پناهنده شده است. (هرمان کروتسمان، صص. 215 – 235).

در کتاب سراج التواریخ، تألیف فیض محمد کاتب هزاره، آمده است که: چون مردمان سواحل دریای پنج همیشه شورش و قیام می کردند، وی قرغیز ها را یکی از متحدین بالقوه خود در قسمت کنترول داشتن بر پامیر در مجاورت دولت های تزار روسیه و چینگ حمایت میکرد. قرغیز ها در کابل در دربار عبد الرحمان خان رفت و آمد میکردند و برای آنها دستور داد که در نزدیک سرمه تاش (سمن تاش) اقامت گزینند و از قرغیز های دور و بر بیعت بگیرند تا از امارت کابل اطاعت نمایند. همچنان به نقل از سراج التواریخ، قشون افغانی جبراً خانواده های قرغیز را در شغنان اسکان داد (البته شغنان آنطرف آمو در غند و شاخ دره).

نظر به گفته شهرانی (ص. 43)، قرغیز ها بخاطر بستن مرز چین در تاغدُمباش، با محافظین سرحدی گوا مندانگ (Guomindang) در گیر شدند، و نظر به ژان بووی شور (Jean Bowi Shor) که وی پامیر افغانستان را در اگست و سپتمبر 1949 دیده است، قرغیز ها تحت رهبری رحمان قل در تابستان سال 1949، بعد از اینکه یک فرمانده و هشت مرزبان چینی را کشتند، به پامیر افغانستان فرار و پناهنده شدند.⁵⁰ در خزان سال 1943، قرغیز ها

⁵⁰ Shor, *After You, Marco Polo*, pp. 199, 222, 263-265; Shor. "We Took Highroad in Afghanistan."

در مرغاب بر علیه رژیم شوروی بغاوت کردند و بعد از آن شورشیان در خاک افغانستان گریختند و در نتیجه جنگ، 21 نفر از قرغیزها به شمول دو نفر از خوانین آنها در پامیر کلان کشته شدند (فرانک بلیس، 2006، ص. 195).⁵¹

در سال 1978، بعد از پیروز شدن انقلاب شور در افغانستان، قرغیزها پامیر را ترک کردند (شهرانی، 1984) و به پاکستان مهاجرت کردند. در سال 1978، تمام قرغیزهای (280 یورت) قبل از حمله شوروی به افغانستان، پامیر را ترک کرده و بیشتر دارای خود را رها نموده و فقط 6000 چهار پا را با خود بردند. رحمان قل، خودش به تعداد 16000 بز و گوسپند، و بیشتر از 700 غزگاو، 15 اسب، و 18 شتر دوکوهانه را مانده بود. در مجموع، به تعداد 42000 چهار پا (دُر و نامان 1978؛ شهرانی 1979) در آنزمان در پامیر بود. در سال 1982، رحمان قل به شهر اناتولی شرقی در ترکیه پناهنده شد و وی را 1132 نفر قرغیز همراهی کردند. رحمان قل در سال 1990 در ترکیه وفات نمود. ولی به تعداد 200 نفر قرغیز از رفتن به ترکیه ابا ورزدیدند و در سال 1979 به سرپرستی عبدالرشید خان که با ریاست اطلاعات مخفی روسیه (KGB) رابطه برقرار نموده بود، و به اجازه ضیاء الحق، رئیس جمهور وقت پاکستان، آنها در پامیر اشغال شده شوروی مسکن گزیدند و از آن زمان تا حالا در آنجا اقامت دارند (دُر و نامان 1978؛ شهرانی 1979). نظر به نفوس شماری سال 1999، تعداد آنها در پامیر کلان 102 یورت (غزدی)، و در پامیر خورد 135 یورت (در مجموع 235 یورت) بوده است.⁵²

نوشته فوق این را میرساند که سکونت قرغیزها در پامیر مانسته به سکونت قندهاریها (پشتونها) در شیوه (دشت های گرس و کزنگ) می باشد. با این استدلال که قندهاریها در ماه های تابستانی رمه خود را به مراتع شیوه می آورند، آیا گفته می توانیم که بگویم «شیوه» از قندهاریها است؟ آنها کوچی اند و سکونت اصلی ندارند. پس قوم قرغیز هم در پامیر، چنین است که کوچی بوده اند و از مردمان بومی پامیر نبوده و در این اواخر در آنجا سکنه گزین شده اند، و آنها بخاطر اینکه دیگر در محل و سکونت اصلی خود که تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین در آمده بودند، بخاطر پرداخت مالیات بدانجا نرفتند، و امیر عبد الرحمان خان برای شان کمک کرد تا در مربوطات افغانستان در پامیر جابجا شوند.

ناحیه سریقول، وجه تسمیه، و زبان سریقولی:

نظر به نوشته دگروال جان وود (1841، ص. 332)، که می خواست سرچشمه دریای آمو را پیدا کند، زمانی که با قرغیزها در واخان از این بابت سوال کرده است، آنها بدرستی جواب داده اند که: «... چیزی که در کاوش آن هستیم در یک جهیلی در بام دنیا [پامیر] یافت می

⁵¹ Frank Bliss. Social and Economic Change in the Pamirs (Gorno-Badakhshan, Tajikistan). London: Routledge, 2006, p. 195.

⁵² Kreutzmann, Hermann (2003), Ethnic Minorities and marginality in the Pamirian Knot: survival of Wakhi and Kirghiz in a harsh environment and global context, Institute of Geography, Friedrich Alexander University Erlangen-Nuremberg, Kochstr. 4/4, D-911054 Erlangen, Germany.

شود، و راهی که بدانجا باید پیموده شود از طریق دره سریقول بدانجا می توان رسید، و از طرف شمال آن دره و ناحیه، به مستوج در چترال خاتمه می یابد که بنام چترال دره [طرف سرحد بروغیل] هم یاد می شود. گروه راهنمای دگروال جان وود، به جهیلی بنام سریقول (= ساریق کول = جهیل زرد) رسیدند که بتاریخ 19 و 20 سال 1838 از آنجا دیدن نمودند، و وود کشف این جهیل را به افتخار ملکه بریتانیای کبیر بنام «جهیل ویکتوریا» ثبت کرد.

اکنون ناحیه ای در ولایت خود مختار سینکیانگ چین، در تاشقرغان بنام سریقول یاد می شود و زبان مردم آن هم بنام سریقولی مشهور است که یکی از لهجه های شغنانی می باشد. در مورد اینکه چرا این لهجه زبان شغنانی، به سریقولی مشهور شده است، نه تنها ما بلکه کاوشگران دیگر، از جمله دگرمن گوردن، مامور هند برتانوی را به جستجوی وجه تسمیه این نام وا داشته است؟ وی گفته است که معنای نام «سریقول» یک موضوع مورد بحث در میان نویسندگان و جغرافیا نگاران بوده است. در این اواخر، این نام عموماً پذیرفته شده که این از واژه های ترکی ترکیب گردیده، که «ساریق» (سریق) به معنای «زرد» و «کول» به معنای «وادی» است و در این ترکیب معنای آن «وادی زرد» است. گوردن به نقل از حسن شاه، والی سریقول بیان می کند که شاید این نام شکل تحریف شده، واژه فارسی «سری کوه» باشد، موضعی که دارای ارتفاع بلند باشد. در پیدا کردن یک وادی در پامیر تاغدُمباش، من به توضیحات والی فکر می کردم که توضیح وی شاید درست باشد. از اینکه شاید واژه پارسی «سری کوه» ترجمه تحت اللفظی واژه ترکی تاغدُمباش باشد که هر دو یک معنی را میسرسانند که «قله کوه» است. هیچ چیز شاید محتمل تر از این نباشد که سریقولی ها پارسی زبان از اینکه در آن وادی سکنه گزیده اند، برای آن یک نام پارسی را برای آن مانده اند، که ترجمه تحت اللفظی واژه معادل ترکی اش باشد (گوردن، 120).

اما سریقولی ها به زبان سریقولی که لهجه ای از زبان شغنی است، صحبت می کنند. گوردن می افزاید که شش میل بطرف غرب جهیل [زرکول]، ما به کلبه های ویران قرغیز ها که از سنگ و گل ساخته شده اند، و همچنان به گورستان شان رسیدیم (گوردن، ص. 128). گوردن ادامه می دهد: زمانی که ما بطرف جهیل (زرکول) روانه شدیم، ما در جاهایی رسیدیم که بنام «بُن، بیخ، و پایان کول»، «میان و برابر کول»، و «بالا و سر کول» یاد می شدند. سری کول به کرات ذکر میشد بخاطری که آن توقف گاه کاروان بوده، و از این جا به آسانی استنتاج می گردد که نام این جهیل از این نام گرفته شده است. وقتی از گروه راهنمای سفر در این خصوص پرسش شد، آنها گفتند که نام این کول کلان است که جهیلی دیگر به این کلانی در این ساحه وجود ندارد. (گوردن، ص. 162).

نوشته های وود که دره ای که از قریه لنگر کشت به طرف جهیل زرکول میرود، بنام سریقول دره (و یا دره سریقول) مشهور است، و نام آن جهیل هم ساریق کول (به معنای جهیل زرد) آمده است. ما میدانیم که تمام جهیل های پامیر به زبان ترکی اند، مثلاً یشیل کول (= جهیل سبز)، قرا کول (= جهیل سیاه)، ساریق کول (= جهیل زرد)، و غیره.

ولی، چرا شغنانی های ناحیه تاشقرغان را سریقولی گویند؟ قراین تاریخی نشان میدهد که این قوم در نزدیکی جهیل ساریق کول (زر کول کنونی) زندگی میکرده اند، و بعد به طرف

تاشقرغان مهاجرت نموده اند، که در آنجا با لهجه خاصی که تکلم نموده اند، آن لهجه به اقامت گاه اصلی شان، نسبت داده شده است. مثلاً، روشانی در روشان، یزغلامی در یزغلام، وخی در واخان، منجی در منجان، و سنگلیچی در سنگلیچ زیباک تکلم می شوند. پس لهجه سریقولی هم به ساکنان سریقول نسبت داده شده است. اگر قول گوردن را در نظر بگیریم که سریقول، معادل تاغدُمباش است، و ساکنین آنجا این نام ترکی را به پارسی برگردانده اند، باز این معنی را می‌رساند که باشندگان پامیر تاغدُمباش، هم سریقولی های شغنانی بوده اند. در مورد اینکه گوردن کلبه های قرغیز ها را دیده که از سنگ و گل بوده است، در مورد نظریه او هم تردید وجود دارد. قرغیز ها که در عصر ما (در قرن بیست و یک) هنوز در یورت (غزدی) زندگی می کند و کوچی اند، و اقامت گاه دایمی ندارند، چگونه در قرن نوزده، خانه های سنگی و گلی در پامیر داشته باشند. این سریقولی های شغنانی بوده اند که کلبه (به شغنانی پیل) در ایلاق های خود داشته اند، و بعد بنا بر نا مساعد بودن شرایط جوی و یا شرایط سیاسی که به نفع آنها نبوده، آنجا را ترک کرده اند، و بعداً قرغیز ها در محل آنها سکنه گزین شده اند. اگر آن گورستان مورد کاوش قرار گیرد، شاید گره این نخ گشوده شود. یک نکته جالب را در یاد داشت آورل استاین (Sir Aurel Stein) کاوشگر و باستان شناس انگلیس یافتیم. ایشان می نویسند که: در منطقه ای که سلسله کوه های غند و شاخدره با هم وصل می شوند، از طریق کوتل شِتم (Shitam) به طرف روشان در حرکت بودیم. بعد از پیمودن پیر یخ ها به مسافتی یک و نیم میل، ما به یک اقامت گاهی رسیدیم که بنام **سریقولی خبرگه** (Sarikoli khabega) رسیدیم که 13000 فُت از سطح بحر ارتفاع دارد (ص. 884).

در زبان شغنانی، بَنبرگه به معنای «شب باش» و یک «اقامتگاه شب» است که هنوز هم کاربرد دارد. و معنای تحت اللفظی این می شود: شب باش و یا خوابگاه سریقولی که دال بر رفت و آمد مردم سریقول، شغنان و روشان بوده است. تا سال های اخیر که مرز ها بند نبوده است، مردم شغنان و سریقول با هم رفت و آمد داشته اند و با هم خویش و پیوندی نزدیک داشته اند.

قوم پامیری در تاجیکستان: 53

بروملی⁵⁴ (Bromley) استدلال می کند که روند قوم سازی بطور حیاتی توسط «ترکیب قومی»⁵⁵، «همگون سازی قومی»⁵⁶ و «یکسان سازی بین الاقوامی»⁵⁷ متأثر می گردد. ترکیب قومی به این معناست که آمیختگی چندین هویت قومی که از نقطه نظر زبان شناسی و فرهنگی خویشاوندی و وابستگی داشته باشند، مثلاً در مورد شغنانی، روشانی، و سریقولی اینگونه مشخصات قومی دارند.

⁵³ Davlatshoev, p. 96

⁵⁴ Ibid, p. 96.

⁵⁵ Ethnic Consolidation

⁵⁶ Ethnic Assimilation

⁵⁷ Interethnic Integration

همگون سازی قومی بدین معناست که انحلال یک گروه و یا یک قوم در یک گروه دیگر که بصورت یکپارچه و شبیه بیایند. مثلاً همگون سازی پامیری ها با تاجیک ها که باعث انحلال هویت اصلی پامیر ها می گردد.

یکسان سازی و یا ادغام بین الاقوامی بدین معناست که همزیستی مشخصات فرهنگی مشترک و حس آگاهی چندین قوم مختلف است، ولی بر خلاف همگون سازی قومی، این سبب حذف و یا انحلال یک قوم نمی گردد.⁵⁸ و اخانی، شغنائی، اشکاشمی، زیباکی، و منجانی این مشترکات را دارند.

بوشکوف اظهار میدارد (دولت شاه اف، ص. 97) که پالیسی ملی شوروی هم در مرکز و هم در اطراف ناشی از نظریه ای شد که ساختار سوسیالیزم مسبب ادغام ملیت ها همراه با ملیت های تمامیت خواه (مستبد) خواهد شد. بدین خاطر مامورین رسمی آمارگیری نفوس (demography) اینگونه ملیت ها را از لیست شان بیرون کشیدند، و اینگونه عمل در مقابل پامیری ها هم مسجل بود. در سر شماری سال 1939، شمار اقوام و همچنان تعداد زبان های آنها کم شد، و در سر شماری های سال های 1959 و 1989 آنها حتی در لیست هم شامل نشدند. و از آن زمان به بعد پامیری ها با تاجیک ها همگون (assimilation) شدند و بنام تاجیک یاد شدند. و نظریه دانشمندان در این مسئله کاملاً بطور آشکارا چشم پوشی شد. مثلاً در سر شماری سال 1959، دانشمندان ذکر کردند که حذف وخی، شغنی، و روشانی از داده اطلاعات (data) سر شماری با روند همگون سازی و ترکیب نمودن آنها با تاجیک ها بطور واضح نمی توانست بیان کند از اینکه آنها یک زبان و یک فرهنگ متفاوت داشتند. آنها همچنان ادعا کردند که همگون سازی هم نمی تواند در این مدت کوتاه انکشاف بیابد. همگون سازی معمولاً در اثر یک تغییر در زبان بوجود می آید، ولی ملیت های پامیری حتی بعد از سر شماری 1959، زبان های شان را حفظ نمودند. در سر شماری 1989 دوباره عین قصد تکرار شد و از ملیت های پامیری دوباره چشم پوشی صورت گرفت.⁵⁹

اقوام غلچه ای و یا اقوام پامیری:

در منابع پارسی و انگلیسی اقوام ساکن پامیر شرقی را بنام قوم غلچه و زبان آنها را بنام زبان های «غلچه ای» ثبت نموده اند. این دانشمندان زبانشناس روس بودند که «زبان پامیری» را مترادف و یا جای نشین «زبان های غلچه ای» کردند. چون گویندگان زبان های غلچه ای، در حول و حوش سطح مرتفع پامیر از سریقول گرفته تا یز غلام و در شمال پاکستان در هونزا و گوجال (زبان وخی) سکونت داشتند، بر اساس این نظریه «پامیر» را مرکز و محور فکر کرده که در اطرف این سطح مرتفع مردمانی زندگی می کنند که از هر حیث از همسایگان شان متمایز بوده اند – زبان، فرهنگ، مذهب، طرز زندگی و غیره.

⁵⁸ Bromlei Yu, "Ethnic Processes in the USSR", in Martha B. Olcott, (ed.), *The Soviet Multinational State* (Sharpe, New York, 1990, p. 53.

⁵⁹ Valentin Bushkov, Lydia Monogarova, "[Ethnic Process in Gorny Badakhshan](#)", *Central Asia and Caucasus, No 5, (2000)*, [Online]

منوچهر ستوده، در مقدمه ای که بر تاریخ بدخشان (نوشته سنگ محمد بدخشی) نوشته است (دیباجه، ص. 21): در دره های پامیر غربی ایرانیان زندگی می کنند که همسایگان تاجیک ایشان، آنها را «غلچه» می خوانند، و روس ها [آنها را] بنام «گرنیه تاجیکی» (Gornije Tadjiki) [به معنای تاجیک کوهی] می نامند (اسمی که روس ها به ایشان داده اند، اسم بی مسمایی است و اغلب با تاجیکان ناحیه درواز و قراتگین [وادی رشت]، و وادی زر افشان اشتباه می شوند) یا به نام «پامپرسکو نرودی» (Pamirsku Narody) به معنای «مردم پامیر» خوانده شده اند. ساکنان این ناحیه خود را «تاجیک» می دانند (نامی که باز تولید اشتباه خواهد کرد) و همسایگان خود را در درواز به زبان تاجیکی سخن می گویند، بنام «پارسی گوی» می نامند.⁶⁰

در مورد زبان های غلچه ای به شکل مبسوط، در بخش، به تفصیل بحث خواهد شد.

نتیجه گیری این بخش دوم:

این جزوه، به شکل جسته و گریخته، ولی بطور فشرده، از شغنانی ها، و حضور آنها در سیاست های منطقه ای در آسیای میانه، به بحث گرفت. نام شغنانی ها در اوستا بنام خفیان/هفیان (Khvyaona/Hvyaona) و در آثار پهلوی بنام خفیان / هفیان (Khvyon/Hvyon) یاد شده است. این نام پهلوی خفیان که در تاریخ بنام «هون ها = خیونان» یاد شده اند، حکومت مستقلی داشته اند، و در یک حکومت کنفدراسیون با کوشانی ها و یفتلی با هم میزیسته اند. اینکه خفیان پهلوی (Pahlavi) با «خرنون» فعلی، تشابه لفظی و معنوی دارد، هیچ شکی باقی نمی ماند، که از قومی که در اوستا از آن زکری آمده، همین شغنانیان کنونی اند. امیانوس مارسلینوس در قرن چهارم که کوشانی ها و خیونی ها با رومی ها در شهر دیار بکر (در ترکیه فعلی) جنگیده اند، آن جنگ را با وضاحت بیان می کند، که سر لشکر خیونان بنام گرومباتس بوده است. ائتلاف نظامی شغنانی ها با کوشانی ها و یفتلی ها را فردوسی در شاهنامه، هم بخوبی بیان کرده است.

کُشانی و شُگنی و وهری سپاه دگر گونه جوشن دگرگون کلاه

این تاریخ باستان، نمایانگر اینست که قومی با هویت ویژه بنام «خفیانیان»، و «شُگنانیان» از دوره های خیلی قدیم موجود بوده اند.

تاریخ قرن 18 و قرن 19 مشحون از روایت هایی مستندی است که شاهان شغنان بر بدخشان زمانی تسلط داشته اند که وسعت حکومت آنها از قندز تا اوش و از چترال تا سریقول بوده است. وسعت قلمرو آنها گاهی بزرگ و گاهی کوچک شده، ولی آنها تا سال 1883 میلادی حکومت خود مختار در شغنان داشته اند از سریقول گرفته تا پامیر رنگ کول و قرا کول زیر تابعیت آنها و خراج گزار آنها بوده است، قسمی که از نوشته های نی الیاس، مامور هند

⁶⁰ منوچهر ستوده، در دیباجه تاریخ بدخشان، تألیف میرزا سنگ محمد بدخشی، دیباجه، ص. بیست و سه.

برتانوی که از پامیر، روشان، و شغنان در سال های 1885 و 1886 دیدن کرده، و چشم دید خود را یاد داشت نموده است.

جان وود، مامور هند برتانوی در سال 1838 میلادی از واخان دیده، و در جریان مسافرت اش متوجه شده است که به تعداد 100 خانوار قرغیز در نزدیکی خندود در واخان جابجا شده اند. خود قرغیز ها اعتراف نموده اند که برای مدت یکسال بوده در آنجا اقامت گزیده اند. و آنها را مراد بیگ ازبک، میر قطعن به زور در آنجا جابجا ساخته است تا خدمتی برای برادران همخون خود کرده باشد. همچنان، نی الیاس، در سال 1883 تعداد ساکنین قرغیز را در اشکاشم 20 خانوار بر می شمارد، ولی بطور دقیق بیان نمی کند که آیا این قرغیز ها در کدام قریه اشکاشم مسکن گزین بوده اند و در کدام سال در آنجا آمده باشند. شاید آنها هم از جمله ناقلینی بودند که مراد بیگ قطعنی آنها را در اشکاشم بزور جابجا کرده باشد. بعداً رد پای این قرغیز ها گم می شود، شاید میران واخان و شغنان پس به قدرت رسیدن محلی شان دست یافته اند، و آنها را بیرون رانده اند، و یا خود آنها اوضاع را موافق نیافته و آن محل را ترک کرده باشند.

از نوشته های سیاحان چینی و همچنان مارکو پولو نتیجه گیری می شود که در پامیر خورد، پامیر کلان، و پامیر علی چور، احدی مسکن و بود و باش نداشته است. تنها قرغیز ها در رنگ کول و قراکول که در نزدیکی وادی فرغانه هستند، قرغیز ها در ایام تابستان رمة های شان را می چرانده اند. بعد از گسترش حکومت امپراتوری چینگ (Qing) در چین و تزار روسیه در مجاورت ساحه جغرافیایی پامیر، و وضع نمودن مالیات سنگین بر دامداران قرغیز، آنها را مجبور به مهاجرت از محل شان نموده اند که چندین مراتب بین قرغیز ها، سربازان چینی و سربازان روسی درگیری های صورت گرفته، و بعداً آنها از حکومت هند برتانوی خوشنود تر بودند، چون از آنها مالیات نمی گرفتند و به شهر نشینی آنها را دعوت نکرده بودند. بنا به درخواست مامورین هند برتانوی، امیر عبد الرحمان خان در ساحه زیر کنترل حکومت خود در پامیر خورد و پامیر کلان برای شان اسکان داد. در حالی که تا سال 1895 میلادی (مطابق به سال 1274 هجری خورشیدی) هیچ قرغیزی در پامیر خورد و یا پامیر کلان بطور دائمی زندگی نکرده است.

میدانیم که قرغیز ها از طریق زور در واخان اسکان داده شدند که در قضیه مراد بیگ ازبیک، میر قطعن که در دوره امیر دوست محمد خان میزیسته، کاملاً مشهود است که واخانی را تبعید و به عوض آنها، قرغیز ها را در واخان جابجا کرده است. بعداً قرغیز در پامیر خورد و کلان توسط امیر عبد الرحمان خان بعد از سال 1895 اسکان داده شدند. بناءً، بعضی که فکر می کنند، پامیری ها، قرغیز ها هستند اصلاً از تاریخ خود خبر ندارند. حالت قرغیز ها در پامیر، مانند حالت کنونی قندهاری ها در شیوه بدخشان بوده است. آنها در فصل تابستان رمة های خویش را بخاطر چراندن به پامیر می آوردند، و در عوض آن به شاه شغنان مالیات میداده اند، چون پامیر های رنگ کول و قراکول از تبعات شاه شغنان، زیر اداره فرعی روشان بوده اند. این نوشته، حضور فعال و گسترده شغنانی ها و واخانی را در پامیر نشان میدهد، و بی مناسبت نیست که این مردم ادعا بکنند که پامیر از اینها بوده است.

قبلاً نام این اقوام و زبان شان، بنام زبان غلچه ای بوده که در منابع پارسی و انگلیسی این مردم و زبان شان به این نام شناخته شده اند، و بعداً روس ها بطور غیر عمدی، زبان هایی که در حول و حوش پامیر بودند، این زبان ها را در بین سال ها 1960 و 1970 بنام «گروه زبان های پامیری» یاد کردند. بعداً این نام در عرصه زبانشناسی توسعه پیدا کرد، و این زبان ها به عنوان گروه زبان های ایرانی شرقی، متعلق به زبان های گروه پامیری یاد شدند. سپس، در مورد اتنوگرافی (ویژه گی های قومی)، انتروپولوژی (سیما شناسی)، تاریخ و جغرافیای این منطقه تحقیقات گسترده ای از طرف اکادمی علوم روسیه در سن پترزبورگ راه اندازی گردید. تلاش ها برای شناخت هویت اصلی این قوم، از طرف شیرین شاه شاه تیمور، و حذف ملیت های کوچک از سر شماری های نفوس اتحاد جماهیر شوروی، بطور عمدی صورت گرفت تا هویت های کوچک در ملیت های بزرگ منحل و یا استحاله شوند. در آمار گیری (سر شماری) شوروی در سال های 1926 و 1937، روشانی، شغنی و وخی ملیت های جداگانه و متمایز در اتحاد شوروی بشمار میرفتند. ولی در سال 1937، بعد از اعدام شیرین شاه شاه تیمور، لیست این ملیت ها، از فهرست اقوام در سر شماری حذف گردید، و همه بنام تاجیک مسما شدند. ولی این مردم، کسانی که به زبان پارسی گپ میزد، اورا بنام «پارسی گوی» و به زبان شغنی بنام «پارسی بون» شناخته میشدند که بر گرفته از «فارسی وان» (= پارسی زبان) است. حتی هنوز هم در افغانستان شنیده می شود که: پینتانه یی که پارسی وان؟ (پشتون هستی و یا پارسی زبان؟) و نمی گویند که پشتون هستی یا تاجیک؟

در این نوشته مختصر کوشش بعمل آمد تا سیر تاریخی شغنیان را از دوره اوستا، دوره پهلوی، کوشانی ها و یفتلی ها باز گو شود که این قوم از دیر باز به این طرف با هویت مشخص خود شناخته شده اند.

اگر این مردم خود را پامیری بگویند، حق با اینهاست چون آنها در این منطقه نفوذ بی چون و چرا داشته اند، و ساکنین این منطقه پیش از هبوط قوم ترک تبار قرغیز به این منطقه بوده اند، و جای دارد که تخلص خود را پامیر زاد، پامیر پور، پامیریان، پامیری، پامیری نیا، و غیره انتخاب بکنند.

گروه زبان های ایرانی شرقی، که قبلاً بنام «زبان های غلچه ای» یاد می شدند، بعداً بنام «گروه زبان های پامیری» یاد شدند یک انتخاب بجاست. زیرا که واژه غلچه را ترک های همسایه شان بالای شان مانده اند که معنای آن «حرام زاده و مادر بختا» است. غلچه از غرچه گرفته شده که در اینجا حرف /ر/ به حرف /ل/ بدل شده است. «غر» به معنای «فاحشه» است. مثلاً در این بیت خاقانی رجوع شود.

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان **غر زنان** بر زن اند و **غرچگان** روستا

به عوض اینکه با این نام و نشان، این اقوام تحقیر و توهین شوند، آیا «گروه زبان های پامیری» از «زبان های غلچه ای» و «اقوام پامیری» نسبت به «اقوام غلچه ای» انتخاب

خوبتر نیست؟ اینکه گفته اند، معنای غرچه، «تاجیک کوهی» است، یک ادعای بی اساس است که از طرف روس ها به این مردم برچسپ زده شده است تا در قسمت ملت سازی در تاجیکستان با مردمان دیگر به آسانی ترکیب گردند، و یا همگون (assimilation) شوند. در آخر من تمام دانشمندان را به چالش می کشم در مورد اینکه ثبوت کنند که شغنی و وخی هم تاجیک هستند.

اگر کسی اعتراض کند که اصطلاح قوم پامیری، یک اصطلاح تازه وارد است، این یک موضوع بی بنیاد است. زیرا بعضی ها استدلال می کنند، که پامیر نام کوه است، و نام کوه، نام یک قوم شده نمی تواند. این هم یا از بی اطلاعی است و یا می خواهند از این موضوع به آسانی طفره بروند. زیرا که، هر قوم، یا در کوه، در یک وادی، یا در یک جزیره زندگی می کند، و هویت شان بر می گردد بنام همان محل سکونت شان. مثلاً، آسترالیایی ها، بخاطری آسترالیایی هستند که در قاره ای بنام آسترالیا زندگی می کنند. کوه نشینان قفقاز را بنام قفقازی می گویند که نام یک کوه است.

یک سوال پیش می آید اینکه: آیا پیش از سال 1947 کدام مکانی مسما به «پاک» بوده و یا قومی بنام «پاک» وجود داشته که محل سکونت یک قوم باشد و پسوند مکان ساز «ستان» را با آن علاوه نمودند تا «پاکستان» شود؟ هیچ قومی و هیچ محلی با این هویت تا سال 1947 در نقشه جهان وجود نداشته است. اکنون کشوری به این نام با حدود و ثغور مشخص در نقشه جهان بوجود آمده است. آیا از این حقیقت می توان کتمان نمود؟ هویت یک چیزی متحول است، و یک چیز ثابت نیست. کسی که تاجیک بوده و به آمریکا مهاجرت کرده باشد، بعد از دو و یا سه نسل خود را تاجیک گفته نمی تواند، دیگر یک امریکایی تمام عیار خواهد بود. بنابر این، هویت یک مؤلفه متحول و تغییر پذیر است. چیزی که امروز بنام هویت آنرا قبول می کنیم، در آینده دستخوش تغییر خواهد بود. در اول، نام منطقه ای بنام ایران بوده و بعد پارس شده، و در آنجا به زبان آریایی صحبت شده است. داریوش کبیر هم خود را آریایی گفته و هم پارسی. چون زبانش آریایی بوده و محل سکونت اش، پارس. ولی بعداً نام محل آنها بر گویش آنها هم اطلاق شد. بعداً کشوری بنام پارس، و سپس بنام ایران ظهور کرد.

بخش سوم

قیاس ها، تصوّرات، و برداشت ها در مورد واژه تاجیک و خاستگاه زبان تاجیکی

در این نوشته اول مفهوم واژه «تاجیک» مورد کنکاش قرار گرفته و تعریفات مختلفی که برای این واژه در طی قرون گذشته ارائه شده به آنها پرداخته می شود. پس خاستگاه تاجیکان، پدید آمدن کشوری با واحد سیاسی تاجیکستان و بوجود آمدن زبانی بنام زبان تاجیکی در سال 1924 بحث می گردد.

وجه تسمیه تاجیک:

دانشمندان در قسمت وجه تسمیه تاجیک تحقیقات فراوانی انجام داده اند. از جمله پروفیسور رحیم مسلمانیان قبادیانی که از طرف بنیاد دایرة المعارف اسلامی ایران دعوت شد تا با این بنیاد همکاری نماید. وی برای مدت یکسال تحقیق نموده و یافته های خود را در کتابی گرد آورده که عنوان «تاجیکان در تاریخ» است و تمام منابع دست داشته را در ظرف یک سال در سال 1380 خورشیدی در این کتاب جمع آوری نموده است.

وی ریشه این واژه «تاجیک» را در متن اوستا، در متن تاریخ نویسان یونانی، رومی، ارمنی، و عرب، معنی و مفهوم این واژه را مورد کاوش و کنکاش قرار داده است.

پروفیسور قبادیانی به نقل از احمد تفضلی⁶¹ نوشته است که واژه «دادیک» (Dodik) «در اوستا آمده که مشتمل بر متون فقهی بوده است که این نام را به شکل «داتیک» (Dotik) هم خوانده اند و به معنای «داد گر» و «عادل» آمده است. همزمان «داته = داتها» بخش منثور از اوستا بوده و شامل احکامی راجع به رهنمایی مردم در این جهانست و آن مختص به قوانین و احکام و آداب و معاملات می باشد. (قبادیانی، ص. 14؛ مرادی، ص. 300).

قبادیانی می نویسد که هرودوت (تاریخ نویس یونان در دوره باستان) در کتاب سوم خود در مورد حوزه مالیاتی کوروش کبیر در بخش هفتم از «ساتاگیدی ها» (Sattaque) و «گنداری ها» (Gandara) (در مغرب افغانستان)⁶² و طایفه «دادیکه» (Dodike) و «آپارتیته» (Oparye) یاد کرده است (همانجا ص. 15).⁶³

نور محمد امیر شاهی، دادیک هرودوت را به معنای «تاجیک» قبول ندارد. وی می گوید که آنها در پکتیکا زندگی میکردند، یعنی که پشتون اند (قبادیانی، ص. 16؛ امیر شاهی، ص. 89).⁶⁴

⁶¹ تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن، 1362، ص. 72.

⁶² گنداری ها همان ولایت گندهارا یعنی قندهار است.

⁶³ هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمه و مقدمه و توضیحات و حواشی توسط هادی هدایتی، تهران، 1339.

⁶⁴ امیر شاهی، نور محمد، دولت داری تاجیکان در عصر های 9 تا 14، دوشنبه، امر علم، 1999.

از اینکه واژه «دادیک» در متون فقهی اوستا آمده، معنای آن دادگر و عادل است. این واژه حتی هنوز هم در مسایل فقهی، حقوقی، و علوم اجتماعی کار برد دارد. مانند: عدل و داد، داد گستری، داد خواهی، و غیره. در کتاب شاهنامه هم به همین معنی بکار رفته است.

فریدون فرخ فرشته نبود به عود و به عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

در اوستا اینطور بیان نشده است که از نام قومی بنام «دادیک» یاد آوری شده باشد. این از نوشته هرودوت است که نام یک قوم را بنام «دادیکه» یاد می کند، و این هیچ ارتباطی با واژه «دادیک» اوستا ندارد.

قبادیانی می افزاید (ص. 17): در سالنامه های چینی در سده دوم میلادی از قومی بنام های «ته آ جی» (Taoji) و «تایو چی» (Tayuchi) یاد شده، که احتمال قوی می رود که صورت پیشین واژه «تاجیک» در گویش چینی باشد.⁶⁵ بنا بر پژوهش برنشتام، یک نویسنده چینی در کتاب خود⁶⁶، ساکنان تخارستان را «داشی» (doshi) گفته است.⁶⁷

دکتر امیر شاهی، ته آ جی «ته آچ ژی» را معادل به «تاجیک» قبول نمی کند. وی گفته است که این تحول واژه «تخاری» است نه واژه «تاجیک».⁶⁸

ولی، نویسنده این مقاله، «ته آچ ژی» را معادل تاجیک می دانم، چون هیوان تسونگ⁶⁹، زایر چینی، «تُخارا» را To-ho-lo (تو - هو - لو) و یا «تو - خو - لو» گفته است. قبادیانی نتیجه گیری می کند که کار برد کلماتی چون: «دایتیا، دادیک، داتیک، دادی، دادیکس، داشی، ته آ ژی، تایو چی» صورت های گوناگون از یک نام بوده اند که در مورد تاجیکان بکار گرفته شده اند.

اما، به نظر نویسنده این مقاله، بیشتر این برداشت ها بر پایه قیاس بوده، و نمی توان با این چیزی را ثبوت کرد.

65 سجادیه، محمد علی، باز هم تات و تاجیک، تاجیک در مسیر تاریخ، ص. 179
شکوری، محمد جان، خراسان است اینجا، دوشنبه: دفتر فرهنگ نیاکان، 1996، ص. 28

66 تألیف سال 94 یا 96 هجری شمسی مطابق به 694 میلادی.

67 نعمت اف، نعمان، دولت سامانیان: تاجیکان در عصر های نه و ده، دوشنبه، عرفان، 1989.

68 امیر شاهی، نور محمد، همانجا.

69 هیون تسانگ [تنبون خُنگ = شوان خُنگ] (Hwin Tsang = Xuanzang) یک زایر و مبلغ بودایی چینی که در قرن هفتم میلادی (بین سال های 629 - 645) بخاطر بازدید از مزار ها و معابد بودایی به هند سفر نموده بود، در سال 644 میلادی از بدخشان و پامیر گذشته است، در سفرنامه خود بنام سی-یو-کی (خاطرات جهان غرب) نوشته است. بر گردان توسط سمونیل بیل.

Beal, Samuel, Si-yu-ki (Buddhist Records of the Western World), Translated from the Chinese of Hiuen Tsiang (A.D. 629), in two volume, Kegan Paul, Trench, Trubner & Co. Ltd, London, 1960. V. II, Pp. 291- 297.

نظریات دیگر در مورد واژه های تات، سارت، غرچه و مفاهیم آنها

نام های دیگری را که به تاجیکان منسوب هستند، نام هایی از قبیل: تات، سارت، و غرچه است که گویا تاجیکان را با این نام ها هم یاد نموده اند. در زیر، هر کدام این نام ها، به تفصیل مورد بررسی قرار می گیرند.

اما در مورد واژه های تات، تاجیک، تازیک، و تازی، دوکتور یحیی ذکا مقاله ای نوشته کرده است که گره بعضی از معمای این واژه ها را گشوده است. وی نوشته است: 70
واژه «تات»، داستان دراز و پیچیده ای دارد. دانشمندان و شرق شناسان درباره آن سخنان بسیار گفته و نوشته اند، ولی هنوز هم به درستی دانسته نشده که این واژه از چه زبانی است و ریشه و معنی آن چیست؟

گروهی از دانشمندان و زبان شناسان «تات» را واژه ای ترکی میدانند و برآنند که این واژه نامی است که از سوی ترکان به زیر دستان شان داده شده است، زیرا «تات» در زبان ترکی معنی: خوار، پست، و بیگانه را می رساند.

پروفسور مارکوارت (Markwart) آلمانی واژه ای «تاجیک» را یک واژه ترکیبی دانسته که واژک «تا» به معنای «زیرست» و واژک «چیک» را یکی از آدات اسم مصغر دانسته، آنرا «زیردست کوچک» معنی کرده است. مارکوارت افزوده است که: ترکان مردم زیردست خود را (به ویژه ایرانیان را) با این نام خوانده اند و از اینجاست که گروهی از ایران نژادان و پارسی زبانان و رارود (ماورالنهر) که اکنون بیرون از مرزهای سیاسی ایران بسر میبرند، با همان نام «تاجیک» که از سوی همسایه های ترک شان به آنها داده شده است، نامیده میشوند.

برخی از دانشمندان نیز «تات» را یک واژه ایرانی میدانند و میگویند که «تات»، «تاجیک» و «تازیک» از یک ریشه اند و هر سه معنای «بیگانه» و مردم غیر ایرانی را میدهند. همچنان که یونانیان و رومیان مردم بیگانه را «بربر» و عرب ها غیر عرب را «عجم = گنگ» و «اعجمی» می نامیدند، ایرانیان نیز بیگانگان را تاجیک و تازیک میگفتند و همین نام است که از زمان ساسانیان بر روی عرب ها که مردمی غیر ایرانی بودند، نهاده شده و تا امروز که آنها را «تازی» می نامیم، بازمانده است.

لوتز ژهاک (Lutz Rzehak)، استاد رشته مطالعات آسیای میانه در دانشگاه هومبالت در برلین نگاشته است که: اصل واژه «تاجیک» به «تازی» بر می گردد که ایرانیان اعراب را «تازیک» گفته اند. یعنی تازنده، ستیزه جو و بدوی. با ظهور دین اسلام در آسیای میانه، تاجیک و «مسلمان» یک معنا را افاده می کردند. این مفهوم بر ایرانیان نو مسلمان شده نیز بکار برده میشد که در کشور گشایی های مسلمان بخاطر گسترش دین اسلام در آسیای میانه در قرن هشتم میلادی نقش تعیین کننده ای داشته اند. این نام رفته رفته سر زبان ها افتاد و چنان انکشاف یافت که کسانی که به دین اسلام می گرویدند، بنام «تاجیک» یاد می شدند. بعداً

70 ذکا، یحیی، در باره واژه های تات، تاجیک، و تازی، زبان و ادبیات فارسی

اصطلاح ترکیبی «ترک و تاجیک» رواج یافت که قبایل ترک صحرا نشین را در مقابل ساکنین شهر ها قرار میداد.» (ژهاک، 1991، صص. 10 - 11).

درباره اینکه چگونه این واژه سپس معنی «ایرانی» و «غیر ترک» را به خود گرفته است، میگویند: پس از درآمیختن ترکان آلتایی با فارسی زبانان و رارود (پار دریا)، واژه «تاجیک» به همان معنی در زبان ترکی به کار رفت و ترکان، فارسی زبانان را در برابر «ترک»، «تاجیک» نامیدند. و در واقع نامی را که ایرانیان به بیگانگان میداده اند به خودشان باز گردانیده شده است.

دسته ای دیگر، واژه «تات» و «تاجیک» را با «تازیک» و «تازی» هم ریشه ندانسته میگویند: «تازیک» که سپس تازی شده است، از واژه «طایی» با نشانه نسبت «ایک» درست شده، چون ایرانیان قبیله «طی» را که از مردم یمن بودند پیش از دیگر عرب ها شناخته، و با آنان بیشتر از همه رفت و آمد داشتند - «تاژ» و منسوب به آن را «تازیک» می گفتند، سپس آن را تعمیم داده، همه عرب ها را «تازیک» نامیدند. چنانکه یونانیان و رومیان و عرب ها، همه ایرانیان را «پارس» و «فرس» که تنها نام تیره ای از ایرانیان بود، میخواندند.⁷¹

در نوشته های پیشینیان، همه جا «تات»، «تاجیک»، «تاجیک»، «تازیک» و «تازیک» به «غیر ترک» و «ایرانی» به کار رفته، چنانکه در دیوان «لغات الترتک» کاشغری⁷² «تات»، به معنای «الفارسیه» آمده است. در کتاب اوغوزی «ده ده قور قود»⁷³، مردم غیر اوغوز (ازبیک) به ویژه ایرانی، را تات مینامد. در کتاب «طبقات ناصری»⁷⁴ واژه «تات» به معنی تازیک و تاجیک یعنی فارسی زبان به کار رفته است.⁷⁵

در زبان ارمنی «طاجیک» به معنی «ترک»، «بیگانه و وحشی» و «بارباروس» به کار میرود، در ترکی عثمانی «تات» به معنی خوار و پست و بیگانه است. مردم قفقاز، ایرانیان و مردمی را که از این سوی رود آرس بدانجا رفته و سکونت گرفته اند «تات» مینامند. در زبان کُردی «تاجیک» به معنی: خارجی، بیگانه و بیابانی است و نیز «تات» و «تاتک» را درباره عرب ها به کار میبرند و زبان عربی را «تاتی» میگویند. ترکمن های و رای دریای مازندران (بالای دریای مازندران) «تات» را درباره تاجیک های ایرانی به کار میبرند و به ویژه مردم خیره را با این نام میخوانند.

71 ذکا، همانجا.

72 تالیف در 466 هجری شمسی

73 تالیف در سده ی هشتم یا نهم

74 تالیف در سال 658 هجری شمسی

75 ذکا، همانجا.

قشقایلی ها که به ترکی سخن میگویند، مردم فارسی زبان را «تات» مینامند. گوران های (اهل حق) تبریز و دیگر بخش های آذربایجان نیز دیگران را «تات» مینامند. در افسانه ها و مثل های مردم تبریز «تات» معنی مرد دانا و با سواد و شهرنشین دارد. این چند مثال بالا تا اندازه ای معنی های گوناگون این واژه را نزد مردمان و تیره های گوناگون نشان می دهد. ولی از هیچ کدام از این ها، راهی به روشنی ی معنی واژه و این که از کدام زبان است، باز نمیشود.

و اما درباره تات ها و زبان های تاتی باید گفت که در پیرامون همدان و قزوین و کرانه سفید رود و مازندران شرقی و طالش و آذربایگان و در بیرون از ایران - افغانستان و قفقاز - تیره هایی از مردم هستند که خود را «تات» مینامند و زبان شان نیز «تاتی» خوانده می شود. ولی برخی از این گویش ها با هم جدایی بسیار دارند و روی اصول زبانشناسی نمی توان همه آنها را (چنان که هست) زیر نام «تاتی» گرد آورد، چنانکه نمیتوان گویش های گوناگونی که به نام «کردی» خوانده میشوند، همه را زیر نام «گویش کردی» فراهم آورد.⁷⁶ همچنان، در بخشی از ارسباران و قره داغ، ایل های چندی نیز به حال کوچرو (بیلاق و قشلاق) به سر میبرند که خود را ترک نژاد میدانند و دیگران را که بیش تر ده نشینند «تات» مینامند، خواه به زبان ترکی - که با ترکی آنان چندان جدایی ندارد - سخن گویند، خواه به زبان تاتی.

به عبارت دیگر، واژه ی «تات» در نزد آنان معنی عام ایرانی نژاد یافته و تنها ویژه مردم تاتی زبان نیست. و نیز مردم کرانه جنوبی رودخانه ارس، مردمی را که از پل «خدا آفرین» به آن سوی دشت مغان و آستارا نشین دارند، با آنکه به ترکی گفتگو می کنند، «کرد» مینامند و از پل به این سو (جلفا و باکو) را «تات» می نامند.

سارت ها کیستند؟

نام دیگر تاجیک ها، سارت (sort) است. و این نام را ترکان قدیم بر تاجیکان مانده اند. این واژه در دوره امپرتوری ی چنگیزیان شدت پیدا کرده، و آنها ترک های صحرا نشین را «ترک» و پارسی زبانان شهر نشین را «سارت» نامیده اند (قبادیانی، ص. 30؛ دانشنامه شوروی تاجیک، ج. ۱، ص. 7).

در پایان قرن 19 میلادی (13 هجری خورشیدی) آمیزه ای از تاجیک و ترک را که «دو رگه» هستند، آنها را بنام «سارت» یاد می کرده اند. واژه «سارت» را از واژه سانسکریتی «سرته فهه» (sarthavaha) به معنای «بازرگان» و یا «تجارت پیشه» بر گرفته شده است (قبادیانی، ص. 30؛ دانشنامه شوروی تاجیک، ج. ۱، ص. 7).

قبادیانی به نقل از بطلمیوس، جغرافیا دان یونان باستان، می نویسد که «یکسارت» نام قدیمی «سیر دریا» است که بعد ها توسط عرب ها، بنام «رود سیحون» تبدیل شد، و بطلمیوس نوشته که «یکسارت ها» نام قومی است که در کنار رود یکسارت زندگی می

⁷⁶ ذکا، همانجا.

کنند. این اصطلاح در زمان تیموریان بیشتر رواج پیدا کرده است. چنانچه امیر علی شیر نوایی در کتاب محاکمة اللغت⁷⁷ که واژه های پارسی و ترکی را با هم مقایسه نموده است، در ذیل لغت «سارت» نوشته است که پارسی زبانان را «سارت» گویند. (قبادیانی، ص. 32). مردم شناس روس، بنام الف. شیشوف (Shishov, A) که در مورد سارت ها تحقیقات انجام داده است، چنین اظهار نظر می کند: «بخش زیادی از آنها زبان مادری خود را به ترکی عوض کرده اند... مردمی خوش قد و قامت می باشند، پیشانی باریک و برجسته، روی دراز دراز دارند). (همانجا، ص. 33).

رحیم قبادیانی، نویسنده کتاب «تاجیکان در تاریخ» نوشته است که در سال های 1980 زمانی که دوره کارآموزی را در دانشگاه دولتی مسکو گذرانیده است، از دکتر بانو عبد الرحمان اوه، استاد تاریخ در دانشگاه قر اغنده، نقل کرده که قزاق ها، تاجیکان را «سارت» می گویند.

فرضیه های مختلف تاریخی و جدید در باره ریشه شناسی کلمه تاجیک

داد خدا سیم الدین اف، دانشمند شهیر تاجیک، در مورد کلمه تاجیک نوشته است⁷⁸: تاجیک نام قبایل «دئی» بوده، و پارتها و اشکانیان بنام «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» خوانده می شدند. همچنان، شش فرضیه ی دیگر در این مورد وجود دارد، که قرار زیر لیست می گردند:

تاجیک از «تای» گرفته شده است و هم ریشه با کلمه یونانی «تگاس» به معنای پیشوا است و «ددیک» است.

تاجیک از ریشه «تژی» در زبان سکایی است

تاجیک هم ریشه است با نام مردم ایرانی «تات»

تاجیک صفت منسوب است به واژه «تاج»

تاجیک صفت منسوب است از نام قبیله عربی «طای»

تاجیک صورت دیگری از «تازیک» و «تازیکی» به معنای «عرب» است

بر اساس چند پژوهش خاورشناسان که اینک ذکر می گردند تاریخ تشریح نام «تاجیک» هنوز از نیمه اول عصر 19 مورد توجه دانشمندان غرب قرار داشته است. در سال 1823 میلادی کلاپروتا در یک مقاله اش «در مورد مردم بخارا» با استناد به تحقیقات به طبع نرسیده ژ. سن مارتین آورده که «تاجیک» (فارسی زبانان ساکن ایران، افغانستان، تخارستان و ترانساکسیانا (ماوراء النهر)) همان نام قبایل «دئی» بوده، پارتها و اشکانیان که «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» خوانده می شدند، با این نامها یاد می گردیده اند.

سه شکل آوایی این نام «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» از نگاه آواشناسی قابل قبول است. از این جا چنین برمی آید که پارتها خود را تاجیک می نامیدند. ن. و. خانیک اف در

⁷⁷ این کتاب در سال 1499 میلادی برابر با 905 هجری شمسی تألیف شده است.

⁷⁸ سیم الدین اف، داد خدا، نام زبان تاجیکی مناسب با نام ملت تاجیک است، آگست 2004، سایت بی بی سی فارسی:

مورد شرح نام « تاجیک » دو نظر پیشنهاد کرده است: « تاجیک » از « تاجی » و رابطه آن با کلمه یونانی « تگاس » به معنای پیشوا، حکمران که در آثار یونانی قرنهای 5 و 6 قبل از میلاد یاد می شود. این مؤلف نام تاجیک را با « ددیک » در آثار نویسندگان یونانی یکسان می داند. بعدن، ن. و. خانیک اف در اثر دیگر خویش تاجیک را با کلمه « تاج » منسوب دانسته است، که این بر پایه شرح عامیانه این نام از جانب مردم بنیاد می یابد.

گروه دیگر از دانشمندان اصطلاح تاجیک را از نام قبیله « طای » عرب معنی کرده اند. این تشریح نام تاجیک با آوردن چندین دلایل قاطع در آغاز سالهای 50 رد شد. یکی از دلایل معتمد در مورد ارتباط نداشتن نام تاجیک به تازی به معنای عرب این در یکی از سالنامه های تبتی یاد گردیدن تاجیکان - ساکنان آسیای میانه به حیث همسایگان نزدیک مردم چین می باشد که این دلیل قبلاً معلوم نبود.

دانشمند دیگر آ. برشتام پیدایش نام تاجیک را قبل از دوران عرب دانسته آن را به زبان تاجیکی کهن مردمان تخارستان به هزار سال قبل از میلاد نسبت می دهد و نام تاجیک را از ریشه « تژی » در زبان سکایی می داند.

عده ای از دانشمندان غرب و چند تن از دانشمندان روس بر اساس شکل فارسی میانه کلمه تاجیک یا تازیک به معنای « عرب » نام تاجیک را نیز به عرب نسبت داده اند. اما این همگونی یا شباهت اوایی در مثال نام این دو مردم مختلف را گروه دیگر دانشمندان با آوردن دلایل رد می کنند.

ارتباط نام تاجیک با « تات » نیز از نگاه زبان شناسی و تاریخی رد گردیده است. چند تحقیقات بعدی در رابطه با نام تاجیک بنیاد ایرانی این اصطلاح را همچون نام مردمان آریایی این سرزمین ثابت می کند. فرهنگنامه های پارسی دری یا کلاسیک نیز در شرح نام تاجیک معلومات آورده اند که ذکر چندی از آنها به خاطر ارتباط نداشتن آن به « تازی » به معنای عرب مهم می باشد.

از جمله در کتاب شرفنامه منیری آمده است که غیر عرب و غیر ترک را تازیک گویند. همچنان در لغت نامه برهان قاطع آمده است که « تازیک و تاژیک بر وزن و معنی تاجیک است که غیر عرب و ترک باشد؛ طایفه غیر عرب باشد؛ آن که ترک و مغول نباشد. در کتاب لغت نامه غیاث اللغات و آنندراج آمده است که در لغات ترکی به معنی اهل فارس نوشته اند. در برخی فرهنگ نامه ها شرح دیگر این نام نیز جای دارد.

آقای غلام جیلانی داوری، خاورشناس افغان مقیم آلمان میگوید که: اصطلاح تاجیکی معنای خیلی وسیع دارد که حدود جغرافیایی گویندگان آن اقلا سرزمین افغانستان و آسیای میانه را تشکیل میدهد. آقای دادخدا سیم الدین اف، منابع زیادی را در مورد مردم تاجیک و زبان تاجیکی ذکر کردند. از آن جمله صرف پیشنهاد اول و آخرین می تواند اینجا مورد مذاقه قرار گیرد:

دانشمند آلمانی ورنر سوندرمن در مقاله ای زیر نام « یگ گواهی باستانی در باره نام تاجیک، سال 1993 » سعی کرده است یک نسخه خطی سغدی مکشوفه از تورفان را تفسیر کند و درین مورد به کشف بزرگی نایل شده است .

متن این نسخه حاکی از هدایایی است در مورد نیایش دینی. درین متن آمده است که واژه تازیکی در ماورالنهر برای مائویان بکار رفته است که نیایشهای خویش را به « پرتازیگی آواک » یعنی به « زبان تاجیکی » قرائت می کردند.

دانشمند آلمانی رودیگر شمید گفتار سوندرمن را اینطور تعبیر میکند که واژه تازی نام فارسی است برای اعراب که در واقع به معنای مسلمان است، یعنی افراد بومی این سرزمین ها که بدین اسلام گرویدند هم بدان نام منسوب شدند. اینها کسانی بودند که به عنوان مسلمانان تازه در فتوحات سرزمین های شرق نقش مهمی را ایفا کردند و از طریق سخنگوی زبان مسلمانان در آنجاها به سخنگوی زبان فارسی مبدل شدند که به واژه های دری و تاجیکی منسوب اند .

با این کشف پس گویا مسئله حل شده است اما بعضی آثار کشف شده بزبان باختری که یک قسمت کوچک آن از طرف دانشمند انگلیسی سیمز ویلیامس (اسناد باختری، سال 2000 خوانش و منتشر شده است) اینطور تفسیر می شود که گویا واژه باختری « تازیگو » بمعنی عرب باشد.

در یک سکه از امپراطوری ی «هان» در چین به زبان باختری نیز اصطلاح تازیکی به کار رفته است. ایران شناس بزرگ آلمانی هلموت همباخ موفق شد تا در تازه ترین خوانش از این سکه لقب شاه چینی را اینطور بخواند: قیصر روم شاه بزرگ کسیکه فاتح عرب « تازیکانو » است. این دانشمند فکر میکند که اگر خوانش وی در مورد کلمه آخر درست باشد، باید تازیکانو به عرب ترجمه کرد .

از جمله نسخه های باختری که چند سال قبل در افغانستان کشف شد، یک تعداد کم آنرا سیمز ویلیامس در یک جلد تحت عنوان « اسناد باختری، سال 2000 » منتشر کرد. در یک سند که عبارت از فروش زمین شخصی به کس دیگری است و مربوط سال 525 باختری مصادف با 758 میلادی است، جمله ای است که خوانش آن چنین است: امید است که مردم بامیان، ترک، تازیکی و مردم محل ... راضی باشند. آقای سیمز ویلیامس کلمه تازیگو باختری را عرب ترجمه میکند چرا که در همین سند ذکر شده است که فروشنده زمین خویشرا به بهای 60 درهم تازیگ سیمین فروخت.

غلام جیلانی داوری افزوده است: با توجه به متن یک کتیبه دیگر که سال گذشته در بامیان کشف شد و وی خوانش آنرا عنقریب منتشر خواهد کرد، گفته است که: واژه تازیگ نمی تواند به عرب یا منسوب به عرب ترجمه شود. در این کتیبه چنین آمده است: « در سال 724 میلادی ماه سبول بود که این بنا آباد شد. این ستوپه را من الخیس پسر خراس، شاه گازان از رَمنگان در حضور شاه ترک و شاه تازیگ [تازیگو خرو] بنا کردم » .

از این جمله بر می آید که عبارت «تازیگو خرو» به معنای شاه عرب نیست. چرا که غیر ممکن به نظر میرسد که کسی در منطقه ای یک معبد بودایی بنا کند و حکمران عرب در بنا و یا در گشایش آن شرکت کند. بر عکس از منابع دوره اسلامی چنین بر می آید که اعراب در شرق ایران به بت شکن معروف بودند و در هر جا که می رسیدند معابد بودایی را ویران می کردند.

باید نتیجه گیری کرد که منظور از شاه ترک و شاه تازیگ شاهان محلی ترکی و تاجیکی هستند که در آن زمان در منطقه بامیان و یا نواحی آن حکمروایی می کردند . نظر دیگری هم وجود دارد که واژه تاجیک هم بشکل تژیک، و تازیک از طرف ترکان به پارسی زبانان حواله گردیده است. بین واج های / ج / و / ژ / همیشه در زبان پارسی تناوب داشته و جایگزین یکدیگر می شده اند. مانند: باژ = باج؛ تاژ = تاج، و پارسی زبانان بدخشانی، ژاله را جاله، و منیژه را منیجه تلفظ می کنند.



زردشتی ها کلاه هایی می پوشیده اند که تاج مانند بوده و یا نوک آن مانند تاج برجسته بوده است که آنرا کلاه « تیز خود » هم گفته اند و تا سال های اخیر در میان مردم مروج بوده است که تصویر زیر مبین این ادعا است.

در نگاره بالا، سنگی در پارسی پالیس حک گردیده است. کلاه های که در این تصویر نشان داده شده است دارای تاج و یا نوک تیز است. و یا تصویر زیر از « ایزیک » (Issyk) شهزاده ساکایی در قزاقستان به تصویر کشیده شده است.

با داشتن و پوشیدن کلاه هایی که در نگاره ها هم نشان داده شدند، دیگران آنها را « تژیک » و یا « تازیک » گفتند که بعدن به « تاجیک » تبدیل شد که در اینجا « تاژ » و یا « تاج » و پسوند « - یک » که پسوند نسبتی است منسوب به « تاج » که در واژه های «پارسیک » و « دریکی » هم پسوند « - یک » پسوند نسبتی است منسوب به « پارسی » و « دریار ». بدین ترتیب، واژه « تژیک و یا تازیک » از دو جز ترکیب گردیده که « تژ، و یا تاژ » بمعنای « تاج » بوده و واژه (پسوند) « - یک » دو معنا را افاده می کند.



اول: پسوند « - یک » صفت نسبتی است منسوب به اسم « تاج » بمعنای « تاجدار » که از همان کلاه زردشتی ها مأخوذ گردیده است.

به استناد به وجه اسم تصغیر در زبان پارسی و شغنانی، به این نتیجه می رسیم که معنای « تاجیک »، « تاجدارک » است. این اسم تصغیر را، بیگانگان بالای پیروان دین زردشت بخاطر داشتن کلاه تاج مانند، مانده اند که بعدن این واژه تعمیم یافته و حتی پارسی زبانان هم این اسم را قبول نموده اند و حالا خود را تاجیک می گویند که در اصل « آری، و یا آریایی » بوده اند.

بنابراین، زبان تاجیکان همان زبان آری «آریایی» است که بعداً در دربار شاهان از آن کار گرفته شده و «دری» گفته شده، و این مردم را بخاطر اینکه کلاه «تیز خود» در دوره زردشتیان پوشیده اند، بنام «تاژیک» یاد نمودند. اکادمیسین محمد جان شکوری، دانشمند بزرگ تاجیک در کتاب «خراسان است اینجا» نوشته است که: «از احتمال دور نیست که پیدایش کلمه «تاجیک» به آیین زردشت و ابستگی داشته باشد... به روایتی «تاجیک» از «تاج» گرفته شده است، وابسته به اینکه زردشتیان کلاه تاج ماندی می پوشیدند که آنرا «تاجی» و «تاجیک» می گفتند. (شکوری، ص. 28؛ ظهورالدین؛ قبادیانی، ص. 20).⁷⁹

تعاریف مختلف از زبان پارسی، دری، و تاجیکی

زبانی که امروز در تاجیکستان بنام تاجیکی، در افغانستان بنام پارسی ی دری، و در ایران کنونی بنام فارسی (= پارسی) یاد می شود، در حقیقت یک زبان بوده که در دوره باستان بنام «آری» و یا «آریایی» یاد شده و این زبان در قرون میانه بنام های پهلوی و پارتی (و یا پارسی اشکانی) یاد شده است. در دوره ساسانیان در کشور پارس، صفت نسبتی پارسی را بخود گرفت. در افغانستان بخاطر اینکه اقوام پارسی زبان (فارسی وان) با هم ارتباط نداشته باشند، زبان پارسی را در افغانستان بنام زبان پارسی دری، و بعداً بنام «دری» یاد نمودند. در دوره شوروی، در سال 1924 نام کشوری بنام تاجیکستان عرض وجود نمود و زبان آنها را اول «پارسی تاجیکی» و بعدن بنام «تاجیکی» یاد شد. با وجود این همه تمایز و نامگذاری ها، شغنائی ها تا اکنون تمام گویندگان همه این زبان ها را بنام «پارسی بون» و یا «پارسی گوی» یاد می کنند که خود پارسی زبانان در افغانستان خود را «فارسی وان» (یعنی گوینده زبان پارسی) یاد می کنند. از نگاه اتنیک (قومیت)، همه پارسی زبانان از نژاد آریایی بوده، و زبان آنها هم آری و یا آریایی بوده که در دوره باستان به صفت یک زبان بین الاقوامی (و یا بحیث زبان Lingua Franca بکار رفته و زبان رسمی دربار شاهان بشمار رفته و بخاطر آن، آنرا «دری» گفته اند. پارسی (که معرب آن فارسی است) و تاجیکی هر دو صفت نسبتی هستند منسوب به پارس و تاجیکستان که نام کشورها هستند (نام قدیمی ایران، پارس بود). «زبان هر قوم آیینی تجلی ذهن و اندیشه اوست» از این نوشته حمید رضا مدد [اف] 80 (ص. 18؛ قبادیانی، ص. 27) استنتاج می گردد که حتی در نامه نگاری – تمام نوشته هایی که وارد و یا صادر می گردند به زبان مردم محل و یا بطور خلص به زبان درباری باید باشند. قسمی که جار الله زمخشری خوارزمی⁸¹ گفته است: «این زبان را از آن «دری» می نامند که همه نامه ها و دفتر ها و نگارش دیوان خراسان بدان زبان نوشته می شود و هر که

⁷⁹ شکوری، محمد جان، خراسان است اینجا، دوشنبه، فرهنگ نیاکان، 1996، ص. 28. یوسف اف، ظهور الدین، تاجیکان در فرهنگ آریایی، «بهار عجم»، 1999.

⁸⁰ مدد، حمید رضا، زبان در عهد سامانیان و عبرت آن برای امروز، «سامان»، 1999، شماره 1-4 (84).

⁸¹ نعمت اف، نعمان، دولت سامانیان، تاجیکان در عصر های نه و ده، دوشنبه: عرفان، 1989.

بخواهد تا به دیوان نامه نویسد، باید که بدین زبان نویسد و نام این زبان «دری» و یا «پارسی دری» از واژه «در» گرفته شده، یعنی: زبانی که در دربار شاه و دیوان او بدان سخن می گویند (زمخشری⁸²، ص. 26؛ قبادیانی، ص. 27).

حتی در آن دوران، طبری، تفسیرش را به این زبان نوشت. بعداً این زبان، زبان رسمی دربار حکمرانان ترک زبان گردید و شگوفاتر شد، مثلاً در دوره حکومت های سلجوقیان، غزنویان، تیموریان، بابریان، و دیگران. حتی در دربار شاهان هند در دهلی و شاهان ترکان عثمانی در ترکیه زبان رسمی دربار بوده است. بدین مناسبت است که این زبان را، زبان دوم دین اسلام، بعد از عربی میدانند.

در دوره سامانیان تا دوره سلجوقیان و غزنویان، هیچ شاعری و یا نویسنده ای، از نام «تاجیک» استفاده نبرده اند. مثلاً ناصر خسرو، که از ناحیه قبادیان کنونی تاجیکستان بوده است، در کدام کتاب اش ننوشته است که ملت اش تاجیک و یا به زبان تاجیکی شعر می سراید. وی با صراحت گفته است که:

من نه آنم که در پای خوگان نریزم مرین قیمتی دُرّ لفظِ دری را

فردوسی، در کتاب شاهنامه حتی یکبار هم از نام تاجیک یاد نکرده است، و نگفته است که شعر من به زبان تاجیکی است، بلکه گفته به زبان پارسی.

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

و یا مولانا جلال الدین محمد بلخی سروده است:

ناله ای کن عاشقانه درد محرومی بگو پارسی گو ساعتی و ساعتی رومی بگو
خواه رومی خواه تازی من نخواهم غیر تو از جمال و از کمال و لطف مخدومی بگو

حافظ در ابیات زیر، زبان خود را گاهی پهلوی، گاهی پارسی، و گاهی دری گفته است و این واژه ها را به شکل مترادف بکار برده است.

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود
چو عندهایب فصاحت فرود شد ای حافظ تو قند او به سخن گفتن دری بشکن
بلبل ز شاخ سرو به گلبنگ پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی
مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی تا خواجه می خورد به غزل های پهلوی

تا قرن سیزدهم، واژه تاجیک در شعر شاعران پر آوازه نآمده است، و بیشتر زبان خود را پهلوی، پارسی، پارسی دری، و یا دری گفته اند و این واژه ها را به شکل مترادف بکار برده اند، و هدف آنها یک زبان بوده است. مثلاً سعدی گفته است:

⁸² زمخشری خوارزمی، جلاله ابو القاسم محمود بن عمر، پیشرو ادب و یا مقدمه الادب، گرد آورنده سید محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، 1342.

هزار بلبل داستان سرای عاشق را بیاید از تو سخن گفتن دری آموخت

و یا نظامی گفته است:

نظامی که نظم دری کار اوست دری نظم کردن سزاوار اوست

و یا فردوسی گفته است:

عجم زنده کردم بدین پارسی	بسی رنج بردم بدین سال سی
طبق ها و از جامه ی پارسی	ز سیمین و زرین شتروار، سی
فزون بود مردان چهل بار سی	ز رومی و مصری و از پارسی

تمام شاعران بزرگ زبان خود را پارسی دری گفته اند، نه تاجیکی. در اینجا مراد از جامه پارسی به معنای جامه ای که در پارس یعنی در ایران بافته شده است، می باشد.

ابن الندیم از قول «عبدالله بن مقفع» در کتاب الفهرست که آنرا در حدود سال 380 هجری قمری نوشته است (الفهرست، ص. 22) گفته است:

«... عبدالله بن مقفع گوید: زبان های فارسی عبارتند از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی، و سریانی است. و پهلوی منسوب است به (پهله) که نام پنج شهر است: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان. و اما دری زبان شهر نشینان بود، و درباریان با آن سخن می گفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبان های اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر است. و اما فارسی، زبان موبدان، و علما و امثال آنان بود، و مردم فارس با آن سخن می گفتند. و خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن می گفتند، و سریانی زبان همگانی، و نوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود.»⁸³

در تاریخ سیستان مسطور است که یعقوب لیث صفار زمانی که دولت مستقل در شهر زرنج سیستان تأسیس کرد، زبان پارسی را 200 سال پس از ورود اسلام به ایران (یعنی در سال 254 هجری شمسی) بعنوان زبان رسمی ایران اعلام کرد و پس از آن دیگر کسی حق نداشت در دربار او به زبانی غیر از پارسی سخن بگوید (تاریخ سیستان، صص. 214 – 217).⁸⁴ و بعد از وی سامانیان این سیاست اش را ادامه دادند.

یک دانشمند دانمارکی بنام کریستین سین و یک دانشمند انگلیسی بنام دینینگ را عقیده بر اینست که واژه «دری» در اصل بر گرفته از «دهاری» بوده و «دهار» نام اصلی سرزمینی است که ما امروز آن را به نام «تخار» میشناسیم و «تخار» معرب «دهار» است. زبان این سرزمین هم در نخست «دهاری»، سپس «دهری» و سرانجام «دری» شده است.

⁸³ ابن الندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه به پارسی از محمد رضا تجدد، تهران، انتشارات اساطیر، 1381، ص. 22
⁸⁴ تاریخ سیستان، تألیف در حدود 445 – 725، به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، تهران: معین، 1381. صص. 124 – 217.

این عقیده دو خاور شناس مسلم نیست. زیرا که نام قدیمی این ولایت تُخارا است، و قول جار الله زمخشری و ابن الندیم معتبر تر است. این صرف یک فرضیه است که بنیاد ضعیف دارد.

زبانِ هخامنشیان و ساسانیان

هخامنشیان و ساسانیان، زبان خود را بنام «آریایی» و یا «آری» گفته اند نه پارسی، یا دری، و نه تاجیکی. مثلاً داریوش اول (522-486 قبل از میلاد)، شاه هخامنشی در سنگ نبشته های خویش در نقش رستم (سطرهای 8-15) و شوش (سطرهای 7-14) خود را هم پارسی و هم آریایی و از نژاد آریایی معرفی می کند. که ترجمه واژه به واژه این سخن داریوش در هر دو این سنگ نبشته چنین است:

« من داریوش شاه بزرگ شاه شاهان... پسر ویشتاسپ، هخامنشی پارسی، پسر پارسی، آریایی، از نژاد آریایی.»⁸⁵

این عبارت را خشایارشا، پسر داریوش نیز در یک سنگ نبشته اش در تخت جمشید (سطرهای 6-13) در مورد نسبنامه خویش تکرار کرده است.

همچنان که ما از کتیبه داریوش در بیستون (ستون 4، سطرهای 89-92) می دانیم، وی زبان این سنگ نبشته را نه پارسی، بلکه «آریا» یعنی «آریایی» خوانده است که ترجمه آن چنین است: «داریوش شاه گوید: به خواست اهورا مزدا این نوشته (من است) که من کردم؛ علاوه بر این به (زبان) آریایی بود، هم روی لوح، هم روی چرم تصنیف شد. علاوه بر این پیکر خود را بساختم. علاوه بر این نسبنامه ترتیب دادم. پیش من هم نوشته و هم خوانده شد. پس از آن، من این نوشته را همه جا در میان کشورها فرستادم.»

از این سنگ نبشته ها چنین برمی آید که زبان فارسی باستان یا زبان عهد هخامنشیان نه با نام کشور و ولایت پارس، بلکه با نام قوم و یا مردم آریایی خوانده می شده است. (یعنی سر زمین آنها بنام «پارس» بوده و آنها خود را پارسی گفته اند، ولی زبان شان را بنام زبان «آریایی» خوانده اند.)

اصطلاح پارسیک یعنی منسوب به پارس، در دوره ساسانی بزبان «آریایی» اطلاق شده که در این دوره، آریایی های ساکن پارس، هم محل سکونت خود را و هم زبان شان را «پارسی» گفته اند.

بنا بر بازیافتهای باستان شناسی در افغانستان در یک سنگ نبشته باختری زبان این کتیبه نیز «آریایی» گفته شده است. این دلیل تاریخی اثبات آن است که اصطلاح «آریایی» در مورد زبان در مثال باختری در سرزمین باختر و به طور عموم خراسان نیز مثل زمان هخامنشیان استفاده می شده است. در تخارستان قدیم، زبان آریایی را بنام زبان «آری»، یاد شده که باز معادل «آریایی» است.

در آریانای باستان، تیره ها و قبیله های متعددی زندگی کرده اند. مثلاً در جغرافیای بدخشان، در هر دره، قومی متفاوت از نگاه زبانی زندگی کرده است: یزغلامی ها، شغنانی ها،

⁸⁵ سیم الدین آف، همانجا.

اشکاشمی ها، واخانی ها، منجانی ها، وردوجی ها، سرغیلانی ها، که هر کدام دارای فرهنگ و زبان منحصر بفرد خود بوده اند. بخاطر مفاهمه و مراوده باید، زبانی که همه این اقوام بحیث مشترک استفاده می کردند. چون در دوران شاهان کوشانی، یفتلی و دیگر شاهان باید یک زبان معیاری را در دربار و حتی در ادارات قلمرو شان بکار برده شود تا با سایر اقوام تبادل افکار و مفاهمه صورت پذیرد. بنا بر این، زبان « آری » را زبان بین المللی و بین الاقوامی قبول نموده اند. در نتیجه، زبان « آری » به زبان « در » و یا زبان « درباری، و یا زبان رسمی دربار » تبدیل گردید و آنرا بنام « دریک » یاد نموده اند که امروز در افغانستان هم بنام « دری » یاد می شود.

سیم الدین اف می نویسد: در زمان ساسانیان (651-224 میلادی) این زبان (آری، آریایی) با نام پارسیگ (شکل اشکانی آن پارسیک) یعنی منسوب به پارس، مرکز شاهنشاهی هخامنشی و بعداً ساسانی خوانده شده که پارسی و معرب آن فارسی ادامه همین اصطلاح است. همچنین عنوان دیگر این زبان، یعنی دری نیز به اصطلاح زمان ساسانیان - دریگ (از در - « دربار » و پسوند « - یگ » یعنی « منسوب به دربار ») ارتباط دارد که آن بعداً همچون عنوان زبان در برابر پارسی و هم صفت آن به کار رفته است.

بنابر این، نتیجه گرفته می شود که زبان پارسی، دری، و تاجیکی، یک زبان بوده که در دوره باستان بنام « آری و آریایی) یاد شده و اکنون در سه کشور مختلف بنام های مختلف یاد می شود. ولی زبان باید به یک نام شناخته شود. مثلاً انگلیس ها، در انگلستان، کانادا، امریکا، زیلاند جدید (نیو زیلند)، و آسترالیایا، اقامت دارند. آنها تابعیت خود را کانادایی، امریکایی، زیلاندی، و آسترالیایی می گویند، ولی زبان خود را بنام زبان آسترالیایی و یا زبان کانادایی، و غیره نمی گویند، بلکه نام زبان خود را انگلیسی می گویند.

و یا عرب ها، در کشورهای مختلف زندگی می کنند. مانند: سوریه، لبنان، فلسطین، مصر، عربستان سعودی، یمن، عراق و غیره. آنها تابعیت خود را سوری، عراقی، مصری ... می گویند و زبان خود را زبان « عربی » می گویند و نمی گویند زبان عراقی، زبان یمنی، زبان قطری و غیره. به همین سبب، آریایی ها (دری زبانان) در کشورهای مختلف زندگی می کنند، ولی زبان آن همان « دری » است. پارسی و تاجیکی واژه های سیاسی هستند که بخاطر شگاف در بین این قوم که فرهنگ، زبان، ادبیات، و تاریخ مشترک دارند، به صفت یک حربۀ سیاسی از آن کار گرفته می شود.

پدید آمدن، ملت تاجیک و زبان تاجیکی بیشتر یک مسئله سیاسی است. تا قرن بیستم، حتی در تاجیکستان کنونی، کسی نگفته که من به زبان تاجیکی صحبت می کنیم، بلکه می گفتند ما پارسی گوی هستیم و یا پارسی بان هستیم. این مسئله بعد از اشغال شوروی از آسیای میانه، مسئله پانترکیسم، و جدال بر سر این مسئله که آیا آریایی های از اقوام بومی آسیای مرکزی بوده اند، یا اقوام مربوط به زبان های آلتایی (قرغیز، قزاق، تاتار، لقی، ازبیک، ترکمن، اوغز، قرلق، و دیگران)، بوقوع پیوست.

مسئله ناسیونالیستی در آسیای میانه: هویت تاجیک در مقابل ترک

در فرهنگ فارسی محمد معین و فرهنگ فارسی عمید⁸⁶ در ذیل واژه «تاجیک» آمده است: غیر عرب و غیرترک؛ آنکه به زبان فارسی تکلم کند؛ مردم فارسی زبان فرزند عرب که در عجم پرورش یافته و بزرگ شده باشد. بیشتر در مقابل ترک استعمال میشود.

طایفه‌ای از نژاد آریین ساکن ترکستان افغان، پامیر، و ترکستان روس که اغلب به زبان فارسی تکلم می‌کنند.

از این تعریفات از واژه «تاجیک» دو مفهوم برداشت می‌گردد که یکی عام است، و دیگری خاص است. مثلاً در لغت نامه های غیاث اللغات، آندراج، فرهنگ فارسی عمید، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ فارسی دهخدا، و شرفنامه منیری، چنین آمده است: غیر ترک و غیر عرب را تاجیک گویند. اگر به این تعریف بطور ژرف بنگریم، این تعریف بسیار عمومی است، و هیچ گره ای را باز نمی‌کند. بخاطری که غیر ترک و غیر عرب را تاجیک گویند، پس در این صورت، پنجابی ها و بنگالی ها هم غیر ترک و یا غیر عرب هستند، با این تعریف آنها هم تاجیک شده می‌توانند. با این تعریف، پشتون ها هم می‌توانند تاجیک باشند، چون آنها هم غیر عرب و غیر ترک هستند.

نکته جالب تر اینکه: اکبر ترسون زاد، از تاجیک چنین تعریفی را بدست می‌دهد: نام تاجیک از آغاز پیدایش اش نسبت به تمام پارسی گویان عجم به کار رفته است. (تورسون زاد، ص. 60)⁸⁷.

بابایف و دیگران چنین نظر دارند که: قبیله های بادیه نشین ایرانی، مانند کوشانیان، ثخاریان، خیونیان، کیداریان و هیتالیان [یفتلی ها] نیز در تشکیل خلق تاجیک سهیم بوده اند (بابایف، ص. 49؛ قبادیانی، ص. 26)⁸⁸.

در ترکیب تاجیکان، قوم های گلچه ای پامیر، پشه ای ها، آرمولی ها [اورمیری] و نظایر ایشان بودند (جاوید، ص. 197؛ قبادیانی، ص. 26)⁸⁹.

این نوع تعریفات، هویت تاجیک را بیشتر سر در گم می‌کند. اول، کوشانیان و دیگران شهر نشین بوده اند، دوم آنها را در شاهنامه فردوسی بنام تورانیان یاد شده اند که دشمن ایرانیان بوده اند، و آنها را ترک گفته است. مثلاً در مورد ارجاسپ خیونی گفته است.

ز ارجاسپ ترک آن پلیدی سترگ
کجا پیکرش، پیکری پیر گریگ

قبادیانی، مردمان پشه ای را از جمله تاجیکان حساب نموده، در حالی در افغانستان آنها جزء قوم پشتون حساب شده، و در این اواخر مستقل شده اند. آنها خود را نه تاجیک و نه پشتون

⁸⁶ حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، سرپرست تألیف و ویرایش: فرهاد قربانزاده، ناشر: اشجع، چاپ نخست: 1389

⁸⁷ تورسون زاد، اکبر، زبان: پیوند اصل ها و نسل ها، «نامه پارسی»، سال اول، تابستان 1375، شماره 1، ص. 60.

⁸⁸ بابایف، ق. امام اف، ش.، تاریخ خلق تاجیک، دستور تعلیم، دوشنبه، 1998، ص. 49.

⁸⁹ جاوید، عبد الحمید، سخنی چند در باره تاجیک ها، تاجیکان در مسیر تاریخ، ص. 197.

حساب می کنند، بلکه خود را «پشه ای» می گویند. چنانچه سعید حقیقی، گزارشگر فارسی بی بی سی، از قول دکتر مجاور احمد زیار، زبانشناس افغان، چنین نوشته است⁹⁰:
زبان پشه ای، زبانی است که جز زبان های هندی به شمار می آید و به شاخه به نام «دردیک» تعلق دارد. همچنان، وی به نقل از عزیز الله شلماچ، یکی از گویندگان زبان پشه ای است، نوشته است: ما در حال حاضر هم فارسی می دانیم و هم پشتو و زمانی که حرف بزیم کسی نمی داند که ما «پشتون»، «تاجیک»، و یا «پشه ای» هستیم و این مسئله تاثیر پذیری زبان پشه ای از این زبان ها را نشان می دهد.

زبان های داردی زیرشاخه ای از زبان های هندوآریایی است که به دلیل مجاورت با زبان های ایرانی شرقی و نورستانی، پیوندهای مستحکم ساختاری با آنها پیدا کرده است. نورستانی زبانیست که در شرق افغانستان بدان سخن گفته می شود. در ابتدا زبانشناسان زبان نورستانی را شاخه ای از زبان های داردی فرض می کردند اما امروزه طبق پژوهشهای گئورگ مورگنشتیرنه - نروژی، زبان نورستانی خود یکی از شاخه های مستقل زبان های هندوایرانیست. زیر شاخه زبانهای داردی عبارتند از: کشمیری، شینه، کله، چترالی (خوار)، کنری، پشه ای، و نورستانی.⁹¹

ولی مفهوم خاص لفظ تاجیک اینست: کسی که به زبان پارسی در آسیای میانه و افغانستان صحبت بکند، تاجیک است. به نظر نویسندگان این مقاله، واژه تاجیک، هر تعریفی که داشته باشند، به معنای غیر ترک و غیر عرب است، ولی بیشتر در مقابل ترک بکار رفته است که معنای تاجیک شهر نشین و از ترک بادیه نشین و بدوی را در تقابل هم قرار گرفته اند. مثلاً رنه گروسه در کتاب «امپراتوری صحرا نوردان» نوشته است:

«... شبانان بینوای ترک و مغول در دوران خشکسالی از روی علف های کمیاب و شنزار ها و از چشمه ساری که خشک شده بطرف چشمه سار دیگری که رو به خشکی بود، روانه شدند تا ترسان و لرزان به اراضی دایر و به مناطق مزروعی مانند پچیلی یا ماوراء النهر می رسیدند. وقتی که چشم شان به آن نواحی دایر و اراضی مزروع می افتاد مدهوش معجز تمدن شهر نشینان و مفتون محصولات فراوان و قصبات پر از حبوبات و ماکولات و فریفته تامل شهرستان ها میشدند.» (رنه گروسه، ص. 4)⁹².

کسانی که مصروف زراعت، فلاح و بازرگانی بودند، در شهر ها سکنه گزین بوده اند، و تاجیک و یا دهگان (دهقان) یاد شده اند. کسانی که زندگی بدوی، و صحرا نشینی و رمه چرانی و حالت کوچگری را داشته اند، بنام «ترک» یاد شده اند. صحرا نشین بر علیه ده نشین قرار میگیرد و ترک علیه تاجیک. در این بیت دقیقی در گرشاسب نامه، واژه «ترک» در مقابل نژاد آریایی و یا ایرانیان بکار رفته است.

90 حقیقی، سعید، زندگی زبانها ۴: زبان پشه ای، [سایت فارسی بی بی سی](#)، 01 دسامبر 2008

91 بر گرفته از دانشنامه آزاد آنلاین [ویکی پدیا](#)

92 رنه گروسه، *امپراتوری صحرا نوردان*، ترجمه به پارسی توسط: عبد الحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1365.

وفا ناید از ترک هرگز پدید وز ایرانیان جز وفا کس ندید.

و یا ناصر خسرو، در بیت زیر در مورد خدمت در ادارات حکومتی سلجوقیان و غزنویان، چنین گفته است:

ترکان رهی و بندهٔ من بودند من تن چگونه بندهٔ ترکان کنم
من نه آنم که در پای خوگان نریزم مرین قیمتی دُرّ لفظِ دری را

و یا قسمی که فردوسی گفته است:

ز ارجاسپ ترک آن پلیدی سترگ کجا پیکرش، پیکری پیر گرگ

می بینیم که «ترک» را غارتگر، متجاوز، خشن، جنگجو و غیره گفته اند، و این بخاطری است که «ایرانیان» و یا همان پارسی زبانان دیگر مجال گرفتن حکومت از آنها را نداشته اند و آنها هرگونه ظلم و تعدی را بر ایرانیان (یعنی تبار آریایی) روا داشته اند. در آسیای میانه بعد از انحطاط حکومت آل سامان، در سال 1004 میلادی تا آخر قرن 20، حکومت در نزد ترک تباران بوده است. خوارزمشاهیان، سلجوقیان، غزنویان، چنگیزیان، تیموریان، قراختانیان، شیبانیان، اشترخانیان، مغولان هند (بابریان)، و غیره. چنانکه خواجه عبد الله انصاری گوید:

عشق آمد و عقل کرد غارت ای دل تو بجان بر این بشارت
ترکی عجب است عشق، دانی کز ترک عجیب نیست غارت

و یا سنایی غزنوی گفته است:

ما خود ز تو این چشم نداریم از ایراک ترکی تو و هرگز نبود ترک وفادار

و یا خاقانی گفته است:

رسم ترکان است خون خوردن ز روی دوستی
خون من خورد و ندید از دوستی در روی من

نظامی هم گفته است:

غارتی از ترک نبردست کس رخت به هندو نسپردست کس

در نوشته بالا دیدیم که تاجیک نام یک قوم نبوده، بلکه کسانی که در ده و یا شهر سکونت داشته اند، آنها را «تاجیک» گفته اند، که ضد آن بادیه نشین و صحرا نورد است.

در اشعار زیر، تاجیک نشانهٔ نرم خویی و مهربانی و ترک نشانهٔ تند خویی و خشونت آمده است.

مثلاً در این بیت مولانا جلال الدین محمد بلخی:
یک حمله و یک حمله، شب آمد و تاریکی
جستی کن و تُرکی کن، نی نرمی و تاجیکی

و یا در این بیت از نورالدین عبد الرحمان جامی:
پیش هندوی چشم خونریزت گشته ترکان زبون تر از تاجیک

و یا در این بیت شیخ سعدی:
شاید که به پادشه بگویند
تُرک تو بریخت خون تاجیک

واژه دهقان به معنای شهر نشین و ایرانی است

واژه تاجیک بر گرفته از واژه پارسی «دهگان» است چون در نوشته دانشمندان که قبلاً ذکر گردید، تاجیک را «دئی» هم گفته اند. واژه «دهگان» که «دهقان» شکل عربی شده آنست، از دو لفظ تشکیل یافته که «ده» به معنای قریه است و پسوند «گان» که پسوند لیاقت و نسبت است و معنای آن منسوب به ده است. این لفظ در قدیم به ایرانی اصیل صاحب ملک و زمین اعم از ده نشین و شهر نشین اطلاق می شده است. این واژه همچنان برابر بادیه نشین، بدوی، چادر نشین، مقابل تازی، مقابل ترک، و مقابل بیگانه استفاده شده است. احتمال می رود که عرب ها، ایرانیان را به سبب اشتغال به زراعت آنها را «دهقان» گفته اند. دهگان، در قدیم به معنی مالک یا دارنده ده بوده است. چون مالکان ایرانی دهقان نامیده می شده اند در اسلام من باب اطلاق جزء به کل، همه ایرانیان را دهقان نامیده اند. فردوسی در کتاب شاهنامه، واژه دهقان را در مقابل اقوام دیگر ذکر می کند. مثلاً در ابیات زیر:

ز دهقان و تازی و پرمایگان
توانگر گزید و گر انسایگان.

که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
ز دهقان و تازی و رومی نژاد

ز ایران و از ترک و از تازیان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
نژادی پدید آید اندرمیان
سخنها به کردار بازی بود

و یا فرخی سیستانی گفته است:

نهاد خوب و ره مردمی از او گیرند
ستودگان و بزرگان تازی و دهقان

گویی که بیکباره دل خلق ربوده ست
از تازی و از دهقان وز ترک و ز دیلم

هر کس به عید خویش کند شادی
چه عبری و چه تازی و چه دهقان

که مستحق تر از او ملک را و شاهی را
ز جمله همه شاهان تازی و دهقان

همچنان، ناصر خسرو هم واژه دهقان را همراهی تازی آورده است.

سواران تازنده را نیک بنگر
در این پهن میدان ز تازی و دهقان

چه چیز است این و پیدایی چه چیز است آن و پنهانی
چه گفته ست اندر این تازی چه گفته ست اندر آن دهقان

جهان رادیده ای و آزمودی شنیدی گفته ای تازی و دهقان
در ابیات بالا که از سه شاعر پارسی گوی (فردوسی، فرخی، و ناصر خسرو) چند مثال
آورده شد، مبین آنست که «دهقان» نام یک قوم بوده است، که با تازی، رومی، ترکی، دیلمی،
و عبری مقایسه شده و در یک ردیف آمده است. دقیقاً که در اینجا، لفظ دهقان، جای نشین
ایرانی و ایرانی تبار آمده است که فعلاً به واژه «تاجیک» تغییر یافته است.

چند معنای دیگر واژه «دهقان» در ابیات زیر از فردوسی:

ندانی که دهقان ز دین کهن
نیچد چرا خام گویی سخن

جهانندیده دهقان یزدان پرست
چو بر باژ برسم بگیرد به دست
نشاید چشیدنش یک قطره آب
گر از تشنگی آب ببند به خواب

نه آیین پر مایه دهقان بود
که آن جامه جاثلیقان بود

یکی دین دهقان آتش پرست
که بی باژ برسم نگیرد به دست

و یا فرخی گفته است:

در سرای ترا خسروان نماز برند
چنانکه دهقان در پیش آذر برزین

و یا قطران تبریزی گفته است:

ز عنبر بر مهش چنبر، ز سنبل بر گلش چوگان
دلش چون قبله تازی رخس چون قبله دهقان

و یا عثمان مختاری گفته است:

در این در روی شاهان است روی قبله تازی
اگر چه خاک ایران است روی قبله دهقان

و یا سوزنی گفته است:

کند به قبله تازی ز بهر کدیه نماز به دل به قبله دهقان کند نماز ادا

و یا نظامی گنجوی گفته است:

زبرزین دهقان و افسون زند برآورده دودی به چرخ بلند

که چون دین دهقان بر آتش نشست بمرد آتش و سوخت آتش پرست

این ابیات از فردوسی، فرخی، سوزنی، عثمان مختاری، قطران تبریزی، و نظامی گنجوی آورده شد، در اینجا مراد از واژه «دهقان»، زردشت، و «دین زردشتی» است. و دهقان به معنای شخص دانا، فهمیده، و با فراست را گفته اند.

همچنان، دهقان به معنای شخص دانا، و با تجربه، و کسی که زراعت و فلاح را بداند و از امور آگاهی داشته باشد، گفته شده است. مثلاً در ابیات زیر از حافظ شیرازی و ناصر خسرو.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجزاز کشته ندروی.

(حافظ)

زیرا که شود خوار سوی دهقان شاخی که بر او بر ثمر نباشد

(ناصر خسرو)

در قاموس دری به انگلیسی محمد نسیم نگهت⁹³، زیر مدخل «دهقان» آمده است که این واژه معرب واژه «دهگان» است که معنای رئیس ده و یا مالک و یا صاحب زمین معنی شده است و از واژه پهلوی دبهیکان (dayheekaan) گرفته شده که در اوستا به شکل دهبومه (dahyuma) که از دهبو (dahyu) و دریهو (darihu) گرفته شده که در سانسکریت به شکل دسیو (dasyu) آمده است. این واژه در روسی به شکل دیکانین و یا دپگان (дегхан) آمده است. در زبان پشتو به شکل «دیگان» آمده که معنای «تاجیک افغانی» را میدهد.

⁹³ نگهت، محمد نسیم، دری - انگلیسی قاموس، موسسه انتشارات آریانا، دهکی نعلبندی قصه خوانی بازار پشاور، 2010.

در کتاب افغان قاموس (فارسی- پشتو)⁹⁴، تألیف افغانی نویس در زیر مدخل «دهقان» آمده است.

کلی مشر، ملک

کلیوال

بزگر، دهکان، کریخ، کړندوی

و در ذیل واژه «تاجیک» نوشته است: تاجک، دیگان

همچنان در کتاب پښتو – دری قاموس⁹⁵، در ذیل واژه «دیگان» آمده است:

دیگان اسم مذکر است که معنای آن «تاجک» است، جمع مذکر آن «دیگانان»، مؤنث آن «دیگانه» و جمع مؤنث آن «دیگانانی» است.

اینکه می گویند که واژه تاجیک، از واژه «تاج» گرفته شده، یک خیال پردازی است. زیرا که واژه «تاج» شکل معرّب واژه پهلوی «تاگ» است که شکل هخامنشی آن «تکه» (taka) است.

در مورد اینکه دهقان یعنی زراعت پیشه و یا بازرگان است، پوپوف، یک دانشمند گیاه شناس روسی که در آسیای میانه پژوهش هایی انجام داده، نوشته است: هر جا که تاجیکان بسر میبرند، آثار و بقایای عالی کشاورزی، انواع پر بار و ارزشمند گیاهان دیده می شوند. (مس اف، 146؛ قبادیانی، ص. 55).

همچنان، گریبنکین، الف. د. گفته است: تاجیک کسی نباشد خواه سوداگر خواه روحانی یا عمل دار [مامور]، اگر قدرتش رسد، زمین دار است، و زمین خود را اجاره داده، اکثراً آنرا چند سال نمی بیند، ولی همیشه می کوشد آنرا به یک تاجیک اجاره بدهد. بهترین باغات و تمام تاک زار ها فقط به آنها متعلق اند.... (گریبنکین، ص. 20؛ قبادیانی، ص. 62).

غلچه و یا غرچه کیست؟

دکتر علی احمد کهزاد، تاریخ نویس شهیر افغان در کتاب تاریخ ادبیات افغانستان (ص. 12) نوشته است که: در دره ها و کوه های این مملکت [افغانستان] 20 لهجه و زبان مختلف بمشاهده رسیده که بعضی مثل دستۀ غلچه یا زبانهای پامیری و اورمیری و پراچی جزء شاخه شرقی خانواده آریایی می باشند. وی افزوده است: لهجه های دسته غلچه ای عبارت است از:

⁹⁴ افغانی نویس، عبدالله، افغان قاموس (فارسی – پشتو)، جلد اول (آز)، انتشارات خیری، کابل، 1388 ه. ش.
⁹⁵ حمید خیرندویه تولنه، پښتو – دری قاموس، لومری او دویم ټوک، د پښتو ټولنی دلغاتو د ځانگی له خوا، کابل، 2010.

منجانی، اشکاشمی، زیبایی، واخی، شغنی، روشانی، یغناپی⁹⁶، ونجی، یزغلامی و غیره. این لهجه ها در دره های مختلف پامیر معمول است و بعضی از آنها متروک شده اند⁹⁷. آقای دکتر محمد معین در حاشیه برهان از دائرة المعارف اسلامی آرند: غلچه، در فارسی به معنی روستایی است و به قومی از نژاد ایرانی ساکن افغانستان اطلاق می شود که در «وخان» و «بدخشان» اقامت دارند و به زبانهای ایرانی که با فارسی اختلاف دارند، تکلم کنند (دائرة المعارف اسلام، افغانستان، طبع فرانسوی، ج. 1، ص. 157، ستون 2). دوکتور صاحب نظر مرادی نوشته است: « یکی از نام های تاجیکان کوه نشین بنام « غرچه » یا « غلچه » بوده است. ترکیب قدمت این واژه قدمت و ریشه کهن آنرا می رساند. مثل « غر » در زبان اوستایی « کوه » و « غرچه » و « غرچ » و « غرچستان » به معنای « ناحیه کوهستانی » است. « کوه نشین »، و « غرچ » و « غرچستان » به معنای « ناحیه کوهستانی » است. ناحیه بخش علیای مرغاب (مرو) که پیش از آغاز قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری شمسی) شاهزاده نشین علیحده ای را تشکیل می دادند که « غرچستان » نامیده میشدند. شائر، محقق انگلیسی بیشتر از همه اصطلاح « غرچه » را بکار برده و می گوید که ساکنان کولاب، مسجاه، پامیر، قراتگین، درواز، روشان، شغنان، واخان، بدخشان، زیباک با سنگلیچ، و منجان و غیره را همسایگان ترک ایشان « غلچه » می نامیدند. در مجموعه مطالبی که در فقه اللغة ایرانی بزبان آلمانی بقلم گیگر دیده میشود که نویسنده کلمه « غلچه » را نام و عنوان مشترک ساکنان ایرانی دره پامیر بدخشان که بهر دو گویش سخن میگویند، میداند. درواز، کولاب، قراتگین، و بدخشان از ناحیه اخیر الذکر مستثنی گردیده اند.» (مرادی، ص. 310؛ قبادیانی، 34).

قرن بیستم و سیاست بازی های ازبک سازی و تاجیک سازی در آسیای میانه

مسئله ملت سازی ازبک و تاجیک یک مؤلفه سیاسی بود، بویژه در دوران حکومت شوروی در آسیای میانه بر سر موضوع اینکه آیا تاجیکان مردم بومی و اصلی آسیای میانه هستند و یا ترک ها.

در بین سالهای 1920 و 1924 خانان بخارا یک کشور مستقل بنام «جمهوری خلق بخارا» یاد میشد. مناطق شمالی تاجیکستان (یعنی خجند)، مربوط به ایالت سمرقند و مناطق شرقی تاجیکستان (یعنی تمام مناطق کوهستانی پامیر) متعلق به ایالت فرغانه بود که این هر دو ایالت (سمرقند و فرغانه) توسط حکومت مرکزی ترکستان روس اداره میشد. بعد از بقدرت رسیدن شوروی ها، ترکستان بنام جمهوری خود مختار در اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شد (ژهاک، ص. 2).

اینکه در اتحاد جماهیر شوروی چرا ملت سازی شروع شد، وابستگی به منطق و فلسفه تکامل بلشویک ها داشت که گفتند: انقلاب کارگر ها (پرولتاریا) زمانی امکان پیروزی دارد

⁹⁶ یغناپی در وادی زرفشان در تاجیکستان در نزدیکی دوشنبه تکلم می گردد.

⁹⁷ کهزاد، احمد علی، تاریخ ادبیات افغانستان، 1330، صص. 12 - 13.

که پیش از آن انقلاب ملی و دموکراتیک پی ریزی شود و به شکل گیری یک «ملت واحد» انجامد. از اینکه این پیش شرط در سر زمین های آسیای میانه وجود نداشت، بناءً، شروع به اساس گذاری ملی نمودند تا این کمبودی را هر چه زود تر رفع نموده به انقلاب پرولتاریایی دست یابند، و این طرح در سال 1924 عملی شد (ژهاک، ص.3).

از آنجا که زبان، یگانه مؤلفه شناخت هویت اجتماعی است، ملت سازی را بر مبنای زبان قرار دادند. اگر بیشتر مردم آسیای میانه دو زبانه بودند و به زبان های پارسی و ترکی صحبت میکردند، ترک ها زبان پارسی را به چالش کشیدند، و ملی گرایی (ناسیونالیزم) ترکستانی را گسترش دادند. بنا براین، تا سال 1924، هیچ زبان، بنام «زبان تاجیکی» وجود نداشته است، و پس از سال 1924، به زبان پارسی آسیای میانه، «زبان تاجیکی» اطلاق گردید و در سال 1929 جمهوری مستقل بنام تاجیکستان تشکیل شد. یعنی پیش از سال 1929، کشوری به این نام موجود نبوده است. دکتر جلال متینی نوشته است: در مقاله ای «اول خویش، دوم درویش...» آمده است که در آغاز انقلاب بلشویکی، ایرانیان سمرقند به تأسیس «انجمن دانش فارسیان» دست زده و «روزنامه ی پارسی» به خط پارسی – عربی به نام شعله ی انقلاب (1919 – 1921) در این شهر منتشر کرده بودند، هنگامی که این روزنامه به علت کمبود خواننده در اکتبر 1919 تعطیل میشود، کمیسیون ترکستان (مأمور از مسکو) تلگرافی دریافت میکند بدین مضمون که لنین خواستار نشر روزنامه ی اقلیت هاست. پس نشر شعله ی انقلاب در دسامبر 1919 از سر گرفته می شود. بدین جهت تقریباً با اطمینان میتوان گفت تا سال 1924 که لنین زنده بود موضوع «زبان تاجیکی» به جای زبان فارسی مطرح نبوده است.⁹⁸

گفتگویی که اسفند یار آدینه (گزارشگر بخش بی بی سی فارسی) با صفر عبدالله دانشمند تاجیک انجام داده وی چنین پاسخ داده است که استعمال کردن ملتی بنام تاجیک بجای پارسی یک هدف سیاسی بود. پیداست که تفرقه باید می انداختند و حکومت می کردند. جز فارسی ما زبانی نداریم و در طول هزار سال هم قوم تاجیک بوده، اما هیچ جایی که سخن از زبان می رود، زبانی بنام «تاجیکی» وجود نداشته است. این تعبیری است که استالین و یارانش به ملت ما بار کردند. و از سوی دیگر میدانید که در زمان استالین هیچ کسی جرأت رد کردن نداشت. هر کسی رد کرد، سرش از تنش جدا شد.⁹⁹

یک نکته بسیار مهم اینست که ما، «ایرانیان آسیای میانه» و یا «تاجیکان» هستیم، چون کلمه «تاجیک» جز «فارس» معنای دیگری ندارد، پارسی زبان یا ایرانی پارسی زبان. در

⁹⁸ متینی، جلال، صدر الدین عینی، زبان فارسی، و تاجیکستان، ثور 1393، موجود در سایت انترنتی زیر:

<http://parsianjoman.org/?p=1171>

⁹⁹ آدینه، اسفندیار، گفتگو با صفر عبدالله، دانشمند تاجیک، در باره هویت ایرانی و تاجیکی، 06 سپتمبر، 2014، موجود در [تارنمای بی بی سی فارسی](#).

قدیمترین کتابها، از جمله در دیوان لغات اللترک محمود کاشغری هم آمده است که «تازییک» همان فارس است.¹⁰⁰

عبد القادر محی الدین أف نوشته است که پارسی زبانان آسیای میانه را خود را بخاطری تاجیک می گفتند که تحت فشار بودند. آنها را به دو چیز متهم میکردند. اول در وقت آمار گیری و سر شماری وقتی که آنها خود را «پارسی زبان» می گفتند، آنها را می گفتند پس از مملکت ما بیرون شوید شما پارسی زبان ایرانی هستید، پس به ایران بروید، و یا آنها را می گفتند، تو که پارسی هستی، پس ایرانی هستی، پس شیعه هستی. مردم بنا بر حساسیت سیاسی خود را پارسی گفته نتوانستند، و خود را «تاجیک» گفتند، بعد زبان خود را زبان پارسی گفته نتوانستند، و آنرا تاجیکی گفتند که این پدیده بدیع به نسبت حساسیت های سیاسی و ملی گرایي بوجود آمد. (محی الدین أف، ص. 375؛ قبادیانی، ص. 69).

گفتگویی که اسفند یار آدینه، گزارشگر فارسی بی بی سی با اکادمیسن محمد جان شکوری محقق و دانشمند فقید تاجیک انجام داده، خیلی جالب و تعجب آور است. این مصاحبه زیر عنوان «زبان فارسی آسیای میانه ضربه های سختی دیده است» نشر شده است و در این نوشته، شمه ای از آن را در اینجا نقل می کنم.¹⁰¹

گزارشگر (اسفند یار آدینه): استاد، قبل از سال 1925، پیش از آن که جمهوری تاجیکستان بنیاد شود، مردم آسیای میانه، بویژه [در] شهرهای سمرقند و بخارا، آیا خود را تاجیک میگفتند؟

شکوری: به طور رسمی «تاجیک» میگفتند، لیکن در بین ضیائیان [اهل سواد]، تاجیک گفتن بسیار رواج نداشت. من در کتاب «خراسان است اینجا» حکایت کردم یک واقعه را که خودم دیده بودم. در سال 1939 در کشور شوروی سرشماری اهالی [جمعیت] برگزار شد. همان وقت من بچه [خورد] بودم، در بخارا بودم.

چون آنهایی که رویخط [احصائیه گیری] می کردند اهالی را، به خانه ما آمدند، من با عمه ام هر دو در یک حویلی بودیم، زندگی میکردیم، عمه ام پیرسال بود، لیکن با سواد و از دنیا اندک خبردار. وقتی که سوال کردند که «ملت شما چیست؟»، عمه ام گفت، که «فارس». بعد به او گفتند که «آه، شما فارس هستید، پس ایرانی هستید مگر؟ پس شیعه هستید مگر؟ آه، فارس، این ایرانی و شیعه است».

بعد عمه ام گفت که: «نی، نی، خدا نگاه دارد، بچیم [بچه ام]، من ایرانی نی، من شیعه نی». «خیر، این طور که باشد، فارس نی- دیه. که شما، ملت تان چیه؟». بعد گفتند که: «خیر، بچه ام، تاجیک نویسید».

بعد آنها گفتند: «ایه! آه، شما فلغری و مسچاهی می؟ روید، نباشد مسچاه- به. چرا در این جاها گشتید؟»

¹⁰⁰ همانجا.

¹⁰¹ متن کامل گفتگوی اکادمیسن محمد جان شکوری تحت عنوان: «زبان فارسی آسیای میانه ضربه های سختی دیده است»

[یعنی این خود را که تاجیک می گویند شما از فلغر و یا مسچاه که (شهر های در تاجیکستان کنونی هستند) هستید؟ اگر اینطور است پس به مسچاه بروید. چرا اینجا اقامت دارید؟ یعنی اینجا ازبکستان است نه تاجیکستان که شما ملت خود را تاجیک می گویند.]
 عمه ام گفتند: «ای نه، بچه ام، من کجا میرم این پیری- به؟ من مسچایی نی.»
 [بین بچیم، من در این پیری کجا بروم؟ من مسچاهی نیستم.]
 آنها گفتند: «خیر، نباشد تاجیک نی. آه، کی شما؟ من چه نویسم شما را؟»
 [پس شما که تاجیک نیستید، ملت شما چیست؟ هویت شما را چه بنویسم؟]
 بعد عمه ام گفتند که: «خیر، اکنون نویسد، هرچه که خواهید.»
 بعد یکیش گفت: «شما ازبیچکا! (ازبک زن، به زبان روسی) و افزود که: «فراموش نکنید! من شومایه «ازبیچکا» می نویسم.»
 [بعد یکی از آنها گفت که شما یک «زن ازبک» هستید، و افزود که فراموش نکنید که من شما را ازبیچکا (زن ازبک) می نویسم.]
 همین طور، اول «فارس» گفت عمه ام خودش را، فارس قبول نشد که بعد «تاجیک» گفت. تاجیک هم قبول نشد که بعد «ازبیک» نگفت خود را و به وی گفتند که «شما ازبیک هستید!»

یکی از جمله مبارزین سرسخت در قبال آزادیخواهی تاجیکان از زیر سلطه پانترکیست ها در دوران شوروی، یک جوان برومند شغنی، بنام شیرین شاه شاه تیمور بود. دیگران از ترس استالین چیزی نمی گفتند و به دُهل او میرقصیدند، ولی وی در همان دوره برای استالین نامه نوشته است که متن آن قرار زیر است:

برای ازبک ساختن زبان رسمی در جمهوری بخارا بهانه مضحکی ساخته اند، یعنی اینکه زبان امیر بخارا ازبکی است، پس زبان رسمی این جمهوری هم باید ازبک باشد. «زبان پارسی زبان امیران [بخارا] بشمار میرفت، هر چند که خود امیر ازبک بود، و در امارت او هم پارسی همچون زبان متمدن و ادبی، که نه تنها در آسیای میانه، بلکه در کشور فارس [ایران] افغانستان، و هندوستان نیز انتشار یافته است، به صفت زبان دولتی جاری بود. این چیز آخر دلیل بی معنی، پوچ و جاهلانه است. مثل تعقیب زبان روسی در روسیه بعد انقلاب [اکتوبر] به بهانه آنکه این زبان دولتی حکومت پادشاهی نیکولای دوم بود.» (قربان علم شاه، ص. 103؛ قبادیانی، ص. 64).

شیرین شاه شاه تیمور را به بهانه اینکه با سازمان ناسیونالیستی ضد شوروی دست دارد و بنابر این اتهام در مسکو توقیف شد، و بعداً توسط دادگاه عالی (سنتره محکمه) نظامی اتحاد جماهیر شوروی (USSR) محکوم به شدیدترین جزا شد. وی در 27 اکتوبر 1937 اعدام گردید.

نتیجه گیری بخش سوم

در بحث این نوشته از واژه تاجیک، دو مفهوم برداشت می گیرد که یکی عام است و دیگری خاص. عام اینکه نظر به تعریف بسیاری از لغت ها که غیر عرب و غیر ترک را تاجیک

گویند. یعنی ترک ها و عرب ها مردمان بدوی و صحرا نشین بوده اند، و در مقابل آنها، ده نشین، شهر نشین و یا کسی که به امور کشاورزی اشتغال داشت، بنام «تاجیک» یاد می شدند. قسمی که اینها بنام «دهقان» و یا دهگان هم یاد شده اند. اما، مفهوم خاص آن، تاجیک به کسی گفته میشود که به زبان پارسی تکلم کند، می باشد.

پدیده زبان تاجیکی یک پدیده سیاسی است و نو ظهور است که تا قرن بیستم (تا سال 1924) شاعری و یا نویسندگی نرفته است که من به زبان تاجیکی شعر می سرایم و یا می نویسم. ناصر خسرو که از ناحیه قبادیان تاجیکستان است، زبان خود را دری و پارسی گفته است. حتی سامانیان زبان خود را پارسی و پارسی دری گفته اند. حالا در قرن بیست و یکم از عین ناحیه قبادیانی، پروفیسور رحیم قبادیانی سر بر می آورد، و می گوید من به زبان تاجیکی حرف می زنم. اصلاً این موضوع سیاسی است و بر می گردد به ناسیونالیسم و یا ملی گرایی قومی که آیا ساکنین بومی آسیای میانه تاجیکان بوده اند و یا ازبکان. بدین خاطر صدر الدین عینی اصطلاح «زبان تاجیکی» را ابداع کرد. اگر میگفت من پارسی گوی (پارسی زبان) هستم، برایش می گفتند که پس تو ایرانی هستی و به ایران بر گرد. روی مجبوریت، در سال 1924 زبان پارسی در آسیای میانه به «زبان تاجیکی» تغییر یافت و در سال 1929، از بطن این مولفه سیاسی، یک جغرافیای واحد سیاسی بنام تاجیکستان تشکیل شد. در افغانستان هم زبان پارسی، اول بنام زبان پارسی دری، و بعداً به شکل اختصار بنام «دری» پدید آمد. در حالی که در کتاب های قدیمی، «قرائت فارسی» بود نه دری.

هدف از این نوشته این بود، آنها یی که پشه ای ها، اومری ها، نورستانی و پامیری ها را جز قوم «تاجیک» حساب می کنند، و یا بعضی ها بطور خواسته و یا نا خواسته، آگاهانه و یا نا آگاهانه خود را «تاجیک» می گویند، باید خاستگاه آن، معنای آن، کار برد آن، مسئله سیاسی بودن آن، و دیگر مؤلفه های آنرا بدانند، تا سر در گم نباشند.

در بخش چهارم، بیشتر روی قوم غلچه ای و تاجیک کوهی بحث خواهد شد.

بخش چهارم

شغنائی ها: غلچه ای یا پامیری؟

در بخش سوم این جزوه، در مورد واژه «تاجیک» و خاستگاه آن به تفصیل بحث گردید. اصلاً واژه تاجیک به معنای دهقان و ده نشین بوده که در مقابل بادیه نشینان ترک و عرب بکار رفته است.

یعنی کسانی که زندگی ده نشینی و یا شهر نشینی را داشته اند بنام دهی، دهاتی، شهری، و کشاورز (دهقان) شناخته شده و در مقابل کسانی که زندگی چادر نشینی و صحرا نشینی را داشته اند، بنام تاجیک یاد شده اند. حتی نام تمام اقوام ایرانی (آریایی)، بنام دهقان یاد شده است. مثلاً در این بیت فردوسی در شاهنامه ببینید:

ز ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود

در بیت بالا، واژه «دهقان» با واژه «ایران» در بیت قبلی به شکل مترادف بکار رفته است. بدین سبب، دهقان یعنی آریایی و یا ایرانی است (نه ایران با حدود سیاسی کنونی، بلکه ایران بزرگ در نظر است) و یا قسمی که فرخی گفته است:

گویی که به یکباره دل خلق ربوده ست از تازی و از دهقان وز ترک و ز دیلم

هر کس به عید خویش کند شادی چه عبری و چه تازی و چه دهقان

دیده می شود که نام دهقان، در اینجا نام یک قوم پذیرفته شده که با دیگر اقوام به شکل مترادف بکار رفته است.

پس این یک ثبوت است که نام قوم ایرانی، دهقان بوده است، و دهقان کسی است که در ده می نشیند و صاحب ملک و زمین است و طبیعی است کسی که بیابانگرد و زندگی صحرائی داشته باشد، دهقان نیست. در این معنی در بخش قبلی به تفصیل نوشته ام. بطور عام، تاجیک کسی است که زندگی شهر نشینی داشته است. در فرهنگ فارسی حسن عمید و فرهنگ فارسی معین تاجیک به معنای غیر ترک و غیر عرب آمده است. یعنی ترک و عرب بادیه نشین بوده اند. در اینصورت، پشتون ها، بنگالی ها، پنجابی ها و دیگر اقوام هم بطور عام تاجیک و دهقان گفته می شوند، چون آنها هم زندگی شهر نشینی داشته اند. در زبان پشتو تاجیک را «دیگان» می گویند. ولی بطور خاص، تاجیک به کسانی اطلاق می گردد که در خانه های شان به زبان «پارسی» گپ بزنند که بنام «پارسی گوی» و یا «پارسی زبان» و یا در زبان عوام بنام «فارسی وان» یاد می شوند.

این تعریف عام از تاجیک بوده است که مؤلفه هویت قومی بعضی از اقوام را غامض و پیچیده ساخته است.

بابایف و دیگران چنین نظر دارند که: قبیله های بادیه نشین ایرانی، مانند کوشانیان، تُخاریان، خیونیان، کیداریان و هیتالیان [یفتلی ها] نیز در تشکیل خلق تاجیک سهیم بوده اند (بابایف، ص. 49؛ قبادیانی، ص. 26)¹⁰².

در ترکیب تاجیکان، قوم های قلچه ای پامیر، پشه ای ها، آرمولی ها [اورمیری] و نظایر ایشان بودند (جاوید، ص. 197؛ قبادیانی، ص. 26)¹⁰³.

و اکبر تورسون زاد از تاجیک چنین تعریفی ارائه میدارد: نام تاجیک از آغاز پیدایش اش نسبت به تمام پارسی گویان عجم به کار رفته است. (تورسون زاد، ص. 60)¹⁰⁴.

از تعاریف بالا دیده می شود، که تعریف مشخصی از قوم و تبار تاجیک نشده، بعضی ها خیلی عام اند که حتی اقوام پشه ای و اورمیری را شامل تاجیک ساخته اند، و در بعضی تعاریف تنها و تنها پارسی گویان را «تاجیک» گفته اند.

از اینکه اقوام غلچه ای را بطور عام جزء تاجیک شمرده اند، این مقاله این موضوع را مورد مذاقه قرار میدهد که چرا زبان های پامیری را بنام زبان های غلچه ای و یا چرا وخی ها و شغنانی ها و سایر اقوام کوهستانات بدخشان را بنام «قوم غلچه ای» میخوانند.

واژه غلچه ای از کجا به میان آمده است؟

اولین کسی که در مورد زبان های غلچه ای تحقیقات نموده بنام رابرت بی. شاو (R.B. Shaw) بریتانیایی است که در سال 1876 کتاب تحقیقی زیر عنوان «در مورد زبان های غلچه: وخی و سریقولی»¹⁰⁵ نوشته که از طریق ژورنال مجتمع آسیایی بنگال (Asiatic Society of Bengal) به نشر رسیده است.

شاو زبان های غلچه ای را چنین تعریف نموده است: گویش هایی هستند که در دره ها به آنها تکلم می گردد و این دره ها به ترتیب از سطح مرتفع پامیر (Pamir Plateau) بطرف شرق و غرب آن سرا شیب شده اند. آنها عضو یگ گروه گویش های خویشاوند بوده که در منطقه علیای رود اکسوس (رود آمو) بسر می برند. سریقولی¹⁰⁶ تنها در شرق پامیر قرار دارد و دریای آن یکی از معاونین رود یارکند است. ساکنین کولاب، مچا [مسچاه]، قراتگین [وادی رشت]، درواز، روشان، شغنان، واخان، بدخشان، زیباک و یا سنگلیچ، منجان و دیگران توسط همسایگان ترک تبار شان عموماً بنام «غلچه» شناخته شده اند. آنها بیشتر مسلمانان شیعی بوده، و برای افهام و تفهیم با یکدیگر خواه به زبان پارسی و خواه به گویش های خویشاوند دیگر شان صحبت می کنند. آنها هم تاجیک یاد شده که معنای اصلیت ایرانی

¹⁰² بابایف، ق. امام آف، ش. تاریخ خلق تاجیک، دستور تعلیم، دوشنبه، 1998، ص. 49.

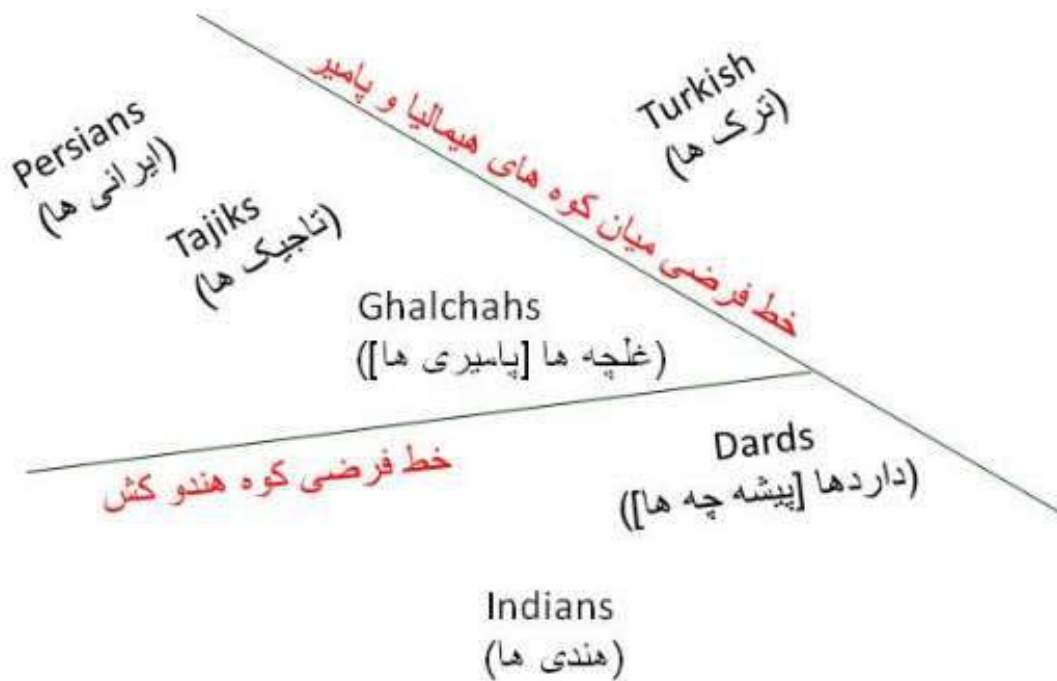
¹⁰³ جاوید، عبد الحمید، سخنی چند در باره تاجیک ها، تاجیکان در مسیر تاریخ، ص. 197.

¹⁰⁴ تورسون زاد، اکبر، زبان: پیوند اصل ها و نسل ها، «نامه پارسی»، سال اول، تابستان 1375، شماره 1، ص. 60.

¹⁰⁵ On Ghalchah Languages (Wakhi and Sarikoli)

¹⁰⁶ حالا تعداد زیاد واخانی هم در سریقولی بسر می برند.

را میدهد. و این تاجیکان یک طبقه ای از نفوس ترکستان غربی را تشکیل میدهد که آنها هم مانند ایرانی ها با قبیله های ترک تبار آمیخته شده اند. اینها باشندگان اصلی این سرزمین بوده و از نسل تورانیان هستند و هیچ گونه اثری دیگری از ساکن بودن کدام قوم دیگر، غیر از این اقوام آرانی در آنجا دیده نمی شود. تاجیک ها در جلگه ها گونه ای از پارسی را صحبت می کنند که یک کمی در قسمت تلفظ واژه ها و چند لغت خاص، از زبان پارسی ایرانی یک کمی فرق دارد. بدخشی ها فقط همان گویش را اقتباس نموده در ظرف چند قرن اخیر یک گویش و یا با یک لهجه محلی ای از آن زبان صحبت می کنند که این گویش پارسی آنها به تدریج با داد و ستد از همسایگان خویشاوند شان به آنها راه یافته است. فقط بعضی از اقوام منزوی در دره های بالا تر در جنوب و شرق بدخشان مانده اند که از نژاد آریانی (Aryan) زیر شاخه فرعی ایرانی (Persic) نامیده می شوند که لغت و ترکیب واژه های آنها اینرا به اثبات میرساند. تاریخ در مورد ورود آنها در مورد جایگاه فعلی شان چیزی بیان نمی کند، و همچنان معلوم نیست که آنها به این مکان چه وقت آمده اند. فرهنگ و سنت شان هم در این مورد چیزی بیان نمی کند. شاید یگانه چیزی که اینها را بیان می کند، زبان شان است. بر بنیاد آن، ما جایگاه جغرافیایی آنها را در نظر می گیریم. اگر یک خطی بطور مایل در روی یک برگه از بالا از گوشه چپ به طرف گوشه راست ترسیم کنیم که آن نشان دهنده بخش تقسیمات آبی در هیمالیا- پامیر باشد. پس در میان این خط مایل بشکل افقی از طرف چپ آن یک خط افقی را رسم می کنیم که تا با آن یک زاویه را بسازد که این خط نمایندگی از هندوکش می کند. قبایل (و یا اقوامی) که ما در نظر داریم در زاویه حاده شمالی هندوکش قرار دارند. در حالی که در قسمت زاویه منفرجه آن قبایل دیگری زندگی می کنند که بنام دارد ها (Dards) یاد می شوند. آنطرف کوه های پامیر ترکان کاشغری زندگی می کنند. با آنها، گلچه های کدام پیوند زبانی ندارند.



و اگر آنها نخستین قبایل مهاجر بطرف شرق نژاد ایرانی باشند، ما باید توقع داشته باشیم که آنها هیچ گونه پیوند ریشه با دیگر همسایگان شان – یعنی با دارد ها – ندارند، نسبت به پیوندی که با اسلاف شان ایرانی ها و تاجیکان دارند. در طی قرون متمادی که آنها در همسایگی یکدیگر اقامت داشته اند، تبادل و ازگانی بین آنها صورت گرفته است. دارد ها از نژاد هندی هستند. قسمی که میدانیم زبان های ایرانی و زبان های هندی از یک منبع اصلی منشعب شده اند. و هر فرزند برخاسته از آنها، انشعابات دیگری را بوجود آورده است. قسمی که پارسی و هندی خواهر ها هستند، غلچه و داردو (Dardu) از نقطه نظر پیوند خویشاوندی ی زبانی، با هم دختران خاله (cousin) هستند و ما باید این ارتباط متمایز را در نوعیت زبان ها و گویش آنها توقع داشته باشیم (شاو، صص. 1-2).¹⁰⁷

زبانهای داریک جزء زبان های «پیشه چه» می آیند که شامل کشمیری، شینه، کلشه، چترالی (خوار)، کنری، پشه ای، و نورستانی می شوند.¹⁰⁸ اما امروزه طبق پژوهشهای گئورگ مورگنشتیرنه نروژی، زبان نورستانی خود یکی از شاخه های مستقل زبان های هندوایرانی است.

¹⁰⁷ Shaw, Robert B. (1870), On Ghalcha Languages (Wakhi and Sarikoli), in Journal and Proceeding of the Asiatic Society of Bengal, 46, pp. 1-2.

¹⁰⁸ بر گرفته از دانشنامه آزاد آنلاین [ویکی پدیا](#)

بعد از اینکه رابرت شاو بریتانیایی در سالهای 1876 و 1877 در مورد زبان های سریقولی، وخی، و شغنانی تحقیقات کرد، در سال 1895 ایوانف روسی در این زمینه تحقیقات نموده است. ولی تحقیقات گسترده در این زمینه در قرن بیستم آغاز شده است که در این عرصه پروفیسور زروبین (Zarubin) در سالهای 1924، 1928، 1937، و 1960 به بدخشان تاجیکستان و منطقه پامیر سفر نموده و تحقیقات گسترده را انجام داده است. وی بعد از دریافت پروژه های تحقیقات دانشمندی چون سکال آوه، داد خدایف، کرم شاه یف، پاخالینه، ایدلمان، و دیگران، مکتب روسی زبان های اقلیت ایرانی را بنیاد نهاد. این شاید زروبین بوده که نام غلچه را به پامیری تبدیل کرده باشد. بخاطری که روس های اول این مردمان را بنام «تاجیک کوهی» می شناختند. و این یک نام اشتباه بوده که با دیگر تاجیکان مغالطه میشد، چون بسیاری از تاجیکان (کسانی که بزبان پارسی گپ میزنند) در کوهستانات زندگی می کنند. بخاطر بیرون بر آمدن از این بن بست، روس ها، این اقوام را بنام «مردم پامیر» یاد نمودند.

منوچهر ستوده، در مقدمه ای که بر تاریخ بدخشان (نوشته سنگ محمد بدخشی) نوشته است (دییاجه، ص. 21): در دره های پامیر غربی ایرانیانی زندگی می کنند که همسایگان تاجیک ایشان، آنها را «غلچه» می خوانند، و روس ها [آنها را] بنام «گرنیه تاجیکی» (Gornije Tadjiki [به معنای تاجیک کوهی] می نامند (اسمی که روس ها به ایشان داده اند، اسم بی مسمایی است و اغلب با تاجیکان ناحیه درواز و قراتگین [وادی رشت]، و وادی زر افشان اشتباه می شوند) یا به نام «پامیرسکو نرودی» (Pamirsku Narody) به معنای «مردم پامیر» خوانده شده اند. ساکنان این ناحیه خود را «تاجیک» می دانند (نامی که باز تولید اشتباه خواهد کرد) و همسایگان خود را در درواز به زبان تاجیکی سخن می گویند، «پارسی گوی» می نامند.¹⁰⁹

دکتر علی احمد کهزاد، تاریخ نویس شهیر افغان در کتاب تاریخ ادبیات افغانستان (ص. 12) نوشته است که: در دره ها و کوه های این مملکت [افغانستان] 20 لهجه و زبان مختلف بمشاهده رسیده که بعضی مثل دسته غلچه یا زبانهای پامیری و اورمیری و پراچی جزء شاخه شرقی خانواده آریایی می باشند. وی افزوده است: لهجه های دسته غلچه ای عبارت است از: منجانی، اشکاشمی، زیباکی، واخی، شغنی، روشانی، یغنابی¹¹⁰، ونجی، یزغلامی و غیره. این لهجه ها در دره های مختلف پامیر معمول است و بعضی از آنها متروک شده اند¹¹¹.

در منابع پارسی و انگلیسی اقوام ساکن پامیر شرقی را بنام قوم غلچه و زبان آنها را بنام زبان های «غلچه ای» ثبت نموده اند. این دانشمندان زبانشناس روس بودند که «زبان پامیری» را مترادف و یا جای نشین «زبان های غلچه ای» کردند. چون گویندگان زبان های غلچه ای، در حول و حوش سطح مرتفع پامیر از سریقول گرفته تا یزغلام و در شمال پاکستان در هونزا و گوجال (زبان وخی) سکونت داشتند، بر اساس این نظریه «پامیر» را مرکز و محور

109 منوچهر ستوده، در دییاجه تاریخ بدخشان، تألیف میرزا سنگ محمد بدخشی، دییاجه، ص. بیست و سه.

110 یغنابی در وادی زرفشان در تاجیکستان در نزدیکی دوشنبه تکلم می گردد.

111 کهزاد، احمد علی، تاریخ ادبیات افغانستان، 1330، صص. 12 - 13.

فکر کرده که در اطرف این سطح مرتفع مردمانی زندگی می کنند که از هر حیث از همسایگان شان متمایز بوده اند - زبان، فرهنگ، مذهب، طرز زندگی و غیره.

ریشه واژه غلچه در کجاست؟

پروفیسور رحیم قبادیانی به نقل از ولادیمیر بارتولد نوشته است که «غرچه» و یا «غرچگان» نام دیگری است که در باره تاجیکان کوهستانی می گفته اند. که در اینجا «غر» به معنای کوه است. واژه غلچه، از «غرچه» گرفته شده است که در اینجا صدای /ل/ جانشین صدای /ر/ شده است. مثلاً در واژه «دیوار» که در زبان گفتاری «دیوال» هم گفته می شود. پس غرچه معنای کوهستانی، و یا کوه نشین، و غرجستان به معنای «ناحیه کوهستانی» است. (قبادیانی، 34، بارتولد، ص. 57)¹¹²

واژه «غر» از واژه سغدی «غَر» گرفته شده که معنای «کوه» را میدهد. همچنان «غر» در زبان پشتو هم «کوه» را میگویند. مانند: سپین غر به معنای «کوه سفید». این واژه ریشه اوستائی دارد و در زبان های اسلاوی (روسی، اوکراینی، پولندی، و سلواکی) نزدیک به این تلفظ آمده است. مثلاً در روسی و اوکراینی «گوره» (gora) در پولندی (góra) و در سلواکی هم (gora) است. به این مناسبت بوده است که روس ها، واژه «غرچه» را تحت اللفظی ترجمه کرده و مردمان پامیر را (Gornije Tadjiki) گفته اند. همچنان هنوز هم در تاجیکستان، بدخشان را بنام «گورنو بدخشان» یعنی بدخشان کوهی می گویند.

قله (qala) یک واژه ای است که در زبان شغنانی کار برد دارد. مثلاً کسی که شغنی را درست صحبت کرده نتواند و در هنگام صحبت بیشتر کلمات فارسی را استفاده کند، برایش می گویند که او «قله - پارسه گاپ ثید» یعنی به قله - پارسی گپ میزند. معنی اش «نیمه پارسی» است و یا «نیمی شغنی و نیمی پارسی» گپ میزند. قبادیانی هم در کتاب اش اصطلاح «قلچه های پامیر» را استفاده نموده است (قبادیانی، ص. 26).

دوکتور صاحب نظر مرادی نوشته است: ناحیه بخش علیای مرغاب (مرو) که پیش از آغاز قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری شمسی) شاهزاده نشین علیجده ای را تشکیل می دادند که « غرچستان » نامیده میشدند. شائر، محقق انگلیسی بیشتر از همه اصطلاح « غرجه » را بکار برده و می گوید که ساکنان کولاب، مسچاه، پامیر، قراتگین، درواز، روشان، شغنان، و اخان، بدخشان، زیباک با سنگلیچ، و منجان و غیره را همسایگان ترک ایشان « غلچه » می نامیدند. در مجموعه مطالبی که در فقه اللغة ایرانی بزبان آلمانی بقلم گیگر دیده میشود که نویسنده کلمه « غلچه » را نام و عنوان مشترک ساکنان ایرانی دره پامیر بدخشان که بهر دو گویش سخن میگویند، میداند. درواز، کولاب، قراتگین، و بدخشان از ناحیه اخیر الذکر مستثنی گردیده اند.»¹¹³

¹¹² بارتولد، ولادیمیر، تاجیکان، در تاجیکان در مسیر تاریخ. ص. 57.

¹¹³ همانجا، ص. 310

اما، نظر به نوشته شاو که قبلاً ذکر شد، واژه « غرچه » را ترکان بر همسایگان خود گذاشته اند، که هدف آنها از کاربرد « غر » واژه « کوه » نبوده است. در بین ترکان و اقوام آریایی درگیری ها و کشمکش های زیادی وجود داشته، و این لقب را ترکان بخاطر توهین، و تحقیر اقوام آریایی بکار برده اند. در ترکی و همچنان در پارسی « غر » « قحبه و فاحشه » را گویند، و « غرچه » یعنی « اولاد فاحشه » و یا به اصطلاح عام « چوچه حرامزاده » است. این نوع اصطلاحات را این اقوام بر یک دیگر برچسپ زده بودند. اگر واژه « غلچه » را ببینیم، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، دو معنی برایش ارائه داده است. یکی معادل همان « غرچه » است که ذکر شد و دیگری به معنای « روستا » یعنی « ده ». اگر معنای دوم « غلچه » را که عبارت از روستایی است درست فرض کنیم، پس در اینصورت، این نام را ترکان نه، بلکه پارسی زبانان بالای این اقوام مانده اند. بخاطری که وقتی آنها زبان خود را (پارسی را) زبان « دربار » و زبان رسمی مناطق تحت قلمرو خود اعلام کرده اند، و زبان های دیگر را زبان های دهاتی و یا روستایی که در « دربار » کار برد ندارند، گفته اند. اگر اینچنین است، پس چرا دیگر زبان ها را (که گویندگان آنها هم در کوه ها زندگی می کنند) مانند: نورستانی ها، پشه ای ها و غیره) غلچه ای (روستایی) نمی گویند؟ چقدر بی معنا: غرچه و یا غلچه یعنی تاجیک کوهی!

جالب تر اینکه: پارسی زبان در هر نقطه ای که زندگی می کند، بنام غرچه یاد نمی شود که از جمله ساکنین درواز و یا دره پنجشیر را میتوان نام برد، که چرا پنجشیری ها و دروازی ها غرچه گفته نمی شوند؟ در حالی که آنها هم کوه نشین هستند و مناطق آنها هم صعب العبور است. اگر معنای غرچه، تاجیک کوه نشین قبول شود، آیا دروازی ها و پنجشیری ها، تاجیکان کوه نشین نیستند؟ آیا آنها شهر نشین اند؟

در قسمت تاجیک بودن پامیریان، مصاحبه ای که اسفند یار آدینه، گزارشگر بخش فارسی بی بی سی با محمد جان شکوری، انجام داده در این مورد از این ایشان پرسیده:

اسفند یار آدینه: « اما وقتی « تاجیک » می گوئیم، بسیاری از غیرفارسی زبانها هم شامل تاجیک می شوند. مثلاً در بدخشان مردمانی هستند که زبانشان فارسی یا تاجیکی نیست، زبان دیگر است، اما آنها هم خود را تاجیک می گویند. به همین دلیل، وقتی اگر ما فقط زبان فارسی تاجیکستان را « تاجیکی » می گوئیم، شاید آنها بیرون از این دایره قرار می گیرند؟ شکوری: شاید. نه، آنها هم تاجیک هستند. مثلاً، بدخشی ها اگر چه زبانهای گوناگونی دارند، زبانشان تاجیکی نیست، ولی خود شان تاجیک هستند.

وقتی که زبان یک قوم تاجیکی (پارسی) نباشد، خود آن قوم چگونه تاجیک شده می تواند؟ این بدان معنا است که مثلاً در افغانستان بگویند، زبان فلان قوم « پشتو » نیست، ولی خود شان پشتون است.

در گفته اکادمیسین محمد جان شکوری که گفته بدخشانی ها زبان شان تاجیکی نیست و خود شان تاجیک هستند، این معنی را می رساند که در کشوری بنام تاجیکستان زندگی می کنند. ژهاک نوشته است که واژه « غلچه » یک کلمه ای است با لحن بنده نوازانه و تحقیر مردمان شهر نشین برای مردمان روستایی و کوه نشین اطلاق می کردند. مثلاً سمرقندی های ساکنان

وادی زر افشان را بنام «غلچه» یاد میکردند و آنها این واژه را از خود رد کرده و ساکنان دره یغناپ را که به زبان یغناپی تکلم می کنند، بنام «غلچه» یاد نموده اند. (ژهاک، ص. 114).⁽⁹⁾

در شاهنامه فردوسی، غرچه، غلچه، و غرچگان برای قوم « هزاره » اطلاق گردیده است و مملکت شانرا « غرچستان = غرجستان) آمده است و بعداً نام غرجستان به هزاره جات تبدیل شده است.

ابیاتی از شاهنامه فردوسی:

از ایران به کوه اندرآیم نخست در غرچگان تا در بوم بُست

چغانی و ختلی و بلخی ردان بخاری و از غرچگان موبدان
برفتند با باژ و برسم به دست نیایش کنان پیش ایزد پرست

شۀ غرچگان بود بر سان شیر کجا پشت پیل آوریدی به زیر 115

لفظ غرچه و یا غلچه را نمی توان هم بالای مردم هزاره و هم بالای اقوام پامیری گذاشت که هم از نقطه نظر انتیکی (قومیت)، هم از نقطه نظر انترو پولوژی (سیما شناسی)، و هم از نقطه نظر زبان با هم تفاوت کلی دارند.

مصعبی در یک شعر خود گفته است.

جهانا، همانا فسونی و بازی که با کس نیایی و با کس نسازی

صدو بیست ساله است یک مرد غرچه چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی

در بیت فوق مراد مصعبی از کار برد « مرد غرچه »، « مرد » هزاره » و یا « مرد » کوه نشین « نبوده و این همان توهین است که معنای آن « بدرگ » و « بدکیش » است. مرد تازی کنایه از حضرت محمد (ص) است که در این بیت مصعبی، مرد غرچه (یعنی جاهل، نادان، و ابله) را با آنحضرت (ص) از نقطه نظر طول عمر به مقایسه گرفته است که هدف مقایسه

¹¹⁴ ژهاک، لوتز، پدیده ی تاجیکی: گفتاری در باره تناسب هویت های زبان محور و محل محور، ترجمه از آلمانی به فارسی، مهرداد سعیدی. نشان اصلی در زبان آلمانی:

Rzehak, L.: Vom Persischen zum Tadschikischen, Sprachliches Handeln und Sprachplanung in Transoxanien zwisches Tradition, Moderne und Sowjetmacht (1900-1956), Wiesbaden, 1991

¹¹⁵ فردوسی، شاهنامه، اندر ستایش سلطان محمود، بیت شماره 173

اش یک شخص شریر، بد دین و بد کیش که همان «مرد گرچه» است با یک شخص، عابد، صالح، دیندار و خدا پرست که همان «مرد تازی» است از نقطه نظر طول عمر است. آن شخص طالع تا سالیان زیاد عمر می کند و آن شخص صالح، شصت و سه سال که به نظر شاعر یک عمر کوتاه است، زندگی نموده است.

واژه هایی، چون بد رگ، دیو صفت، بد کیش، کافر، ناسپاس، گرچه (و یا گلچه) را زردشتیان در مقابل پیروان کیش میتراپی (مهر پرستان) بکار بسته اند. زمانی بخشی از مردم آریایی دین اجدادشان را که عبارت از مهر پرستی بود، رها نمودند، و به دین زردشتی گرویدند، و بخشی دیگر از اقوام آریایی دین جدید را نپذیرفتند و دین و آیین اجدادشان را حفظ نمودند، آنها را بد کیش، کافر، بد رگ، دیو صفت، و کافر خوانده اند.

مثلن متن زیر که کتیبه خشایار شاه است که بنام کتیبه «دیو» است، خشایار شاه، فعالیت های دینی خود را شرح داده است که ترجمه آن چنین است. 116

«در این ایالت ها، مکانی بود که سابقاً خدایان دروغی (دیوه) پرستیده می شدند. آنگاه بخواست اهورا مزدا ی من، آن سرای خدایان باطل را بر افکنم، و اعلام کردم که: تو نباید خدایان باطل را پرستی، جایی که سابقاً خدایان دروغین پرستیده می شدند، همانجا من اهورا مزدا را پرستیدم.»

و یا قطعه کوتاه از حماسه ویشتاسپ «گشتاسپ» و ارژاسپ (ارجاسپ) در اینجا ذکر می گردد. ارجاسپ پادشاه تورانیان است که در قطعه زیر بنام سرور خیونیان هم یاد شده است. «آنگاه ارجاسپ سرور خیونیان از فراز تپه ای نظر افگند و گفت: آن بچه ده ساله ای که بدان سوی است کیست که مرکب جنگاوران دارد و متهورانه همانند زیر سپهسالار ایرانی می جنگد؟»

خیونیان همان شغنانی های باستانی بوده اند، که دکتور خوش نظر پامیرزاد هم این نکته در اثر خود از قول ب. غفورف به ثبوت رسانیده است. قسمی که نوشته است: «ب. غفورف می نویسد که بعضی از محققان امروزه خیونیان را با خیا آانه نام طایفه ای که در اوستا ذکر شده، ربط می دهند. در این ادعا او گفته مارکوارت را دلیل آورده و نوشته است: آنها دشمنان زردشتیان می باشند. بر طبق متن اوستا آنها را «بد رگ» و «بد کیش» می باشند.»

متن زیر از داستان رستم قهرمان معروف سکاییان است که در متن سغدی بدست آمده است. 117

116. بر گرفته از فرهنگ فارسی معین یک جلدی، بر اساس فرهنگ فارسی شش جلدی دکتر محمد معین، واحد پژوهش و برنامه ریزی انتشارات معین، چاپ چهارم، 1383، تهران، ص. 3.
پار شاطر، احسان، میراث ایران، تألیف سیزده تن از خاور شناسان، مجموعه ایران شناسی، جلد هشتم، فصل هفتم، زبان فارسی، نوشته هارولد والتر بیلی، ترجمه دکتر محمد معین، صص. 219 - 222، 1336، تهران

« رخس پذیرفت. رستم فوراً باز گشت، و چون دیوان چنین دیدند به زودی سواران و پیادگان را با هم بکشتند. آنان به یکدیگر فریاد زدند: اکنون جرأت سردار محو شده و دیگر نخواهد نتوانست با ما بجنگد. مگذارید فرار کند. ولی او را مکشید، بلکه دستگیرش کنید تا وی را بی رحمانه شکنجه دهیم.

دیوان یکدیگر را به شدت بر می انگیزتند و با یکدیگر فریاد می زدند. آنان به تعقیب رستم پرداختند. آنگاه رستم باز گشت.»

فردوسی هم، آنطوری که پیروان زردشت، خیونیان را کافر و بد کیش گفته اند، حتی سرور (پادشاه) شانرا (خیونیان) را چنین توصیف می کند.

ز ار جاسپ ترک آن پلیدی سترگ کجا پیکرش، پیکری پیر گرگ 118

به استناد به متون فوق، تثبیت می گردد که زردشتیان، اقوام و افرادی که به دین شان نگریده بودند، آنها را دیوان، اهریمنان، کافران، بد کیش، بدرگ، و حتی به استناد بیت فوق فردوسی آنها را (حتی سرور شانرا) خوگ و گرگ گفته اند. این بی مناسبت نخواهد بود که در ردیف این همه دشنام ها و افتراءات، واژه « غرچه » را هم بالای خیونیان مانده اند که « غر » به معنای « فاحشه » و « قحبه » است و پسوند « - چه » معنی « چوچه » را می دهد. مثلن در خوگچه، یعنی چوچه خوگ. و بدین ترتیب غرچه و غلچه به معنای اولاد غر و یا حرامزاده آمده است.

در این اواخر، به استناد اینکه « غلچه » به معنای « روستا » و « ده » است و غرچه و یا غلچه به معنای « روستایی » و یا « دهاتی » است که زبانهای پامیری را زبان های « غلچه ای » که آنرا « زبان های کوهستانی » یاد نموده اند.

درست است که در زبان سانسکریت، و اوستا، « کوه » را « گر = غر » گویند که هنوز در زبان پشتو مورد استعمال دارد. مانند سپین غر (سفید کوه).

اما، مایه تعجب اینجا است که زبان های پشه ای، نورستانی، و دیگر زبان های رایج در افغانستان و تاجیکستان هم زبان های مردمان کوه نشین هستند، چرا آنها را غلچه نمی گویند؟ در ابیات زیر، «غر» به معنای « فاحشه» و «بد کاره» را میدهد.

این غر غرچه چو جغد دمن است نیست او را چو همای اصل کریم

(خاقانی)

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان غرزان برزن اند و غرچگان روستا

(خاقانی)

رنج دلم را سبب گردش ایام نیست فعل سگ غرچه است قدح خر روستا

(خاقانی)

به پای پردگیان را به غرچکان مگذار که پرده دار نباشد که پرده در نبود

(سوزنی)

118 فردوسی، شاهنامه، بخش 8، پادشاهی گشتاسپ صدو بیست سال بود، بیت شماره 14.

چو غرچگان رباط چهارسو سوگند همی خورند که جفت ملیح غر نبود
 (سوزنی)

بفریب دلت به هر سخنی روستائی و غرچه را مانی
 (بدیعی)

در گذر زین سرای غرچه فریب درگذر زین سرای مردم خوار
 (سنائی)

با ابیات فوق ثابت شد که هدف از غرچه، جاهل، نادان، و بی تمیز است، که این واژه را دیگران بالای اقوام پامیری نهاده اند. و خاقانی آنرا مترادف با همان « غر » که قبلاً توضیح دادیم که به معنای « قحبه » و « فاحشه » است، آورده است.

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان غرزنان برزن اند و غرچگان روستا

که « غر زنان = زنان غر » در کوی و برزن با غرچگان (حرامزادگان) روستا را در یک ردیف آورده است.

بنابر ارائه دلایل فوق، لفظ « غرچه = غلچه » را بیگانگان بالای اقوام پامیری بخاطر توهین و تحقیر مانده اند، و اقوام پامیر زمین هیچگاه خود را با این نام و این « هویت » نمی شناسند.

نتیجه گیری بخش چهارم:

اهالی و باشندگان واخان، شغنان، درواز، اشکاشم، زیباک، منجان، و حتی بدخشان بنام «غرچه» یاد شده اند، و معنای آن «کوه نشین» و یا «کوهستانی» است. از اینکه این مردم از مردمان آریانی بوده اند، آنها را بنام تاجیک (آنهم تاجیک کوهی) گفته اند. غرچه را گفته اند که معنای کوهستانی میدهد، در اینجا «غر» به معنای «کوه» است، ولی از واژگ «چه» چه معنی بر داشت می گردد؟ بهر ترتیبی که بوده باشد، و اگر این اسم از سغدی، پارسی، و یا ترکی هم مشتق شده باشد، معنای آن جز تحقیر و توهین چیزی دیگری نمی تواند باشد. روس ها، این مسئله را درک کرده بودند، و بجای اصطلاح تحقیر آمیز «تاجیک کوهی» اول این نام را به «مردم پامیر» (پامیرسکو نرودا) تغییر دادند. و این یک نام با مسمایی است و گزینه بهتر است که جایگزین «غلچه» و یا «تاجیک کوهی» شده است. در اینجا یک سوال مطرح می شود که آیا اصطلاح «پامیری» یک اصطلاح بجاست که توسط روس ها مطرح گردیده است؟ جواب نگارنده این سطور، مثبت است. بلی، اول اینکه اینها را بنام «قوم غلچه» ثبت نموده اند، و غلچه را به معنای کوهستانی آورده اند و بدین مناسبت روس ها آنها را «تاجیک کوهی» گفته اند. در هر صورت اینها منسوب به کوه و باشندگان کوهستان هستند. ولی باشندگان کدام کوه و برزن؟ جواب جز کوه های پامیر چیزی دیگری متصور نخواهد بود. تاجیک کوهی، تاجیک کدام کوه پایه؟ جواب اینست: باشندگان کوه های پامیری. پس غرچه و یا غلچه به

معنای «کوهستانی» است، و نام آن کوهستان «پامیر» است، بنابراین، بطور اختصار تبدیل شدن «قوم غلچه های پامیری» به «قوم غلچه های پامیری» (و یا به اختصار «پامیری») یک اسم با مسمایی است. اگر غلچه و یا غرچه، یک نام تحقیر آمیز است، نام «پامیری» از یک طرف در خود کدام تحقیری جای ندارد، و از طرف دیگر نام با افتخاری است که صیت آوازه اش جهان را در نور دیده است. اگر کسی به این نام شک و یا اعتراض داشته باشد و بگوید این یک نام جدید است. این مربوط میگردد به مقوله توماس ساس که گفته است: یا تعریف کن و یا تعریف شو. ما نام را خود ما بر خود می گذاریم و خود مان را تعریف می کنیم که کیستیم. نام فیض آباد در تاجیکستان «واشگرد» بود و در بدخشان نام فیض آباد اول «جوز گون = جوزون» بود. تا زمان زمام داری داکتر نجیب الله در بدخشان کدام ساحه ای بنام «شهدا» شناخته نشده بود، اکنون ساحات زردیو و سرخیلان یکجا شده و یک ولسوالی نو تشکیلی بنام «شهدا» را گذاشته اند. پامیری یک اصطلاح بسیار خوبی است که همه اقوام اقلیت ولسوالی های مرزی را می تواند زیر یک چتر اتحاد گرد می آورد.

جمع بندی و نتیجه گیری کلی

روند «ملت» و ملت سازی، و «زبان ملی» محصول دیدگاه های ناسیونالیستی در غرب است که بار سیاسی دارد. این مؤلفه سیاسی سبب شده تا هویت اصلی اقلیت ها را به مخاطره بیندازد، زیرا که کشوری که زبان یک قوم را زبان رسمی اعلان کند، طبیعی است که زبان های دوم را از کاربرد می اندازد و به تدریج مسئله همگون سازی و یکرنگ شوی (assimilation) را سرعت می بخشد. مسئله ملی، و ملت سازی یک مسئله سیاسی است و این موضوع زبان ملی است که مؤلفه های دیگر را (قومی، فرهنگی، زبانی، و اجتماعی) را تحت الشعاع قرار میدهد.

مسئله ملت سازی و اعلان زبان ملی در ایران، سبب تحرک اقوام دیگر در ایران گردید. در ایران بلوچ ها، کرد ها، لُر ها، آذری ها، عرب ها و اقوام زندگی می کنند. زمانی که مسئله ملت به میان می آید، آیا تنها پارسی زبانان ملت هستند؟ آیا آذری ها (ترک های مقیم ایران) ملت نیستند؟ زمانی که مذهب جعفری در ایران مذهب رسمی و زبان پارسی زبان رسمی اعلان گردد، آیا اقوام دیگر ساکن در ایران از هویت مذهبی، هویت زبانی، و هویت اجتماعی خود محروم نمانده اند. عین جریان در ازبکستان در بخارا و سمرقند بالای پارسی زبانان آنجا جریان دارد که از مکتب خواندن به زبان خود شان محروم هستند، و بناچار باید به ازبکی درس بخوانند. از چنین سیاست بازی، اقوام اقلیت در افغانستان هم بر حذر نمانده اند، ولی خوش بختانه قانون اساسی فعلی افغانستان در مورد زبان ها و اقوام اقلیت صراحت دارد و منحیت زبان دوم بطور رسمی در جاهایی که تکلم می گردد، شناخته شده اند.

در مورد همگون شوی و یا همگون سازی، رحیم مس آف نوشته است که: همگون شوی به هر نحوی که باشد - خواه اجباری و خواه داوطلبانه - انسان را از هویت تاریخی اش محروم می سازد و معنویت برای وی ارزش نخواهد داشت، و جامعه هم از اینگونه انسان ها آسیب می بیند. (مس آف، ص. 25؛ قبادیانی، ص. 83).¹¹⁹ در افغانستان، اقوام بزرگ تر اقوام خورد تر را به اجبار با هویت خود همگون ساخته اند. مثلاً، پشتون ها، پشه ای ها را «پشتون»، و تاجیک ها، آنها را تاجیک می گویند. ولی خود شان، هویت خود را پشه ای میگویند که با دیگر اقوام افغانستان تاریخ بیشتر از هزار سال دارند، پس چرا در هویت یک قوم دیگر همگون و یا منحل شوند. سرنوشت بعضی از اقوام هم از این سیاست بر حذر نمانده است. اگر زمانی همگون شوی اجباری بوده، حالا آزادی اقلیت هاست و چرا بعضی از دوستان ما داوطلبانه خود را با دیگران همگون و هم رنگ می سازند؟

سیاست مداران ما در افغانستان از شوونیزم و از فاشیزم قومی سخن میزنند، آیا تنها هدف ما از برادران پشتون است، و یا کسانی دیگری هم هستند، که می خواهند برخی از اقوام را در

¹¹⁹ مس آف، رحیم، تاریخ تاجیکان با مهر، «کاملأ سری»، دوشنبه، دانش، 1996، ص. 25.

پهلوی خود قرار دهند و هویت خود را بر آنها تحمیل کنند؟ و یا افرادی هستند که نا خود آگاه، هویت خود را به این و یا آن نسبت می دهند. حتی بعضی ها از فاش نمودن هویت خود در هراس هستند و یا برای خود ننگ می دانند. بعضی ها فکر می کنند که مؤلفه های هویت آنها (که عبارتند از مؤلفه عقیدتی، فرهنگی، و زبانی) سبب عقب ماندگی ذهنی و رشد انکشاف فکری خود شان و یا فرزندان شان می شود، و می خواهند با دوری از این مؤلفه ها، هویت قوم دیگری را بر خود بر چسب زنند.

شغنانی ها، قومی هستند که از دیر باز در این سرزمین زیسته اند که نام آنها در متون کتب زردشتی هم آمده است. نام شغنانی ها در اوستا بنام خُپیاآنَه/هَپیاآنَه (Khvyaona/Hvyaona) و در آثار پهلوی بنام خُپیان / هَپیان (Khvyon/Hvyon) یاد شده است. این نام پهلوی خُپیان که در تاریخ بنام «هون ها = خیونان» یاد شده اند، حکومت مستقلی داشته اند، و در یک حکومت کنفدراسیون با کوشانی ها و یفتلی با هم میزیسته اند. اینکه خُپیان پهلوی با «خُرنون» فعلی، تشابه لفظی و معنوی دارد، هیچ شکی باقی نمی ماند، که از قومی که در اوستا از آن ذکری آمده، همین شغنانیان کنونی اند. امیانوس مارسلینوس در قرن چهارم که کوشانی ها و خیونی ها که با رومی ها در شهر دیار بکر (د رترکیه فعلی) جنگیده اند، آن جنگ را با وضاحت بیان می کند، که سر لشکر خیونان بنام گرومباتس بوده است. ائتلاف نظامی شغنانی ها با کوشانی ها و یفتلی ها را فردوسی هم در شاهنامه بخوبی بیان می کند.

کُشانی و شُگنی و وهری سپاه دگر گونه جوشن دگرگون کلاه

این تاریخ باستان، نمایانگر اینست که قومی با هویت ویژه بنام «خُپیانان»، و «شُگنانیان» از دوره های خیلی قدیم موجود بوده اند.

تاریخ قرن 18 و قرن 19 مشحون از روایت هایی مستندی است که شاهان شغنان بر بدخشان زمانی تسلط داشته اند که وسعت حکومت آنها از قندز تا اوش و از چترال تا سریقول بوده است. وسعت قلمرو آنها گاهی بزرگ و گاهی کوچک شده، ولی آنها تا سال 1883 میلادی حکومت خود مختار در شغنان داشته اند.

قبلاً نام این اقوام و زبان شان، بنام زبان غلچه ای ثبت شده که در منابع پارسی و انگلیسی موجود است. مثلاً در نوشته رابرت شاو (Robert Shaw) این مردم و زبان شان به این نام شناخته شده است، و بعداً روس ها بطور غیر عمدی، زبان هایی که در حول و حوش پامیر بودند، این زبان ها را در بین سال ها 1960 و 1970 بنام «گروه زبان های پامیری» یاد کردند. بعداً این نام در عرصه زبانشناسی توسعه پیدا کرد، و این زبان ها به عنوان گروه زبان های ایرانی شرقی، متعلق به زبان های گروه پامیری یاد شدند. سپس، در مورد اتنوگرافی (ویژه های قومی)، انتروپولوژی (سیما شناسی)، تاریخ و جغرافیای این منطقه تحقیقات گسترده ای از طرف اکادمی علوم روسیه در سن پترزبورگ راه اندازی گردید. تلاش ها برای شناخت هویت اصلی این قوم، از طرف شیرین شاه شاه تیمور، و حذف ملیت های کوچک از سر شماری های نفوس اتحاد جماهیر شوروی، بطور عمدی صورت گرفت

تا هویت های کوچک در ملیت های بزرگ منحل و یا استحاله شوند. در آمار گیری (سر شماری) شوروی در سال های 1926 و 1937، روشانی، شغنی و وخی ملیت های جداگانه و متمایز در اتحاد شوروی بشمار میرفتند. ولی در سال 1937، بعد از اعدام شیرین شاه شاه تیمور، لیست این ملیت ها، از فهرست اقوام در سر شماری حذف گردید، و همه بنام تاجیک مسما شدند. ولی این مردم، کسانی که به زبان پارسی گپ میزد، او را بنام «پارسی گوی» و به زبان شغنائی بنام «پارسی بون» می شناختند که بر گرفته از «فارسی وان» (= پارسی زبان) است.

اگر این مردم خود را پامیری بگویند، حق با اینهاست چون آنها در این منطقه نفوذ بی چون و چرا داشته اند، همچنان رابرت شاو نوشته که غلچه ها در دره هایی که از سطح مرتفع پامیر بطرف شرق و غرب سراسیب می شوند، زندگی می کنند. گروه زبان های ایرانی شرقی، که قبلاً بنام «زبان های غلچه ای» یاد می شدند، بعداً بنام توسط روس ها بنام «گروه زبان های پامیری» یاد شدند یک انتخاب بجاست. زیرا که واژه غلچه را ترک های همسایه شان بالای شان مانده اند که معنای آن «حرام زاده و مادر بختا» است. غلچه از غرچه گرفته شده که در اینجا حرف /ر/ به حرف /ل/ بدل شده است. «غر» به معنای «فاحشه» است. مثلاً در این بیت خاقانی رجوع شود.

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان
غرزان برزن اند و غرچگان روستا

به عوض اینکه با این نام و نشان، این اقوام تحقیر و توهین شوند، آیا «گروه زبان های پامیری» از «زبان های غلچه ای» و «اقوام پامیری» نسبت به «اقوام غلچه ای» انتخاب خوبتر نیست؟ اینکه گفته اند، معنای غرچه، «تاجیک کوهی» است، این هم ترجمه تحت اللفظی روسی واژه «غلچه» می باشد.

معنای تاجیک به شکل عام آن شهر نشین و کشاورز و «دهقان» است که قبلاً به تفصیل در آن مورد بحث شد، و شکل خاص آن، کسی که به زبان پارسی گپ بزند، «تاجیک» است. این غرچه ها، اول شهر نشین نیستند و دوم به زبان پارسی هم صحبت نمی کنند، بلکه به زبان منحصر بخود که شغنائی، روشانی، اشکاشمی، زیبایکی (سنگلیچی)، وخی، و منجانی است، صحبت می کنند.

در اشکاشم و زیباک در اثر همگون شوی، بیشتر ساکنین آنها زبان مادری خود را از دست داده اند، و فعلاً به زبان پارسی صحبت می کنند. این مسئله به دو چیز بر میگردد که اول زیباک و اشکاشم از تبعیت و رعیت میران فیض آباد بوده اند، و این روند از دیر باز زبان های بومی آنها را تحت تأثیر زبان پارسی بدخشانی در آورده است. همچنان، شاه زیباک بنام شاه عبد الرحیم خان که زبان زیبایکی را که ندانسته است (فعلاً تنها در قریه های فاروق، اسکتول، و سنگلیچ، و چند قریه دیگر دور از مرکز زیباک به این زبان بنام زبان سنگلیچی صحبت می کنند)، مردمان را فرموده است که دیگر در خانه های شان به پارسی گپ بزنند. فرق بین زبان زیبایکی و زبان اشکاشمی مانسته به فرق بین شغنائی و روشانی است. ولی در اثر همگون شوی، بیشتر ساکنین آنجا زبان مادری شان را از دست داده اند، و فعلاً که به

پارسی صحبت می کنند، فکر می کنند که تاجیک هستند. در اینجا لازم است که خاطر نشان سازم که قریه ای در ولسوالی خاش بنام «ده نو» است که اهالی آن ترک تبار هستند و به زبان ازبکی صحبت می کرده اند. زمانی که یک ریش سفید (کلان قوم) آنها طرف فیض آباد آمده و زمانی که با همراهانش به ازبکی صحبت میکرده، دوکانداران فیض آباد با آنها شوخی می کنند و طرز گپ زدن شان را به سخره می گیرند، آنها زمانی که به خانه های شان بر می گردند، جلسه قومی می گیرند، و تصمیم میگیرند که دیگر به ازبکی صحبت نخوانند کرد. فعلاً یکی از ساکنین آن قریه، ازبکی نمی داند و خود را تاجیک می گویند. ولی سیما و عرق خون شان گواه بر ازبک بودن شان است.

اگر کسی اعتراض کند که اصطلاح قوم پامیری، یک اصطلاح تازه وارد است، این یک موضوع بی بنیاد است. زیرا بعضی ها استدلال می کنند، که پامیر نام کوه است، و نام کوه، نام یک قوم شده نمی تواند. این هم یا از بی اطلاعی است و یا می خواهند از این موضوع به آسانی طفره بروند. زیرا که، هر قوم، یا در کوه، در یک وادی، یا در یک جزیره زندگی می کنند، بنام همان محل سکونت، هویت شان بر می گردد. مثلاً، آسترالیایی ها، بخاطری آسترالیایی هستند که در قاره ای بنام آسترالیایا زندگی می کنند. کوه نشینان قفقاز را بنام قفقازی می گویند که نام یک کوه است.

اهالی و باشندگان واخان، شغنان، درواز، اشکاشم، زیباک، منجان، و حتی بدخشان بنام «غرچه» یاد شده اند، و معنای آن «کوه نشین» و یا «کوهستانی» است. از اینکه این مردم از مردمان آریانی بوده اند، آنها را بنام تاجیک (آنهم تاجیک کوهی) گفته اند. غرچه را گفته اند که معنای کوهستانی میدهد. پس اگر این نام را هم پذیریم تاجیک کوهی، سوال مطرح می شود که: تاجیک کدام کوه؟ جوابش البته کوه پامیر است پس بدین ترتیب اگر شغنانی ها را چی تاجیک کوهی بگویند و چه پامیری در معنا این هر دو یک مفهوم را میرسانند.

بهر ترتیبی که بوده باشد، که غرچه و یا غلچه، از زبان سغدی، پارسی، و یا ترکی مشتق شده باشد، معنای آن جز تحقیر و توهین چیزی دیگری نمی تواند باشد. روس ها، این مسئله را درک کرده بودند، و بجای اصطلاح تحقیر آمیز «تاجیک کوهی» اول این نام را به «مردم پامیر» (پامیرسکو نرودا) تغییر دادند. و این یک نام با مسامی است و گزینه بهتر است که جایگزین «غلچه» و یا «تاجیک کوهی» شده است. در اینجا یک سوال مطرح می شود که آیا اصطلاح «پامیری» یک اصطلاح بجاست که توسط روس ها مطرح گردیده است؟ جواب نگارنده این سطور، مثبت است. بلی، اول اینکه اینها را بنام «قوم غلچه» ثبت نموده اند، و غلچه را به معنای کوهستانی آورده اند و بدین مناسبت روس ها آنها را «تاجیک کوهی» گفته اند. در هر صورت اینها منسوب به کوه و باشندگان کوهستان هستند. ولی باشندده کدام کوه و برزن؟ جواب جز کوه های پامیر چیزی دیگری متصور نخواهد بود. تاجیک کوهی، تاجیک کدام کوه پایه؟ جواب باشندده کوه های پامیری. پس غرچه و یا غلچه به معنای «کوهستانی» است، و نام آن کوهستان «پامیر» است، بنابراین، بطور اختصار تبدیل شدن «قوم غلچه ای» به «قوم پامیری» یک اسم با مسامی است. اگر غلچه و یا غرچه، یک نام تحقیر آمیز است، نام «پامیری» از یک طرف در خود کدام تحقیری جای ندارد، و از طرف دیگر نام با

افتخاری است که صیت آوازه اش جهان را در نور دیده است. اگر کسی به این نام شک و یا اعتراض داشته باشد و بگوید این یک نام جدید است. این مربوط می‌گردد به مقوله توماس ساس که گفته است: یا تعریف کن و یا تعریف شو. ما نام را خود ما بر خود می‌گذاریم و خود مان را تعریف می‌کنیم که کیستیم. نام فیض آباد در تاجیکستان «واشگرد» بود و در بدخشان نام فیض آباد اول «جوز گون = جوزون» بود.

اعتراض دیگر اینکه اگر کسی بگوید که پامیری قرغیزها هستند، این هم یک سخن ناجاست. زیرا که قرغیزها ناقلینی هستند که توسط عبد الرحمان خان در پامیرهای خورد و کلان برای شان جای داده بود. این قسم هم قندهاری رمه‌های شان را در مراتع شیوه در دشت‌های کرس و کزننگ در فصل تابستان می‌چرانند، آیا ما بگوییم که شیوه از قندهاریها است؟

یک نکته جالب را گوردن (Gordon) (1876، ص. 162) متذکر شده و گفته است، که در بدخشان جایی که زمین هموار بر بلندی قرار داشته باشد، آنرا «پامیر» می‌گویند. وی چنین نوشته است: این نام [پامیر] به شکل یک اصطلاح عام تبارز پیدا کرده که به چراه‌گاه‌های مرتفع و هموار، و وادی‌ها کاربرد دارد، تا اینکه از چراگاه‌های کوهی که فقط در فصل تابستان قابل نشیمن هستند، متمایز گردند. **وادی شیوه که بطرف شمال شرقی فیض آباد، بدخشان موقعیت دارد، برای میله‌های تابستانی مشهور است، همچنان بنام «پامیر شیوه»** یاد می‌گردد.¹²⁰

ولی ما تا اکنون از کسی نشنیده‌ایم که شیوه را هم پامیر می‌گویند. گوردن این مطلب را از کسی شنیده که اطلاع درست نداشته، و یا اینکه این برداشت شخصی اش از واژه «پامیر» به شکل عام می‌باشد که دگروال گوردن 140 سال پیش آنرا مطرح کرده است. واژه شغنی قدامت بیشتر از واژه تاجیک دارد. واژه تاجیک بیشتر از قرن سیزدهم به این طرف ظهور کرده است. سامانیان که در آسیای میانه حکومت کرده بودند، ادعا نکرده بودند که ما تاجیک هستیم و به زبان تاجیکی صحبت می‌کنیم. رودکی، ناصر خسرو، فردوسی، و دیگران گفته‌اند که ما به زبان پارسی و یا پارسی دری صحبت می‌کنیم. این اصطلاح بیشتر بخاطر مصلحت‌های سیاسی بوجود آمد. تا قرن بیستم (تا سال 1924) شاعری و یا نویسنده‌ای نگفته است که من به زبان تاجیکی شعر می‌سرایم و یا می‌نویسم. ناصر خسرو که از ناحیه قبادیان تاجیکستان است، زبان خود را دری و پارسی گفته است. این بر می‌گردد به ناسیونالیسم و یا ملی‌گرایی قومی که آیا ساکنین بومی آسیای میانه تاجیکان بوده‌اند و یا ازبکان. بدین خاطر صدر الدین عینی اصطلاح «زبان تاجیکی» را ابداع کرد. اگر میگفت من پارسی گوی (پارسی زبان) هستم، برایش می‌گفتند که پس تو ایرانی هستی و به ایران

¹²⁰ Gordon, T., E., C.S.I., (1876) "The Roof of the World: A Journey Over the High Plateau of Tibet to the Russian Frontier and the Oxus Sources of Pamir", *Cornell University Library, Printed for R.&R. Clark for Edmonston & Douglas, Edinburgh*, p. 162.

بر گرد. روی مجبوریت، در سال 1924 زبان پارسی در آسیای میانه به «زبان تاجیکی» تغییر یافت و در سال 1929، از بطن این مولفه سیاسی، یک جغرافیای واحد سیاسی بنام تاجیکستان تشکیل شد. در افغانستان هم زبان پارسی، اول بنام زبان پارسی دری، و بعداً به شکل اختصار بنام «دری» پدید آمد. در حالی که در کتاب های قدیمی، «قرانت فارسی» بود نه دری.

نام ایران هم «پارس» بود که عرب ها آنرا «فارس» خواندند، یونانی ها پارس را به شکل «پرس» خواندند و بعداً انگلیس ها، آنرا «پرشیا» و زبان آنها را پرسن/پرژن (Persian) گفته اند که از همان پارس و پارسی اقتباس شده است. و این زبان بنام پارسی/فارسی در جهان شناخته شده بود. در سال 1314 هجری خورشیدی (برابر با 1935) نظر به هدایت رضاه شاه پهلوی، شاه پارس، نام آن کشور به «ایران» تبدیل شد، ولی زبان آن هنوز پارسی باقیمانده است.

تمام کشور های آسیا که به پسوند مکان ساز «سیتان» مشخص شده اند، همه بخاطر مسایل سیاسی بوده است – مانند افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرغزستان، قزاقستان، ترکمنستان، پاکستان، داغستان، و سیتان های دیگر.

حالا بحث از هویت، هویت سازی، و هویت زدایی است، و اقلیت های قومی و زبانی سخت تحت تأثیر این پدیده سیاسی آمده اند. آیا پیش از سال 1947 کدام مکانی مسما به «پاک» بوده و یا قومی بنام «پاک» وجود داشته که محل سکونت یک قوم باشد و پسوند مکان ساز «ستان» را با آن علاوه نمودند تا «پاکستان» شود؟ هیچ قومی و هیچ محلی با این هویت تا سال 1947 در نقشه جهان وجود نداشته است. اکنون کشوری به این نام با حدود و ثغور مشخص در نقشه جهان بوجود آمده است.

در قسمت ملت و ملت سازی، در دوران شوروی، بوشکوف اظهار میدارد (دولت شاه اف، ص. 97) که پالیسی ملی شوروی هم در مرکز و هم در اطراف ناشی از نظریه ای شد که ساختار سوسیالیزم مسبب ادغام ملیت ها همراه با ملیت های تمامیت خواه (مستبد) خواهد شد. بدین خاطر مامورین رسمی آمارگیری نفوس (demography) اینگونه ملیت ها را از لیست شان بیرون کشیدند، و اینگونه عمل در مقابل پامیری ها هم مسجل بود. در سر شماری سال 1939، شمار اقوام و همچنان تعداد زبان های آنها کم شد، و در سر شماری های سال های 1959 و 1989 آنها حتی در لیست هم شامل نشدند. و از آن زمان به بعد پامیری ها با تاجیک ها همگون (assimilation) شدند و بنام تاجیک یاد شدند. و از نظریه دانشمندان در این مسئله کاملاً بطور آشکارا چشم پوشی شد. مثلاً در سر شماری سال 1959، دانشمندان ذکر کردند که حذف وخی، شغنی، و روشانی از داده اطلاعات (data) سر شماری با روند همگون سازی و ترکیب نمودن آنها با تاجیک ها بطور واضح نمی توانست بیان کند؛ زیرا که آنها یک زبان و یک فرهنگ متفاوت داشتند. آنها همچنان ادعا کردند که همگون سازی هم نمی تواند در این مدت کوتاه انکشاف بیابد. همگون سازی معمولاً در اثر یک تغییر در زبان بوجود می آید، ولی ملیت های پامیری حتی بعد از سر شماری 1959، زبان های شان را

حفظ نمودند. در سر شماری 1989 دوباره عین قصد تکرار شد و از ملیت های پامیری دوباره چشم پوشی صورت گرفت.¹²¹

در اینجا، دانشمندان زبانشناس چون ولادیمیر بارتولد چندین بار اعتراض کرده که «مردم پامیر» (پامیرسکو نردودا) از خود زبان متفاوت و فرهنگ متفاوت با تاجیکان دارند، و باید هویت آنها حفظ گردد و این یک ظلم سریع است، ولی دستگاه حکومتی و نظامی کار خودش را پیش می برد تا به اهداف سیاسی شان برسند.

اینکه در اتحاد جماهیر شوروی چرا ملت سازی شروع شد، وابستگی به منطق و فلسفه تکامل بلشویک ها داشت که گفتند: انقلاب کارگر ها (پرولتاریا) زمانی امکان پیروزی دارد که پیش از آن انقلاب ملی و دموکراتیک پی ریزی شود و به شکل گیری یک «ملت واحد» انجامد. از اینکه این پیش شرط در سر زمین های آسیای میانه وجود نداشت، بناءً، شروع به اساس گذاری ملی نمودند تا این کمبودی را هر چه زود تر رفع نموده به انقلاب پرولتاریایی دست یابند، و این طرح در سال 1924 عملی شد (ژهاک، ص.3) و از آن پس اقوام پامیری هم بنام تاجیک یاد شدند.

قسمی که روس ها، اول پامیری ها را «گورنییه تجیکی» (تاجیک کوهی) گفتند، و بعد «پامیرسکو نردودا» (مردم پامیر)، و تا سال 1925، تمام نواحی کوهستانی پامیر، زیر ایالت فرغانه بود و توسط حکومت ترکستان روس اداره میشد. نام آن از «گورنو تاجیک» به گورنو- بدخشان (بدخشان کوهی) تبدیل شد. ولی این خطه «خود مختار» اعلان شد که بنام (Горно-Бадахшанская автономная область) یعنی ولایت خود مختار کوهستانی بدخشان که به انگلیسی Gorno Badakhshon Autonomous Oblast (GBAO) یاد میشود. این ولایت زمانی که در سال 1929 جمهوری سوسیالیستی شوروی تاجیکستان تشکیل شد، به این جمهوری علاوه گردید.

ولی در قسمت نامگذاری این ولایت کمی دقت در کار است. اول بدخشان کوهستانی، آیا کدام ساحه دیگری از بدخشان بنام «بدخشان صحرائی» بوده، تا در مقابل آن، برای این گفته شود بدخشان کوهستانی؟ این بدخشان کوهستانی از همان تاجیک کوهستانی گرفته شده است. و مختار بخاطری که مردم این سرزمین، دارای زبان، فرهنگ، و عقیده متفاوت بودند، بدین خاطر آنرا مختار و یا برای آن استقلالیت داخلی دادند.

به اقتباس از روسها، اویغور ها هم در چین، سریقولی ها و وخی ها را «تُجک» و یا تاجیک کوهی مانده اند. در قسمت نامگذاری شان گفته اند که آنها تاجیک اصلی مانند تاجیکان در تاجیکستان و افغانستان نیستند، ولی آنها از جمله 56 قوم متمایز در جمهوری خلق چین هستند که برسمیت شناخته شده اند.

نام سینکیانگ هم در اول بنام «منطقه خود مختار سینکیانگ» مانده شد. بعداً سیف الدین عزیززی، رئیس این زون، یک اعتراض نامه شدید اللحن را به مائو تسونگ رئیس جمهور و رئیس حزب کمونست چین فرستاد. در آن نامه آمده بود که «استقلالیت را به کوه ها و دریا ها

¹²¹ Valentin Bushkov, Lydia Monogarova, "Ethnic Process in Gorny Badakhshan", Central Asia and Caucasus, No 5, (2000)

نمی بخشند، بلکه آنرا به یک ملیت خاص میبخشند. مائو موافقت کرد و در سال 1955 این منطقه را بنام «منطقه خود مختار سنکیانگ اویغور» تغییر دادند. اما این نام تنها روی کاغذ است و تمام قدرت سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی در دست چینی ها است و نه در دست اویغور ها.

کمونست ها در چین و در شوروی دریافته بودند که مردمان بومی پامیر، از هر حیث با دیگران متمایز بوده اند که از جمله زبان، فرهنگ و عقیده را گفت، و بخاطر اینکه تحت تأثیر فرهنگ های ملت های بزرگتر نیابند، برای شان در امور داخلی آنها استقلالیت داده اند. آنچه که در چین بنام تاجیک یاد می شوند، این نام به غلط بر آنها مانده شده چون آنها به پارسی گپ نمی زنند، و آنها پامیری ها هستند.

بلی، حالا که بخود آگاهی رسیده ایم، و قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان این حق را به ملیت های اقلیت داده تا در شناسنامه های آنها (تذکره تابعیت) نام قوم آنها ذکر گردد، با استفاده از این فرصت، بار همگون شوی - چه جبری و چه اختیاری - را از شانته های خود دور بیندازیم و بخاطر مصلحت های گرایش حزبی، هویت اصلی خود را قربانی همگون شوی نسازیم و هویت ما مانند یک نخ روشن در یک پارچه بافته شده، بطور رنگین پرتو افشان باشد.

این نوشته یک مأخذ خوب برای کسانی است که علاقمند اند در زمینه معلومات کسب کنند و همچنان کسانی که از این موضوع هم به نحوی از انحا طفره می روند، جهت ازدیاد معلومات شان خیلی مفید تمام خواهد شد.

منابع و مأخذ:

1. آدینه، اسفندیار، مصاحبه با اکادمیسن محمد جان شکوری، بخش فارسی بی بی سی، [زبان فارسی آسیای میانه ضربات سختی دیده است](#)، 02 نوامبر 2011،
2. آدینه، اسفندیار، گفتگو با صفر عبد الله، دانشمند تاجیک، در باره هویت ایرانی و تاجیکی، 06 سپتمبر، 2014، موجود در تارنمای [بی بی سی فارسی](#).
3. آشنایی با ساکها، شهر بزاز، [یادداشت‌هایی درباره تاریخ و فرهنگ ایران زمین](#)،
4. ابن الندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه به پارسی از محمد رضا تجدد، تهران، انتشارات اساطیر، 1381، ص.
5. ابوالحسنی، سید رحیم، (1388)، «سازگاری هویت ها در فرهنگ ایرانی» مطالعه موردی شهروندان تهرانی»، فصلنامه سیاست، دوره 3، شماره 2. نقل شده در مقاله مجتبی معینی یوسفی، (1392) هویت ملی و هویت قومی، آفتاب آنلاین.
6. افغانی نویس، عبدالله، *افغان قاموس (فارسی - پشتو)*، جلد اول (آز)، انتشارات خیری، کابل، 1388 هـ. ش.
7. امیر شاهی، نور محمد، *دولت داری تاجیکان در عصر های 9 تا 14*، دوشنبه، امر علم، 1999.
8. بابایف، ق. امام آف، ش.، *تاریخ خلق تاجیک*، دستور تعلیم، دوشنبه، 1998، ص. 49.
9. بارتولد، ولادیمیر، تاجیکان، در تاجیکان در مسیر تاریخ. ص. 57.
10. بهمنی قاجار، محمد علی، (1387)، «هویت ایرانی و چندگانگی قومی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال 9، شماره 1.
11. پامیر زاد، خوش نظر، *تاریخ شغنان باستان* (ترز دوکتورا)، اکادمی علوم تاجیکستان، انستیتوت تاریخ و اتنوگرافی، (تحت نظر پروفیسر حق نظر نظر اف)، 1998 (1377)، صص. 12، 28.
12. تقضلی، احمد، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن، 1362، ص. 72.
13. تورسون زاد، اکبر، *زبان: پیوند اصل ها و نسل ها*، «نامه پارسی»، سال اول، تابستان 1375، شماره 1، ص. 60.
14. جاوید، عبد الحمید، سخنی چند در باره تاجیک ها، تاجیکان در مسیر تاریخ، ص. 197.
15. حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، سرپرست تألیف و ویرایش: فرهاد قربانزاده، ناشر: اشجع، چاپ نخست: 1389
16. حقیقی، سعید، *زندگی زبانها 4: زبان پشه ای*، سایت [فارسی بی بی سی](#)، 01 دسامبر 2008،
17. حمید خپرندویه تولنه، پښتو - دری قاموس، لومړی او دویم ټوک، د پښتو ټولنی د لغاتو د خانگی له خوا، کابل، 2010.
18. جاوید، عبد الحمید، سخنی چند در باره تاجیک ها، تاجیکان در مسیر تاریخ، ص. 197.
19. داوری، غلام جیلانی، *دری و تاجیکی زبان های شرق ایران کهن*، 23 آگست 2004، موجود در سایت [فارسی بی بی سی](#).
20. دریا باری، فرزانه (ربابه)، [بحران هویت چیست و چرا بوجود می آید](#)، 1391.
21. دهخدا، علی اکبر، فرهنگ فارسی، (آنلاین)،
22. ذکا، یحیی، [در باره واژه های تات، تاجیک، و تازی، زبان و ادبیات فارسی](#)،

23. رنه گروسه، *امپراتوری صحرا نوردان*، ترجمه به پارسی توسط: عبد الحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1365.
24. ژهاک، لوتر، پدیده ی تاجیکی: گفتاری در باره تناسب هویت های زبان محور و محل محور، ترجمه از آلمانی به فارسی، مهرداد سعیدی. نشان اصلی در زبان آلمانی:
- Rzehak, L.: Vom Persischen zum Tadschikischen, Sprachliches Handeln und Sprachplanung in Transoxanien zwisches Tradition, Moderne und Sowjetmacht (1900-1956), Wiesbaden, 1991
26. سجادیه، محمد علی، *باز هم تات و تاجیک*، تاجیک در مسیر تاریخ، ص. 179
27. *سلطانزاده، هدایت، زبان، ایدئولوژی و هویت ملی*، 2005.
28. سیم الدین آف، داد خدا، نام زبان تاجیکی مناسب با نام ملت تاجیک است، آگست 2004، موجود در سایت انترنتی *بی بی سی فارسی*:
29. شکوری، محمد جان، *خراسان است اینجا*، دوشنبه، فرهنگ نیاکان، 1996، ص. 28.
30. صفحه دو بی بی سی فارسی، مصاحبه را راسل مینز، « *رهبر سابق جنبش سرخیوستان، من در شکم هیولا زندگی می کنم*»، 23 فبروری 2012،
31. علم شاه، قربان، راه کوتاه و پر حوادث حیات، پیام دانشگاه خاروق، 2000، بخش 2، شماره 2، ص. 103.
32. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید یک جلدی، نشرات بهزاد، تهران، چاپ اول، 1389.
33. فردوسی، ابو القاسم، شاهنامه، <http://ganjoor.net/ferdousi/>
34. قبادیانی، رحیم مسلمانیان، *تاجیکان در تاریخ*، تهران، نسیم بخارا، 1383.
35. عرفانی، فرهاد، هویت یعنی چه؟، 1390، موجود در سایت انترنتی تابناک. در لینک زیر قابل دسترس است:
36. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید یک جلدی، نشرات بهزاد، تهران، چاپ اول، 1389.
37. قبادیانی، رحیم مسلمانیان، *تاجیکان در تاریخ*، تهران، نسیم بخارا، 1383.
38. قیصری، نور الله (1393)، *قومیت عرب و هویت ملی در جمهوری اسلامی ایران*. موجود در سایت انترنتی ذیل.
39. کهزاد، احمد علی، *تاریخ ادبیات افغانستان*، 1330، صص. 12 – 13.
40. کیانی، آذر، هویت زبان فارسی تاجیکی و گریز از ایران ستیزی، به مناسبت پانزدهمین سالگرد تصویب قانون زبان فارسی تاجیکی در تاجیکستان، جولای 2004، موجود در سایت فارسی *بی بی سی*:
41. گروه پژوهش های فرهنگی و اجتماعی، پژوهش نامه شماره 19، هویت، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع مصلحت نظام، زیر نظر دکتر سید رضا صالحی امیری
42. لعل زاد، *هویت، ملت، و ناسیونالیسم در عصر حاضر*، دسمبر 2006، لندن،
43. متینی، جلال، *صدر الدین عینی، زبان فارسی، و تاجیکستان*، ثور 1393،
44. مرادی، صاحب نظر، *بدخشان در تاریخ* (ج. اول و دوم)، انتشارات خیام، کابل، 1388
45. مرادی، صاحب نظر، *تاجیکان آریایی و از سکنه قدیم و بومی آریانا هستند*، 1391،
46. منوچهر ستوده، *در دیباچه تاریخ بدخشان*، تألیف میرزا سنگ محمد بدخشی، دیباچه، ص. بیست و سه.
47. میرزا سنگ محمد بدخشی، *تاریخ بدخشان*، با تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، چاپخانه میهن، 1367.

48. محمد معین، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی یک جلدی، گروه پژوهش و واژه نامه نویسی کتاب پارسه، تهران، چاپ اول 1387.
49. مجتبی معینی یوسفی، (1392) هویت ملی و هویت قومی، آفتاب آنلاین،
50. مدد، حمید رضا، زبان در عهد سامانیان و عبرت آن برای امروز، «سامان»، 1999، شماره 4-1 (84).
51. مَسْ أْف، رحیم، تاریخ تاجیکان با مهر، «کاملاً سری»، دوشنبه، دانش، 1996، ص. 25.
52. نعمت أْف، نعمان، دولت سامانیان: تاجیکان در عصر های نه و ده، دوشنبه، عرفان، 1989.
53. نگهت، محمد نسیم، دری - انگلیسی قاموس، موسسه انتشارات آریانا، دهکی نعلبندی قصه خوانی بازار پشاور، 2010.
54. هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمه و مقدمه و توضیحات و حواشی توسط هادی هدایتی، تهران، 1339.
55. هیون تسانگ [بنیون خنگ = شوان خانگ] (Hwin Tsang = Xuanzang) یک زایر و مبلغ بودایی چینی که در قرن هفتم میلادی (بین سال های 629 - 645) بخاطر بازدید از مزار ها و معابد بودایی به هند سفر نموده بود، در سال 644 میلادی از بدخشان و پامپر گذشته است، در سفرنامه خود بنام سی-یو-کی (خاطرات جهان غرب) نوشته است. بر گردان توسط سمونیل بیل. Beal, Samuel, Si-yu-ki (*Buddhist Records of the Western World*), Translated from the Chinese of Hiuen Tsiang (A.D. 629), in two volume, Kegan Paul, Trench, Trubner & Co. Ltd, London, 1960. V. II, Pp. 291- 297.
56. یار شاطر، احسان، میراث ایران، تألیف سیزده تن از خاور شناسان، مجموعه ایران شناسی، جلد هشتم، فصل هفتم، زبان فارسی، نوشته هارولد والتر بیلی، ترجمه دکتر محمد معین، صص. 219 - 222، 1336، تهران.
57. یوسف أْف، ظهور الدین، تاجیکان در فرهنگ آریایی، «بهار عجم»، 1999.

References from English sources

1. AKDN (2016). [Adrienne Clarkson Prize for Global Citizenship](#).
2. Bailey, H. W. (1930) "Iranian Studies," *BSOS* 6, 1930-32a, pp. 945-55.
3. Beal, Samuel, Si-yu-ki (*Buddhist Records of the Western World*), Translated from the Chinese of Hiuen Tsiang (A.D. 629), in two volume, Kegan Paul, Trench, Trubner & Co. Ltd, London, 1960. V. II, Pp. 291- 297.
4. Boyko, Vladimir. *On The Margins of Amanullah Era in Afghanistan: The Shughnan Rebellion of 1925* - International journal of Central Asian Studies (Seoul, 2002), v. 7
5. Bromlei Yu, "Ethnic Processes in the USSR", in Martha B. Olcott, (ed.), *The Soviet Multinational State* (Sharpe, New York, 1990, p. 53.
6. *Chionites*, Encyplodia of Iranica [Online], available [here](#), (Retreived: 14 March, 2017)
7. David, Straub (2013), *The Ismailis and Kirghiz of the upper Amu Darya and Pamirs in Afghanistan: A micro-history of delineating international borders* [A Master Degree Dissertation], submitted to the Department of Central Eurasian Studies, Indiana University.
8. Davlatshoev, Suhrobsho (2006), *The Formation and Consolidation of Pamiri Ethnic Identity in Tajikistan* [A Master Degree Dissertation], submitted to the Graduate School of Social Sciences of Middle East Technical University,

9. Dor R. and Naumann C. M. (1978), *Die Kirghisen des Afghanischen Pamir (The Kirghiz of the Afghan Pamirs)*, Akamedische Druck- und Verlagsanstalt, Graz (Cited in Hermann Kreutzmann, 2003)
10. Eduljee, (n.d.), [Zoroastrian Heritage](#),
11. Frank Bliss (2006), *Social and Economic Change in the Pamirs (Gorno-Badakhshan, Tajikistan)*. London: Routledge, 2006, p. 195.
12. Gordon, T., E., C.S.I., “*The Roof of the World: A Journey Over the High Plateau of Tibet to the Russian Frontier and the Oxus Sources of Pamir*”, Cornell University Library, Printed for R.&R. Clark for Edmonston & Douglas, Edinburgh, pp, 121 – 122)
13. *Kazakstan, Kyrgyzstan, Tajikistan, Turkmenistan, and Uzbekistan : country studies /* Federal Research Division, Library of Congress ; edited by Glenn E. Curtis. Edition (1st ed.); Published/Created: Washington, D.C. : Federal Research Division, Library of Congress : For sale by the Supt. of Docs., U.S. G.P.O., [1997]
14. Kreutzmann, Hermann (2003), *Ethnic Minorities and marginality in the Pamirian Knot: survival of Wakhi and Kirghiz in a harsh environment and global context*, Institute of Geography, Friedrich Alexander University Erlangen-Nuremberg, Kochstr. 4/4, D-911054 Erlangen, Germany.
15. Olufsen, O (1904), *Through the Unknown Pamirs (Wakhan and Garan)*, 1988-1989, The 2nd Danish Pamir Expedition, London, William Heinemann.
16. Shahrani, Muhammad Nazif (2002), *The Kirghiz and Wakhi of Afghanistan: Adaptation to closed frontiers*, University of Washington Press, Seattle and London.
17. Shaw, Robert B. (1870), On Ghalcha Languages (Wakhi and Sarikoli), in Journal and Proceedingd of the Asiatic Society of Bengal, 46, pp. 1-2.
18. Shor, *After You, Marco Polo*, pp. 199, 222, 263-265; Shor. “We Took Highroad in Afghanistan.”
19. Stein, Sir. Aurel (1928), *Innermost Asia: Detailed Report of Exploration in central Asia, Kan-su and Eastern Iran, carried out and described under the orders of H.M. Indian Government, Indian Archeological Survey, Vol. II, Oxford, at Clarendon Press, London, UK.*
20. Suny, Ronald Grigor (2006). "History and Foreign Policy: From Constructed Identities to "Ancient Hatreds" East of the Caspian". In Shaffer, Brenda. *The Limits of Culture: Islam and Foreign Policy*. MIT Press. pp. 100–110. [ISBN 0-262-69321-6](#)
21. Valentin Bushkov, Lydia Monogarova, “[Ethnic Process in Gorny Badakhshan](#)”, Central Asia and Caucasus, No 5, (2000), [Online],
22. Warner, R. (1967) “*Das früheste Auftreten des Hunnennamens. Yüe-či und Hephthaliten,*” *Jahrbuch für die Geschichte Osteuropas* 15, 1967, pp. 487-558.
23. Wood, John (1841), *Personal Narrative of A Journey to the Source of the River Oxus, by the Route of the Indus, Kabul, and Badakhshan*, Performed under the Santion of the Supreme Government of India, of the East India Company’s Navy, published by John Murry, Albemarle Street, London, 1841.
24. Wright, Thomas, *The Travels of Marco Polo, the Venetian (English Translation)*, Blackmask Online 2002, [[Online](#)].